

ملتی پڑمردہ
و
سرزمینی پارہ پارہ

دکتر عبدالرحمن قاسملو

مصطفی نازدار

گندال نزان

آرچی بالڈ روزولت

به قلم:



اتحادیه‌ی دانشجویان دمکرات کردستان ایران

عنوان کتاب: ملتی پژمرده و سرزمینی پاره پاره

به قلم: دکتر عبدالرحمن قاسملو، مصطفی نازدار،

گندال نزان، آرچی‌بالد روزولت

ترجمه: اتحادیه‌ی دانشجویان دمکرات کردستان

ایران

سال چاپ: ۱۳۹۳ خورشیدی - اربیل

تیراژ: ۵۰۰ جلد

فهرست

مقدمه ۱

فصل اول: کردستان ایران ۵

کرد و ریشه‌ی آن در ایران / دیدگاه تاریخی از جنگ چالدران تا جنگ جهانی دوم / جمهوری کردی کردستان / دوره‌ی بیست‌ساله‌ی تاریخ‌ساز / جنبش مسلحانه‌ی سال‌های ۶۷ - ۱۹۶۸ (۱۳۴۶-۱۳۴۷) / کردستان ایران و جنبش ملی کرد عراق ۶۱ - ۱۹۷۵ / وضعیت کنونی و آتی کردستان ایران / موضع جریان‌ات سیاسی اپوزیسیون رژیم ایران و مسأله‌ی کرد

فصل دوم: کردهای سوریه ۷۹

کردها در سوریه‌ی قرون وسطی / پایه‌های "قانونی" و "ایدئولوژیک" برای استعمار / سرکوب و فشار برآمده از ستم

فصل سوم: کردها در اتحاد جماهیر شوروی ۱۰۳

جمعیت / آمار کلی کردها در جمهوری‌های شوروی / دیدگاه تاریخی / وضعیت اجتماعی و اقتصادی / وضعیت فرهنگی

فصل چهارم: جمهوری کردی مهاباد ۱۲۵

تشکیل جمعیت تجدید حیات کرد (کومه له ی ژ - کاف) / نفوذ شوروی‌ها / حزب دمکرات کردستان / جمهوری ملی کرد / ارتباط با تبریز و تهران / قاضی محمد و جمهوری کردی / احساس دشمنی نسبت به شوروی / عشیره‌های مخالف / بازگشت قدرت به ایران / پایان

مقدمه

کردها مبارزان راستین آزادیخواهی و هویت طلبی اند، شاید اگر هر ملت دیگری جای کردها بود، طی تمامی سالیان دهشتناک تحت ستم بودن در چارچوب دولتهای اشغالگر و پروژه های آسمیلاسیون این دولتها علیه اشان، نامی از آنها باقی نمی ماند.

ولی کردها همچون کوه های سربه فلک کشیده این سرزمین مقدس، پایدار و سربلند باقی ماندند، ماندند تا روز به روز به تحقق آرزویشان نزدیکتر شوند و هر چه پیش می رود، تحقق آرمان کردها به واقعیت نزدیک تر می گردد. کشتار، قتل عام، ژنوساید زبانی و فرهنگی، بمباران، کوچ اجباری، تفریس و تعریب و به ترک کردن سرزمینشان نه تنها آنها را مضمحل نکرده و از بین نبرد بلکه اراده آنان را برای دستیابی به آزادی دوچندان کرد و امروز می بینیم که مسئله کرد، تنها مسئله داخلی کشورهایی که به اجبار کردها در چارچوب مرزهای آنها محصور شده اند نیست، بلکه مسئله کرد مسئله ای جهانی و در حال گذار به سوی چاره جویی اساسی است. کردستان پاره پاره شده و این ملت محروم شده از حقوقش، بعد از سالها اسارت و ازهم گسیختگی هم اکنون به حد قابل قبولی از خودباوری ملی و

انسجام گفتمانی رسیده است و بدون شک آینده از آن کردها و قرن ۲۱، قرن تحقق آرمانها و آرزوها ی این ملت صلح جو، مبارز و آزادیخواه است. برای هر شهروند کرد، آگاهی از تاریخ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ملتش امری لازم و ضروری است و بدون شک شناخت این پیشینه می تواند او را از رنجها، تلاشها و مبارزات گذشتگانش مطلع سازد، سیاستهای انکار و اضمحلال دشمنان ملت کرد علیه ملتش را بیشتر بشناسد و صد البته این امر رسالت و وظیفه او را برای تحقق اهداف مبارزان جانباخته راه رهایی سرزمینش سنگین تر می کند.

آری کردستان، این سرزمین رنجدیده به همت فرزندان راستینش در آستانه تولدی دوباره است و نسیم آزادی برای ملت کرد شروع به وزیدن کرده است.

کتاب حاضر بخشی از کتابی است که در سال ۱۹۷۷ توسط جمعی از نویسندگان کرد و غیر کرد به زبان فرانسوی و تحت سرپرستی ژیرالد چالیاند فرانسوی نوشته شده است. عنوان کتاب در فرانسوی " Les kurdes et le Kurdistan" (کرد و کردستان) می باشد که توسط پژوهشگران کرد در پاریس و از جمله دکتر عبدالرحمان قاسملو، کندال نزان (رئیس انستیتوی کرد در پاریس)، عصمت شریف وانلی و مصطفی نازدار (شخصی که نخواست نام اصلی اش فاش شود ولی بنا به تحقیقات جمعی از محققان تاریخ در جنوب کردستان که در بخش کردستان سوریه به

آن اشاره می‌گردد، به احتمال بسیاری قوی، مصطفی‌نازدار همان دکتر عبدالرحمان قاسملو می‌باشد) به رشته تحریر درآمده است. این کتاب که دربرگیرنده تاریخ اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کردها و کردستان است از اهمیت علمی زیادی برخوردار است.

مرکز مطالعات جنبش فتح در فلسطین این کتاب را از زبان فرانسوی به عربی در دهه ۸۰ میلادی ترجمه نموده‌اند. همچنین دیوید مک داوول کتاب را به زبان انگلیسی ترجمه کرده و نام آن را "People without a country" (مردم بدون کشور) گذاشته است. زنده یاد ابراهیم یونسی کتاب را با عنوان "کردها" به فارسی ترجمه نموده و در سال ۱۳۷۲ خورشیدی آن را به چاپ رسانده است ولی متأسفانه به دلیل سانسور شدید حکومتی در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی از ترجمه دو فصل کتاب به قلم دکتر عبدالرحمان قاسملو و آرچی روز ولت که راجع به کردها در ایران و جمهوری ملی مهاباد می‌باشد، یا سرباز زده یا از چاپ این دو فصل جلوگیری به عمل آمده است و خوانندگان فارسی زبان از محتوای این دو فصل بی بهره مانده‌اند. اتحادیه دانشجویان دمکرات کردستان ایران با ترجمه این دو فصل و دو فصل دیگر کتاب درباره کردهای سوریه و کردهای اتحاد جماهیر شوروی که نویسندگان آن مصطفی‌نازدار (عبدالرحمان قاسملو) و کندال نزان می‌باشند از زبان کردی (سورانی) به فارسی، کوشیده است که رسالت خویش را در خدمت به تاریخ و فرهنگ کرد و کردستان به جای

آورد. کتاب حاضر از ترجمه کردی کتاب که توسط م. گومه یی و با عنوان "ملتی پژمرده و سرزمین پاره پاره" در سال ۹۶ چاپ شده، به فارسی برگردانده شده است. امید است که توانسته باشیم وظیفه خویش را به خوبی به انجام برسانیم. ترجمه حاضر ماحصل کارگروهی جمعی از اعضای اتحادیه دانشجویان دمکرات کردستان ایران می باشد. در اینجا از تمامی این عزیزان به خاطر زحماتشان کمال تشکر و قدردانی را داریم.

آقایان شمال ترغیبی، سیاوش محمدی، شورش گل کار، جمال رسول دنخه و کیوان درودی که ترجمه کتاب را بر عهده داشتند.

آقایان امید عبدی و سربست ارومیه که هر یک کار تایپ و صفحه آرایی و طراحی جلد کتاب را عهده دار بودند و آقای سلام اسماعیل پور که نگارندهی این سطور را در کار ویرایش و تطبیق متن فارسی و کردی یاری رساندند.

دست تمامی این دوستان را به گرمی می فشارم.

اتحادیه دانشجویان دمکرات کردستان ایران

سرپرست ترجمه، کیهان یوسفی

فصل اول

کردستان ایران

د. عبدالرحمن قاسم‌لو

کرد و ریشه‌ی آن در ایران

مساحت کردستان ایران نزدیک به ۱۲۵۰۰۰ کیلومتر مربع است. طول این اقلیم از کوه آرات آغاز شده و تا جنوب رشته‌کوه‌های زاگرس امتداد دارد. مرزهای بین ترکیه و ایران، عراق و ایران در سمت غرب به مرزهای میان کردستان ایران و ترکیه تبدیل شده و همچنین کردستان ایران در سمت شرق به دریاچه‌ی ارومیه (رضائیه) می‌چسبد. منطقه‌ای کوهستانی است که ارتفاع شهرهای آن نزدیک به ۱۰۰۰ متر است. از نظر آب و هوایی کردستان منطقه‌ای "قاره‌ای" است و میزان بارش سالانه‌ی باران در آن به ۴۰۰ میلی‌لیتر می‌رسد، اما این میزان در مراتع و دره‌های کردستان به ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ میلی‌لیتر می‌رسد. همچنین تفاوت درجه‌ی هوا در اوج گرمای تابستان و سرمای زمستان عبارت است از ۷۰ تا ۸۰ درجه. در فصل زمستان دمای هوا در شهر سقز به ۳۰- کاهش می‌یابد و در تابستان دمای هوا در کرماشان به ۴۵+ می‌رسد.

در مقایسه با دیگر مناطق ایران، چشمه‌ها و سرچشمه‌های کردستان کمتر خشک می‌شوند زیرا چندین رودخانه در آنجا جاری است: رودخانه‌های قزل اوزن (سفید رود)، زاب کوچک و رودهای جغتو و تتهو. مساحت دریاچه‌ی ارومیه نزدیک به ۶۰۰۰ کیلومتر مربع است.

کوه‌های کردستان جنگلی بوده و بیش از ۴ میلیون هکتار جنگل از کنار دریاچه‌ی ارومیه تا لرستان را پوشانده است. درخت‌های بلوط فراوانی در آن یافت می‌شود و حدود ۱۴ نوع الوار از آنها تولید می‌شود. تراکم درختان جنگل‌های کردستان کم است، زیرا ساکنین مناطق کوهستانی بخاطر فقدان سوخت ناگزیر از درخت‌ها به عنوان سوخت استفاده می‌کنند و این مسأله باعث شده که این منابع طبیعی دچار خسارت شوند.

زمین‌های بکر کردستان ایران از غنای بالایی برخوردار است. نفت در منطقه‌ی کرماشان استخراج می‌شود و با همکاری دولت و شرکت‌های نفتی خارجی، کمتر از نیم میلیون تن نفت برای استعمال در داخل کشور استخراج می‌شود.

دولت، کردستان ایران را به ۳ بخش تقسیم کرده، اما تنها استان سنندج را تحت عنوان کردستان پذیرفته است. قسمت شمالی آنرا تحت عنوان آذربایجان و بخش جنوبی آنرا با نام کرماشان (البته بخش جنوبی در حال حاضر به دو استان کرماشان و ایلام تقسیم می‌شود. مترجم) از کردستان جدا کرده است. براساس نژاد و اقلیم، لرستان هم که مرکز آن خرم‌آباد است، بایستی بخشی از کردستان باشد.

ساکنین: نژادپرستی رژیم‌های حاکم، باعث شده که شمار واقعی ساکنین کرد زبان در کشورهایی که در آن زندگی می‌کنند، مجهول و نامعلوم باشد.

براساس آنچه رژیم ایران اعلام کرده، کردها (از نژاد ایرانی‌های اصیل) هستند و تعمداً اصطلاح "ایرانی" را بجای "فارس" بکار می‌برند و هیچ‌گاه شمار واقعی ساکنین را براساس نژاد اعلام نمی‌کنند. شمار کسانی که امروزه در اقلیم کردستان ایران زندگی می‌کنند، بدین گونه است:

لیست شماره ۱: آمار ساکنان ایران

سال	جمعیت ایران	کردستان ایران	شمار کردها	کرد در ایران
۱۹۷۰	۲۸۲۵۸۸۶۰	۸۰۳۸۶۰	۴۵۲۱۲۸۰	٪۱۶
۱۹۷۵	۳۲۴۴۰۰۰۰	۵۵۱۴۸۰۰	۱۹۰۴۰۰	٪۱۶

منبع: سرشماری ملی جمعیت و مناطق - نوامبر ۱۹۶۶ تهران - گزارش ماهانه‌ی آمار، اکتبر ۱۹۷۱ UN، نیویورک.

در میان ساکنین کردستان ۴۷۰۰۰۰ نفر آذری و ۲۳۵۰۰۰ نفر فارس وجود دارند و در مقابل ۴۰۰۰۰۰ نفر کرد در تعدادی از شهرها و مناطق خراسان زندگی می‌کنند، به ویژه در قوچان و درگز. (۲)

در قیاس با کل جمعیت ایران، می‌توان ساکنین کردستان ایران را بدین شیوه نشان داد:

لیست شماره‌ی ۲: تراکم جمعیت کردستان ایران

مساحت km ^۲	مساحت	شمار ساکنین در ۱	۱۹۷۵
کیلومتر مربع در			
۱۹۷۰			
ایران	۱۶۴۰۰۰۰	۱۰۰	۱۷
کردستان	۱۲۵۰۰۰	۷/۶	۴۴
		۲۰	۳۸

تراکم ساکنین کردستان ایران به نسبت کل جمعیت کشور دو برابر است، یعنی همانطور که در جدول بالا آمده است، کردستان ایران ۷/۶ کل خاک ایران یا ۱۷٪ از کل تراکم جمعیتی ایران را در بردارد.

**جدول شماره ۳: تقسیم ساکنین در ۴ منطقه کردستان
ایران (۱۹۶۶)**

مناطق	نسبت % شهرنشین	نسبت % روستا نشین
مهاباد	۱۵	۷۵
سقز	۱۹	۸۱
سنندج	۲۷	۷۳
کرماشان	۴۹	۵۱
کردستان ایران	۳۰	۷۰
ایران	۵۰	۵۰

منابع: تخمینی برای سال ۱۹۷۵

سرشماری ملی سال ۱۹۶۶ تهران و گزارش ماهانه ی UN، نیویورک
۱۹۷۱.

شمار ساکنین شهرها به نسبت زیادی رشد کرده و در چهار شهر اصلی
بدین منوال است (جدول شماره ۴):

جدول شماره ۴: گسترش شمار ساکنین

شهر	۱۹۵۶	۱۹۶۶	*۱۹۷۶	درصد
مهاباد	۲۰۳۳۲	۲۸۶۱۰	۴۲۰۰۰	۲۰۸
سقز	۱۲۷۲۵	۱۷۸۳۴	۷۶۰۰۰	۲۰۴
سنندج	۴۰۶۴۱	۵۴۵۸۷	۴۲۰۰۰	۱۸۷
کرمانشاه	۱۲۵۴۳۹	۱۸۷۹۳۰	۰۰۰۰۰	۲۳۹

میانگین شمار اعضاء در یک خانواده‌ی کرد ایرانی بسیار بالاست. در خانواده‌های شهری ۵ نفر و در خانواده‌های روستایی ۶ نفر به بالا است. قضیه‌ی کم رنگ شدن نهادهایی همچون طایفه و عشیره که در اوایل این قرن (قرن بیستم - مترجم) آغاز شده، آخرین مراحل خود را طی می‌کند.

عواملی که در کردستان ایران باعث از هم پاشیدن شیرازه‌ی ایل و طایفه گردیده، عبارت است از توسعه و رشد آنی بازارهای داخلی، رشد سرمایه و قانون تقسیم اراضی (اگرچه در کردستان قابل اجرا نیست) که مسیر مهاجرت و هجوم روستاییان را به شهرها هموار ساخت. این عوامل و دلایل دیگری همچون مجموعه فعالیت‌های اجتماعی و روشنفکری دست در

دست هم داده و پدیده‌ی مهاجرت روستاییان را پدید آوردند. شکی در این نیست که رگ و ریشه طایفه‌گرایی در حال حاضر نیز باقی مانده و در آینده هم مشاهده خواهد شد، اما بُن و اساس کلاسیکی طایفه‌گرایی و القابی همچون میر، آغا و بیگ و همچنین چارچوبی که مانند کمربندی برای انسجام طایفه‌ها عمل می‌کرد، تضعیف شده و بسوی اضمحلال قدم برمی‌دارد.

همانطور که از این به بعد نمی‌توان به مثابه جامعه‌ای عشیره‌ای به جامعه‌ی کردستان ایران نگریست، نمی‌توان لقب طایفه‌ی کوچ‌نشین را هم به آنها داد. بر همین اساس دیگر هیچگاه ما شاهد طایفه‌های کوچ‌نشین در کردستان نخواهیم بود و آنچه که وجود دارد، نیمه کوچ‌نشین هستند یعنی در فصل زمستان در روستاها زندگی می‌کنند و در فصل بهار گله‌هایشان را به کوهستان‌ها برده و در آنجا زندگی می‌کنند.

دین: دین اکثر ساکنان کردستان اسلام است و ۹۸٪ ساکنین آنرا مسلمانان تشکیل می‌دهند. ۲٪ باقیمانده هم آشوری، ارمنی و یهودی هستند. (قابل ذکر است که بخشی از ساکنان استان کرمانشاه را کردهای پیرو اهل یاری تشکیل می‌دهند که احتمال می‌رود در اینجا آنها نیز جزو پیروان آیین اسلام به شمار آمده باشند. م) اکثریت مسلمانان (۷۵٪) سنی

مذهب بوده و باقیمانده (۲۵٪) شیعه مذهب هستند و در استان‌های کرمانشاه و لرستان زندگی می‌کنند.

در کردستان ایران رهبران آیینی، سنی مذهب هستند و همواره از قدرت و محبوبیت ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند.

قادری و نقشبندی دو طریقت اصلی در کردستان می‌باشند. پیروان شیخ تحت عناوینی همچون مرید و درویش و صوفی شناخته می‌شوند و لازم است هر مریدی حداقل طی یک سال یکبار شیخ را زیارت کرده و با پیشکش کردن هدایا به خوشبختی برسد. شیخ بالاترین مقام آیینی در میان کردهای سنی مذهب است.

بعد از پیر یا شیخ، مُلا وجود دارد که رخصت منبر را از مُلایی معروف‌تر (مسن ترو مجرب‌تر) می‌گرفت.

بر همین منوال، مُلاهای جوان بایستی در روستاها به تبلیغ دین پردازند و امرار معاش آنها از طریق هدایا و پیشکشی پیروانشان تأمین می‌شود. اما به دلیل آنکه پیروان آنها روستایی و اکثراً کشاورز هستند، ناچاراً می‌باید مُلا نیز مانند دیگر ساکنین روستا کار کند، مثلاً دامداری. در بیشتر مواقع وی تنها عالم و فرد آگاه بر سختی‌ها و مصائب زندگی مردم و حتی تنها فرد باسواد در میان روستائیان است و به همین دلیل، بیشتر آنها در مبارزات آزادیخواهانه‌ی ملت خود مشارکت داشته‌اند. به همین دلیل هم

در سال‌های اخیر رژیم ایران سعی بر آن داشته تا حقوق ماهانه برای روحانیون (مُلاها) تعیین کند تا از این طریق برای منافع خود آنها را بکار گیرد.

زبان و فرهنگ: زبان کردی شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی است که خود شاخه‌ای از زبان‌های هند و اروپایی به شمار می‌آید.

هرچند که این دو زبان دارای یک ریشه مشترکند ولی زبان رایج برای تحصیل علوم و تدریس، زبان فارسی است. عامل اصلی در جهت پیشرفت و استحکام ناسیونالیسم، غنی‌سازی زبان و فرهنگ کردی است.

جمهوری کردستان با وجود عمر کم خود اقدامات قابل ملاحظه‌ای در این راستا انجام داد. گرچه ایران در ۳۰ سال گذشته زبان کردی را ممنوع اعلام کرده است، ولی کردهای ایران از نشریات کردی منتشر شده در کردستان عراق استفاده قابل ملاحظه‌ای کرده‌اند که از سال ۱۹۵۸ میلادی به بعد انتشار آنها در کردستان عراق بیشتر شده است.

آنچه که مبرهن است، این است که روابط فرهنگی میان دو بخش کردستان ترکیه و ایران ضعیف است، زیرا این دو بخش از کردستان از دو مِتدُ جداگانه برای نگارش و خواندن استفاده می‌کنند. در مراکز آموزشی ایران تنها از زبان فارسی و رسم‌الخط عربی استفاده می‌شود ولی

در ترکیه از زبان ترکی و حروف لاتینی برای خواندن و نوشتن استفاده می‌گردد.

به همین دلیل کردهای کردستان ترکیه شناختی از حروف عربی نداشته و نمی‌توانند از نشریات و آثار نگاشته شده در کردستان ایران و عراق استفاده‌ی لازم را ببرند. تعداد تحصیل کرده‌ها در مقطع دبیرستان یا دانشگاه در قیاس و برآورد با شمار ساکنین آن بسیار کمتر است و این در حالیست که تنها افراد کمی قادر به خواندن و نوشتن با حروف لاتینی هستند. ولی بالعکس روابط و پخش و توزیع نشریات کردی بین کردهای ایران و عراق با آنچه در بالا بدان اشاره شد، متفاوت است. دلایل اصلی این مسأله نیز عبارتند از: ۱- کردها در این دو بخش از کردستان از رسم‌الخط عربی استفاده می‌کنند و ۲- اکثریت ساکنین کرد زبان در ایران و عراق با دیالکت سورانی صحبت می‌کنند که زبان رسمی مناطق جنوب کردستان به شمار می‌آید.

جدای از مجموعه‌ای از نشریات در سال‌های دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی در کردستان ایران تعدادی کتاب و مجله‌ی دیگر نیز به شیوه‌ی مخفیانه چاپ شدند. عامل اصلی غنی بودن زبان و همچنین به کارگیری کلمات اصیل و ناب نزد کردهای ایران، وجود نشریات کردی در کردستان عراق است.

عامل تأثیرگذار دیگری که بر مسأله‌ی پیشرفت زبان و فرهنگ کردی (اگرچه در ایران تحصیل به زبان مادری ممنوع است و حتی یک آموزشگاه هم برای یادگیری زبان کردی وجود ندارد) تأثیرگذار بوده، عبارتست از وجود چند ایستگاه رادیویی که برنامه‌هایشان به زبان کردی است که مهم‌ترین آنان ایستگاه رادیویی کرماشان است.

پخش برنامه‌های رادیویی با زبان کردی در ایران با دو هدف به انجام می‌رسد: از یک سو رژیم ایران از این طریق تبلیغات رژیم شاهنشاهی را به گوش کردهای عراق و ترکیه می‌رساند و از دیگر سو می‌خواهند چنین نشان دهند که زبان کردی تنها لهجه و دیالکتی محلی از زبان فارسی است. ولی این مسأله چه به مزاج آنان خوش بیاید یا نه، پخش مستقیم برنامه‌ی رادیویی به زبان کردی و پخش شعر و نثر با این زبان بر روی امواج رادیویی، خود به عاملی جهت بسط و گسترش فرهنگ مردم کرد و به گسترش حس ملی‌گرایی در میان ملت کرد منجر خواهد شد.

به دلیل آنکه زبان کردی ممنوع بوده و زبان دربار هم فارسی است، بسیاری از روشنفکران کرد آثار خود را به زبان فارسی نگاشته و منتشر می‌کنند. رمان "شوهر آهو خانم" که به عنوان یکی از موفق‌ترین رمان‌های زبان فارسی در چند سال اخیر به شمار می‌آید، یکی از آثار نویسنده‌ی کرد کرماشانی (علی محمد افغانی) است که در زندان و در

زمان تحمل حبس به دلیل فعالیت‌های سیاسی، نوشته شده است. نقش‌ها و رویدادهای این رمان به کردستان ایران باز می‌گردد و در آن زندگی جامعه‌ی کردستان را قبل از جنگ به تصویر می‌کشد.

همچنین سرودها و اشعار هنرمندان جوان کرد مخفیانه خوانده می‌شوند، در اینجا لازم است به "هیمن" اشاره کنیم که بدون شک عالی‌ترین ادیب معاصر کردستان ایران است و کتاب "تاریک و روون" وی که در سال ۱۹۷۴ چاپ شد، نایاب و بی‌همتا از آب درآمد.

نشریات به زبان کردی مسیر تعالی و پیشرفت را طی می‌کنند. آنچه امروزه بسیار مورد توجه می‌باشد، فرهنگ سیاسی، مخصوصاً در روزنامه‌ها و مجلات است، امروزه بازار برخی از کتب و نشریاتی که مشکلات و مسأله‌ی کرد را منعکس می‌کنند، گرم است، این نشریات از سال ۱۹۷۰ به بعد به شیوه‌ی مخفیانه چاپ شده‌اند. لازم به ذکر است که ساواک (پلیس امنیتی ایران) این نوع کتاب‌ها را نزد هرکس که بیابد، فرد مذکور را بازداشت و شکنجه می‌کند.

سواد: به دلیل ممنوع‌التدریس بودن زبان کردی، کردها ناچارند از مقطع ابتدایی به یادگیری زبانی بیگانه، یعنی فارسی بپردازند. مشکل دیگری که در مسیر یادگیری سواد در کردستان به چشم می‌خورد، عبارت از فقدان یا کمبود امکانات تحصیلی و آموزشی است. همچنین شمار

دانش آموزانی که در یک کلاس درس حضور دارند، به ۴۰ نفر می‌رسد. به همین ترتیب، شمار دانش آموزان در روستاها بسیار بیشتر از این تعداد است. در برخی از این مراکز آموزشی که تعداد دانش آموزان ۲۵۰ تا ۳۰۰ نفر است، تنها یک آموزگار وجود دارد. حتی ده‌ها هزار کودک شهر و روستایی در حالی به سن تحصیل در مدرسه می‌رسند که از این حق مسلم بی‌بهره می‌مانند. جدول زیر درصد بی‌سوادی در کردستان را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۵: درصد بی‌سوادی در سن ۱۰ سال به بالا

شهر	جمعیت کل		شهری		روستایی	
	کلی	زنان	کلی	زنان	کلی	زنان
مهاباد	۸۵/۶	۴/۵	۶۲/۵	۸۱/۶	۹۴	۹۹/۹
سقز	۸۶/۹	۹۵/۳	۶۲/۶	۸۱/۴	۹۳/۱	۹۸/۷
سنندج	۸۲/۴	۹۰/۵	۵۵/۷	۶۹/۱	۹۲/۱	۹۸/۳
کرمانشاه	۷۰/۷	۸۱/۸	۵۳/۲	۶۶	۸۹/۲	۹۸/۳

کردستان ایران (با اتکا بر تخمین‌های سال ۱۹۷۵)

کلی ۷۰٪ ۸۰٪ ۴۰٪ ۶۰٪ ۸۵٪ ۹۵٪

بدین ترتیب بیش از ۷۰٪ کل ساکنین و بیشتر از ۸۰٪ زنان در سال ۱۹۷۵ بی‌سواده بودند. از این هم فاجعه بارتر این است که از هر ۵

کودک (در میان پسران یک به ۴) ۷ تا ۱۵ سال ۲ کودک از حق آموزش محروم هستند.

با این اوصاف و با در نظر گرفتن شعارهای شاه که با افتخار از اقدامات ایران برای رسیدن به دروازه‌ی زندگی مرفه دم می‌زند و همچنین شعار تأمین آزادی برای زنان که به ورد زبان افراد وابسته به رژیم تبدیل شده است.

بهداشت: در شهرها نهادهای مربوطه بسیار کم هستند و در روستاها اصلاً وجود ندارد.

در سال ۱۹۶۶ برای هر ۴۸۰۰ نفر تنها یک پزشک وجود داشت. بسیاری از مناطق بیشتر از ۲۰ هزار نفر در آنها ساکن هستند و حتی یک پزشک هم در این مناطق دیده نمی‌شود.

(در کشورهای اروپایی برای هر ۴۰۰ نفر یک پزشک وجود دارد) و این در حالیست که با وجود آب و هوای پاک و مناسب، بیماری‌هایی همچون گرانادا، سل، التهاب شش و تراخُم در کردستان به وفور وجود دارند.

وضعیت اقتصادی: چنانچه منافع سرمایه‌داری در حدفاصل دو جنگ جهانی، محتوایی اقتصادی به خود گرفت و درآمدها در چند دهه‌ی اخیر رشد چشمگیری یافت، کردستان ایران همچنان به عنوان منطقه‌ای

کشاورزی باقی ماند. بخش کثیری از ساکنین کردستان کارگری یا کشاورزی را پیشه خود قرار داده‌اند و علت آن هم این است که این پیشه‌ها به مهم‌ترین منبع درآمد مردم تبدیل شده‌اند.

جدول زیر تقسیم کارگران در میان بخش‌های مختلف اقتصادی را

نمایان می‌سازد:

جدول شماره ۶: شغل و پیشه‌ی شهروندان براساس

فعالیت‌های اقتصادی در سال ۱۹۶۶

خدمات	صنعت و عمران	کشاورزی و معادن	شهر
۲۱/۵	۱۰/۷	۶۷/۸	مهاباد
۲۰/۷	۸/۸	۷۰/۵	سقز
۲۵/۵	۱۱/۴	۶۳/۱	سنندج
۳۶/۲	۱۶/۹	۴۶/۹	کرمانشان
۲۰ - ۲۵	۱۰	۶۵ - ۷۰	کردستان ایران (بنا به فرضیات سال ۱۹۷۵)

آمار و نتایج فوق به پاره‌ای توضیحات نیاز دارند. قبل از هر چیز لازم است (جدای از استخراج نفت در کرمان) متذکر شویم که صنایع درآمدزا هنوز در کردستان وجود ندارند. همچنین فعال‌ترین بُعد در زمینه‌ی "صنعت و عمران" فعالیت در صنایع نوین است که کمتر از ۵۰٪ ساکنین کردستان را مشغول به کار کرده است. ۸۰٪ اقتصاد ملی را محصولات کشاورزی شامل می‌شود که ۴۵٪ آن را محصولات خاص دام و ۳۵٪ باقیمانده به باغداری و کشاورزی صیفی‌جات تعلق دارد.

با توجه به اینکه بودجه‌ی هر فرد کرد در سال ۱۹۶۶، ۸۰ دلار بوده است، ما بودجه‌ی هر فرد در سال ۱۹۷۵ را ۱۵۰ دلار تخمین زده‌ایم، بر اساس آمار مسئولین حکومتی، میانگین بودجه برای یک نفر در سال ۱۹۷۵ در سراسر ایران عبارت بوده است از ۱۳۴۰ دلار.

اصلی‌ترین عامل تأثیرگذار بر رشد ناگهانی اقتصاد ملی، عبارت است از رشد ناگهانی و آنی محصولات نفتی و بر همین منوال، رشد بی‌سابقه‌ی قیمت نفت. از مجموع میلیاردها دلار درآمد نفت ایران بخش بسیار اندکی از آن به کردستان ایران تعلق گرفته است و از مجموع ده‌ها پروژه‌ی صنعتی بزرگ که در ایران راه‌اندازی شده‌اند، حتی یک پروژه هم در کردستان اجرا نشده است. همچنین خط آهنی که از لحاظ استراتژیک

بسیار مهم است و ایران و ترکیه را به هم پیوند می‌دهد، به دلیل این که باید از کردستان عبور کند، اجرا نشده و در نقشه‌های آینده‌ی حکومت ایران نیز هیچ خط آهنی که از کردستان عبور کند، مشاهده نمی‌شود. در رابطه با راه آسفالت نیز باید گفت که تنها راه استراتژیک که به درازای مرزهای عراق در حال ساخت است، با هدف پیوند دادن جنوب کردستان به شمال کردستان است.

سطح رفاه اجتماعی در کردستان بسیار ضعیف است. براساس سرشماری‌های سال ۱۹۶۶ بیش از ۵۰٪ خانواده‌ها "که معمولاً بین ۵ تا ۶ نفر هستند" در یک اتاق زندگی می‌کنند (۳) و بیش از ۸۰٪ از خانه‌ها از گِل درست شده‌اند که بیشتر این منازل مسکونی از آب و برق بی‌بهره‌اند. میانگین کار در کردستان در هر هفته از ۵۴ ساعت بیشتر است.

اگر به اقتصاد ایران بعد از سال‌های نخست این سده نگاهی بیندازیم، خواهیم دید که در مقاطع بعدی اقتصاد ایران با سرعت بیشتری توسعه یافته و اقتصاد کردستان هم به مکمل اقتصاد ایران تبدیل شد. با وجود تمام این تغییر و تحولات که ذکر شد، هنوز هم ایران جزو کشورهای در حال توسعه است و کردستان هم که در چهارچوب ایران قرار دارد، همانند گذشته منطقه‌ای بسیار عقب افتاده است.

عشیره‌های کرد و آینده‌ی آنها: اگرچه زندگی عشیره‌ای

کردستان چه از لحاظ اجتماعی و چه از لحاظ اقتصادی رو به افول گراییده، ولی بد نیست که بحث مختصری در این زمینه داشته باشیم. (اجتماعات روستایی نیز به ایلات و طوایف وابسته هستند) در اواسط قرن نوزدهم میلادی یک سوم ساکنین کردستان را ایلات و عشایر تشکیل می‌دادند. بر اساس قوانین ایل و طایفه، تمامی اعضا حق مالکیت زمین را دارند و ناظر و سرپرست نیز همان ریش‌سفید یا رئیس قبیله است. عشیره (ایل) در کردستان از (طایفه و تیره) تشکیل می‌شود و آنها نیز به نوبه‌ی خود در ۳ بافت مجزای اجتماعی (ایل، عشیره و خانواده) تعریف می‌شوند. به رئیس عشیره "بیگ" گفته می‌شود و (آغا) رئیس طایفه است. قدرت و صلاحیت این دو بی‌حد و مرز است و اوامر بیگ از هر لحاظ قابل اجراست. همچنین دستورات مشاورین محلی (ریش‌سفید) بر روی اوامر وی تأثیرگذارند. پس از مرگ بیگ، پسر بزرگ وی جانشین وی می‌شود و اگر پسری وجود نداشته باشد و در خانواده‌اش جنس مذکری یافت نشود، ریش‌سفیدها رئیس دیگری در میان ایل انتخاب می‌کنند. برخی اوقات زنی با نفوذ مسئولیت ایل را عهده‌دار می‌شود. (۴)

این شخص نقش میانجی‌گری را در تمامی مشکلات و تایید ازدواج‌ها و غیره برعهده می‌گیرد. خود صاحب زمین و اراضی نیست ولی رهبری همگان را به عهده دارد. بعضی از مشخصات وی عبارتند از:

از طرف کشاورزان پشم حیوانات و محصولات کشاورزی به وی اهدا می‌شود. در میان یک ایل ۳ طبقه‌ی اصلی دیده می‌شود: ۱- رئیس ایل و اقوام نزدیک که بهترین مقام‌ها و مناصب را دارند. ۲- عوامل رئیس ایل که همان خدمتکاران (غلام) و مسئولین دیگر را شامل می‌شود. ۳- تمامی اعضای ایل.

همچنین در تمامی طوائف چندین رهبر دینی وجود دارد. مانند شیخ (پیر) برای مسائل طریقت، "روحانی" (مُلا) بمثابة شخصی متخصص در امور دینی و همچنین سید که از نوادگان پیغمبر هستند. در این میان مذهبیون چندین مشخصه‌ی اصلی را دارا هستند. براساس مقام‌ها و مناصب، تفاوت‌های فاحشی در میان اعضای ایل دیده می‌شود که این ناهمسانی به اندازه‌ی درآمد (با در نظر گرفتن میزان دارایی و تعداد احشام) برمی‌گردد. حتی در میان طوائفی که وضعیت مالکیت خصوصی وجود ندارد، اینگونه ناهمسانی و نابرابری دیده می‌شود، زیرا بعضی از اعضای طایفه، صاحب چند رأس گوسفند هستند و در مقابل، رئیس و برخی اشخاص دیگر مالک یک گله بُز و گوسفند هستند.

اصلی‌ترین شیوه‌ی معاملات در میان ایل‌های نیمه‌مترقی و ایل‌های چادرنشین، مبادلات پایاپای یا کالا به کالا و این مسأله بدان دلیل است که ایل‌های دامدار نه تنها محصولاتی همچون ماست، کره و پنیر را دارا هستند، بلکه دارای پوست و پشم نیز می‌باشند. همچنین برخی از ایل‌ها همزمان با دامداری مشغول صنایعی همچون نجاری، آهنگری، چادربافی، خیاطی و ریسندگی و قالیبافی نیز می‌باشند.

به همین دلیل، اینگونه مبادلات زمینه‌ی کوچ‌نشینی (بیلاق و قشلاق) را فراهم می‌آورد و با این شیوه زیستن و تغییر مکان از کوهستان‌ها به مناطق گرمسیر، اعضای ایل می‌توانند با تبادل کالا، مایحتاج خود را تأمین کنند. از اوایل قرن بیستم خرید و فروش به واسطه‌ی پول در میان کردها رواج پیدا کرد. این بدان معنی نیست که همواره سرمایه و دارایی رئیس قبیله یا ایل براساس مالکیت احشام بوده باشد، بلکه معیار اصلی کمیت دارایی، سکه‌های نقره و طلا بوده است.

شرایط معاملات و کمبود چراگاه‌ها، بخشی از ایلات بزرگ را بسوی اسکان دائمی سوق داد. در سال‌های میان دو جنگ جهانی، رژیم ایران ارتش بزرگی را جهت اسکان کردها به کردستان گسیل داشت. نتایج این کارها بسیار نگران‌کننده بود، این سیاست‌ها به عاملی جهت از بین رفتن و انقراض چندین ایل انجامید. برای نمونه دو هزار تن از اعضای ایل جلالی

(که منطقه‌ی بیلاقی آنان در مرزهای ایران، ترکیه و روسیه بود) در مناطق مرکزی ایران بالاچار اسکان داده شدند که تنها چند صد تن از آنها در سال ۱۹۴۱ میلادی بازگشتند.

یکی از کسانی که برای این کار مأمور شد، ژنرال احمد آقا خان بود که در کشتار ایلات لرستان دست بالایی داشت و به همین دلیل لقب "لرکش" را به وی داده بودند. ایل گلباخی نیز دچار همین سرنوشت شدند که آنها را به منطقه‌ی همدان و اصفهان کوچ دادند و اراضی‌شان را به ترک‌ها بخشیدند: "اذیت و آزار و شکنجه‌ای که در مسیر کوچ دادنشان متحمل شدند، چنان تأثیری بر جای گذاشت که آنها را ناچار کرد به کوهستان‌ها پناه ببرند و چندین ماه جنگی پارتیزانی علیه دولت مرکزی به راه بیندازند".^(۵)

اسکان اجباری ایلات در راستای منافع بورژواهای ایران بود، زیرا ساکنین شهرها نیازمند بازارهای سازمان‌یافته بودند و وقتی که رژیم ایران خرید و فروش را در مرزها ممنوع کرد، ایلات مذکور ناچار شدند برای تأمین مایحتاج خود به بازارهای داخلی روی بیاورند. از دیگر سو، اسکان اجباری این ایلات منفعت بسیاری را به ملاکین ایران حتی کردهای کردستان رساند، زیرا این کار زمینه مساعدی را جهت گسترش کشاورزی فراهم می‌آورد.

همچنین سرانه و مالیات سود و منفعت زیادی به دولت و مسئولین حکومتی رسانده و باجگیرها نیز بسیار راحت تر می توانستند مالیات‌ها را وصول کنند، در حالی که قبلاً این افراد ناچار بودند برای دریافت مالیات‌ها کوه به کوه ایلات عشایر را دنبال کنند ولی اکنون در روستاها کارهایشان را انجام می‌دادند. از دیگر سو، این سیاست وظیفه‌ی محافظت و نظارت بر بازارهای مرزی و کوچ ایلات را کمتر نمود.

مسأله‌ی قاچاق و مبادله‌ی کالاهای خارجی به میزان قابل توجهی کمتر شد و تصویب قانون گمرک، درآمد حکومت را چند برابر افزایش داد. اسکان اجباری مردم ایلات و عشایر، مسأله‌ی سرشماری جوانان و خدمت سربازی را بسیار آسان تر می‌کرد.

تقسیم کردستان، مخصوصاً در مرزهای ایران و ترکیه مشکلات عدیده‌ای را برای عشایر کوچنده به وجود می‌آورد. بدین معنا که تصویب قانون مذکور برای همیشه راه را به روی ایلات کوچ‌نشین بست و آنها دیگر نمی‌توانستند مانند سابق از مرزها عبور کنند. کشیدن مرز میان دو کشور، حتی باعث جدایی و انفصال برخی از عشایر منطقه شد، به گونه‌ای که یک عشیره به چند بخش جداگانه در میان ۲ یا ۳ کشور تقسیم شد. (مانند تقسیم عشیره‌ی هرکی در میان ۳ کشور ایران، عراق و ترکیه یا عشیره‌ی شکاک که در میان ایران و ترکیه تقسیم شدند).

برخی از عواملی که باعث شدند تا ایلات کوچ‌نشین کرد دیرتر از سایرین اسکان داده شوند، عبارتند از:

- زمینه و شرایط مساعد برای دامداری (چراگاه‌های وسیع و پرآب، کوهستانی بودن منطقه و آب فراوان)
- کمبود زمین‌های آبی.
- آرزوی طبیعی آنها که فرار از پرداخت مالیات به دولت بود و عدم فرمانبری ایلات که از حس استقلال آنها نشات می‌گرفت.
- و در نهایت، غلبه‌ی قدرت حکومت، زندگی عشایری را از بین برد.

در جدول زیر به رشد تصاعدی ساکنین روستاها در این اواخر اشاره می‌شود:

جدول شماره ۷: "نمونه" روستاها و شمار ساکنین آن

جمعیت روستایی			تعداد روستا			شهرستان
۱۹۷۶	۱۹۵۱	۱۸۵۱	۱۹۷۶	۱۹۵۱	۱۸۵۱	-
۲۸۰۸	۱۵۰۰۰	۱۱۲۵	۲۰۳	۱۶	۸	بانه
۴۸۱۷۷	۱۷۸۰۰	۱۰۴۰	۲۹۰	۱۱۱	۱۴	مریوان
-	۲۹۵۰۰	۶۰۵	-	۱۲۱	۹	خرم‌آباد

امروزه در کردستان ایران بیش از ۷۵۰۰ روستا وجود دارند که بسیار کوچک هستند (شمار ساکنین آن ۱۵ تا ۱۰ خانوار،) اما روستاهایی هم وجود دارند که شمار ساکنین آن به ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ خانوار می‌رسد). در روستاهایی با جمعیت متوسط ۱۰۰ تا ۱۵۰ خانوار زندگی می‌کنند.

البته رؤسایشان در ۲۵ سال دوم این قرن تنها چراگاه‌هایشان را غضب نکرده‌اند، بلکه تمامی اراضی غنی کشاورزی را ضبط و غضب کرده‌اند و با این کار، آنها در صفوف طبقه فئودال قرار گرفتند. زمین‌هایی که قبلاً رئیس قبیله به منظور تأمین منافع قبیله‌اش در نظر گرفته بود، کم‌کم به بخشی از املاک شخصی او تبدیل شد.

تصویب قانون تقسیم اراضی، آغاها و خان‌ها را به فئودال تبدیل کرد. در جامعه‌ی امروز کردستان ایران، سرمایه و بودجه‌ی بازار به مقوله‌ی اصلی تبدیل شده است. مبانی جامعه‌ی کلاسیک را با زیر ساخت‌های نوین‌تری تغییر داده‌اند تا بدین شکل به عاملی جهت پیشرفت جامعه تبدیل شود. اگرچه زیر ساخت‌های اقتصادی برای مدت کمی باعث تغییرات تاریخی عمیقی در آنها شد، اما هنوز هم افکار سنتی و قدیمی را در سر می‌پروراندند.

زیر ساخت اجتماعی: تا حد امکان با این جدول طبقات اجتماعی کردها را قبل از تصویب قانون تقسیم اراضی تشریح می‌کنیم.

جدول شماره ۸: جایگاه اجتماعی روستاییان کردستان

مساحت زمین		درصد ساکنین روستا	
خانواده به هکتار	سال ۱۹۷۵ (تخمینی)	سال ۱۹۶۰	
بیش از ۳۰۰	-	۳٪	مالکان بزرگ
۵۰ - ۳۰	۸٪	۶٪	مالکان متوسط
۲۰ - ۵	۲/۵	۵/	خرده مالک
۳ - ۱	۳۲	۳	کشاورز متوسط
-	۲۶ - ۲۴	۷۲	کشاورز بدون زمین
-	۲۶ - ۲۳	۱۰	کارگران
-	۴۱/۷	۱۲/۶	سایر طبقات

لازم به ذکر است که اعداد تقریبی (نشان داده شده برای سال ۱۹۷۵) نظر ماست و آن هم با در نظر گرفتن تغییراتی که در زیرساخت‌های اجتماعی مشاهده شده است. البته این مسأله بدین معناست که طبقه‌ی ملاکین بزرگ بیش از ۶۰٪ زمین‌های قابل کشت را دارا بوده‌اند ولی از لحاظ اقتصادی ناپیدا و پنهان بوده‌اند.

به همین منوال، ملاکین متوسط حتی‌الامکان از قانون تقسیم اراضی سود برده‌اند. همچنین به دلیل وضعیت ویژه‌ی سیاسی کردستان، سود قابل

ملاحظه‌ای از عدم توجه دولت برده و توانستند از زمین‌های خود محافظت کنند. از دیگر سو، تقسیم اراضی ملاکین بزرگ، طبقه‌ی زمین‌داران کوچک (خرده ملاکین) و مخصوصاً طبقه‌ی کشاورزان متوسط را که امروزه بعنوان نماینده‌ی اکثریت ساکنین روستاها به شمار می‌آیند، تقویت نمود. پدیده‌ی قابل ملاحظه‌ی دیگری که دیده می‌شود، افزایش چشمگیر شمار کارگران و زحمتکشان است که به همراه کشاورزان بی‌زمین ۵٪ ساکنین روستاها را تشکیل می‌دهند.

در واقع نبود پروژه و کارخانه‌های بزرگ در کردستان ایران به عاملی جهت ضعف پیشرفت پرولتاریا تبدیل شده و حتی بالعکس مهاجرت روستاییان به سمت شهرها پدیده‌ی بیکاری را در بطن خود به وجود آورد و در کردستان ایران اینگونه پروژه‌های صنعتی نسبت به سایر مناطق ایران بسیار ناچیز است.

شمار بورژواهای فعال در میان کردها بسیار کم است. همچنین با گسترش شهرنشینی، طبقه‌ی متوسط جامعه‌ی کردستان که وابسته به نهادهای خدماتی دولتی هستند، هر روز بیش از پیش در میان ساکنین شهرها بیشتر و بیشتر می‌شوند و همین اقشار به عامل مهمی از لحاظ اقتصادی در جامعه تبدیل شده‌اند.

این طبقات یعنی بورژواهای کردستان به جای سرمایه‌داران به پایه‌های اجتماعی سیستم امروز جامعه‌ی کردستان ایران تبدیل شده‌اند.

دیدگاه تاریخی

از جنگ چالدران تا جنگ جهانی دوم

در جنگ چالدران (که منطقه ایست واقع در شمال غربی دریایچه‌ی ارومیه) روز ۲۲ ماه آگوست سال ۱۵۱۴ سپاهیان سلطان سلیم عثمانی ارتش شاه اسماعیل صفوی را با همکاری کردها شکست دادند. این واقعه سرآغاز اولین تقسیم رسمی سرزمین کردها میان ایران و امپراطوری عثمانی به شمار می‌آید.

پس از جنگ مذکور در قرن شانزدهم میلادی، هرکدام از این کشورها سعی بر آن داشتند که نظم و دیسپلین حکومتی را بر کردها تحمیل کنند. امیرنشین‌ها و حکومت‌های محلی کرد همواره مخالف غلبه‌ی حکومت‌های مرکزی بودند که در نتیجه آن نبردها و مقاومت‌هایی همچون مقاومت سال ۱۶۰۸ ظاهر شد که طی آن امیرخان برادوست در قلعه‌ی "دمدم" حماسه‌ای تاریخی را رقم زد. به فرمان شاه عباس صفوی این جنبش شکست خورد و سپاه قزلباش این امیر کرد را در منطقه‌ی غربی دریایچه‌ی ارومیه به قتل رساند. شاه عباس در سال ۱۶۳۹ توافقنامه‌ای را با سلطان

مراد به امضاء رساندند که طبق این توافقنامه کردستان به ۲ بخش ایران و عثمانی تقسیم شد که از آن زمان به بعد تاکنون هیچ تغییری در این مرزها بوجود نیامده است. طی ۴۶۰ سال پس از جنگ چالدران تاکنون، قیام کردهای ایران در مقابل اشغالگران اصفهان (پایتخت پیشین ایران) و تهران فروکش نکرده است، اگرچه امیرنشین اردلان توانست تا سال ۱۸۶۵ استقلال و خودگردانی خویش را حفظ کند.

بزرگترین جنبش مسلحانه‌ی کردها در اواخر قرن ۱۹ با رهبری شیخ عبیدالله نه‌ری است که در سال ۱۸۸۲ م شکل گرفت. این قیام تمامی مناطق میان دریاچه‌ی ارومیه و دریاچه‌ی وان را دربر گرفت و منجر به آزادسازی تمامی این مناطق گشت.

این نخستین جنبش کردی است که با هدف آزادسازی تمامی مناطق کردستان شکل گرفته بود. این انقلاب نیز با توطئه و اتحاد ارتش ترک و فارس به شکست انجامید.

طی جنگ جهانی دوم کردستان ایران به میدان جنگ بین سپاهیان ترک و روس تبدیل شد و با هدف تضعیف حس ملی‌گرایی کردها، ترک‌ها احساسات دینی کردها را علیه غیرمسلمانان (مخصوصاً ارمنه) تحریک می‌کردند.

تجزیه‌ی امپراطوری عثمانی تأثیر فراوانی بر رشد آگاهی ملی کردهای ترکیه بر جای گذاشت و آنها را برای مبارزه در جهت استقلال و تحقق هویت ملی تحریک نمود. عواقب و تأثیرات پیمان سور در سال ۱۹۲۰ و قیام کردهای عراق به رهبری شیخ محمود و همچنین تضعیف رژیم حاکم در تهران، قیام‌های گسترده‌ای را در شمال کردستان ایران در پی داشت.

در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۵ سمکو (اسماعیل آغا) رئیس ایل شکاک توانست تمامی مناطق غرب دریاچه‌ی ارومیه را بازپس گیرد و آزادی را به این منطقه از کردستان بازگرداند.

وی در سال ۱۹۲۳ به شهر سلیمانیه رفت و با شیخ محمود دیدار نمود و طی این دیدار درباره‌ی همکاری و پیوند هر دو جنبش گفتگو کردند.

وعده‌ی دروغین انگلیسی‌ها سمکو را مرتکب اشتباه بزرگی کرد، زیرا وی با کشتن مارشمعون، امیر آشوری‌های ارومیه بسیار ضعیف شد.

رضاخان که بعداً رضاشاه لقب گرفت، در سال ۱۹۲۵ پس از کودتایی سیاسی با همکاری بریتانیایی‌ها قدرت را در اختیار گرفت و برآن شد که یک نظم قانونی را حاکم نماید.

پس از آن، ارتش ایران در ۲۱ ژوئن ۱۹۳۰ به بهانه‌ی مذاکره با سمکو او را به شهر اشنویه فراخواندند و در آنجا او را به قتل رساندند. { چند سال پس از این رویداد در سال ۱۹۳۱ قیام مسلحانه‌ی دیگری به رهبری جعفر سلطان و این بار در جنوب کردستان ایران شکل گرفت }.

جمهوری کردی کردستان

در ۲۰ آگوست ۱۹۴۱ م ارتش متحدین، اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا و بریتانیا وارد ایران شدند. حکومت دیکتاتوری رضاشاه دستخوش تغییرات زیادی شد و در نهایت، سیستم حاکم به اندازه‌ای تضعیف شده بود که مناطق جنوبی ایران تحت اشغال آمریکا و انگلستان درآمد و مناطق شمالی هم به دست اتحاد جماهیر شوروی افتاد. در این میان، احزاب سیاسی کشور به آزادی‌های دمکراتیک دست یافتند.

منطقه‌ی مهاباد از یورش غربی‌ها و شوروی‌ها در امان ماند. کردهای این منطقه هم براساس فرهنگ دیرینه‌ای که وجود داشت یعنی جنبش‌های ملی، فرصت بوجود آمده را غنیمت شمرده و اولین سازمان سیاسی کردی را تحت عنوان جمعیت ژ.ک (جمعیت تجدید حیات کرد) در سپتامبر ۱۹۴۲ تأسیس کردند که اهداف کلی آن مسائل ملی بود.

رهبران این سازمان برخی از روشنفکران کرد تحصیل کرده‌ی شهر مهاباد بودند.

در مدت زمان اندکی، سازمان محبوب مردم شهر و روستا گشت و از آن پشتیبانی به عمل آمد. بدون آنکه سازمان حتی دارای هیچگونه برنامه و اساسنامه‌ی مکتوبی باشد و پایه‌های مستحکم و مشخصی داشته باشد، به

سازمانی قابل قبول تبدیل شد و در آوریل ۱۹۴۳ رهبری جدیدی برای خود انتخاب نمود.

اهمیت و وسعت جنبش آزادیخواهانه‌ی کردستان با توانایی کادرهای سازمان همخوانی نداشت. آنها می‌بایستی با برنامه‌ی سیاسی مشخصی فعالیت می‌کردند که با شرایط و امکانات آن دوران مطابقت داشته باشد و همچنین سازمان نیازمند کادرهایی با دید سیاسی باز و وسیعی بود که سازمانی قوی را برای ده‌ها عضو خود رهبری کنند.

به همین دلیل در آگوست ۱۹۴۵ م. حزب جدیدی تحت عنوان "حزب دمکرات کردستان" تأسیس شد و تمامی اعضای "جمعیت تجدید حیات کردستان" به بخشی از این حزب تبدیل گشتند. قاضی محمد یک شخصیت روشنفکر متنفذ و دارای پایگاه مذهبی و سیاسی قابل تأملی بود که وی یکی از مؤسسين اصلی حزب بود. حزب دمکرات کردستان (P.D.K) برنامه و اساسنامه‌ی خود را براساس این ۸ ماده‌ی اصلی بنیان نهاد:

- ۱- ملت کرد در داخل ایران و برای اداره‌ی امور محلی خود، مستقل و آزاد باشد و در درون مرزهای دولت ایران، خودمختار باشد.
- ۲- از حق تحصیل به زبان مادری برخوردار باشد و تمام امور اداری به زبان کردی انجام شود.

۳- بر مبنای قانون اساسی، انجمن ولایتی کردستان سریعاً انتخاب شود و تمامی امور اجتماعی و دولتی را مورد رسیدگی و نظارت قرار دهد.

۴- مقامات دولتی باید بدون تعلل، از مردم بومی منطقه باشند.

۵- باید بر اساس قانون اساسی، میان روستاییان و مالکان زمین، توافقی صورت پذیرد که آینده‌ی هر دو طرف را تأمین نماید.

۶- حزب دمکرات کردستان در مبارزه‌ی خود تلاش دارد که به ویژه با ملت آذربایجان و اقلیت‌های دیگری که در آذربایجان زندگی می‌کنند، اعم از آشوری‌ها، آرامنه و... اتحاد و برادری کامل برقرار نماید.

۷- حزب دمکرات کردستان با هدف پیشرفت کشاورزی، تجارت، توسعه‌ی فرهنگی، بهداشت و سلامت و نیز بهبود رفاه اقتصادی و معنوی ملت کرد، اقدام به بهره‌برداری از منابع طبیعی و معادن کردستان نموده و در این راه تلاش می‌کند.

۸- ما می‌خواهیم که تمامی ملیت‌های ایران از فرصت مبارزه‌ی آزادانه جهت سعادت و پیشرفت میهن خود بهره‌مند و سهم‌گرددند.

از آنجا که محتوای این اساسنامه اهداف و آمال ملت کرد را در خود جای داده بود، اکثریت ساکنین کردستان در اندک زمانی آنرا قبول کرده و از آن حمایت کردند. اتفاقات و رویدادهای گوناگونی در کردستان و همچنین در ایران به عاملی جهت قیام نیروهای دمکراسی‌خواه تبدیل شدند.

در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ م. متینگ و گردهمایی ملی و بسیار بزرگی که نمایندگان تمامی مناطق کردستان از شهر سقز تا شمالی‌ترین نقاط کردستان در آن حضور داشتند، برگزار شد که در آن نخستین حکومت کردی یعنی جمهوری کردستان اعلام گردید و تمامی حضار، قاضی محمد، رهبر حزب دمکرات کردستان را به عنوان رئیس جمهور برگزیدند. عمر این جمهوری کمتر از یک سال، اما دارای انرژی بی‌همتا و ارزنده‌ای بود که طی همین مدت زمان اندک، بسیاری از اهداف و برنامه‌های حزب دمکرات کردستان پیاده و اجرا گردید.

زبان کردی به زبان رسمی آموزش و مکاتبات اداری تبدیل شد، چندین مجله به چاپ رسیدند که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از مجله‌ی "کردستان" ارگان رسمی حزب دمکرات کردستان، مجله‌ی "هلاله" برای زنان، "گروگالی مندالان" برای کودکان و غیره همچنین برای اولین بار زنان در نخستین تئاتر کردی شرکت داشتند. تجارت و بازرگانی برون‌مرزی با اتحاد جماهیر شوروی طی زمان اندکی گسترش یافت و از لحاظ اقتصادی رشد قابل توجهی پدیدار شد.

اگر ملاکین کردستان در هر نقطه از کردستان پا به فرار گذاشته و با رژیم مرکزی همکاری می‌کردند، تحت عنوان "جاش" (خان. م)، اراضی وی را به کشاورزان کرد و خانواده‌های عشیره‌ی بارزانی می‌دادند که از

ترس آزار و اذیت رژیم عراق به کردستان ایران پناه آورده بودند و زیر چتر جمهوری کردستان زندگی می‌کردند، ولی در کردستان همانند آذربایجان قانون تقسیم اراضی تصویب نشد و همچنان که در برنامه و اساسنامه‌ی حزب دمکرات کردستان از آن یاد شده بود، مسئولین جمهوری تلاش زیادی را به کار گرفتند تا سطح سودرسانی و منافع ملاکین و کشاورزان رعایت شده و همسان گردد.

مدیریت ارگان‌ها و دوایر عالی حکومتی که قبلاً توسط اشخاص غیربومی (فارس و آذری) اداره می‌شدند، اخراج شده و کردها اداره‌ی آنها را بر عهده گرفتند. همچنین ارتش و پلیس حکومتی منحل شده و به جای آنها ارتش ملی و نیروی پیشمرگ (۶) جایگزین شدند.

پرچم جمهوری تصویب شد که از سه رنگ (قرمز، سفید و سبز) تشکیل شده بود که در مرکز آن خورشیدی قرار داشت.

آرم جمهوری عبارت بود از عکس یک کتاب (که سمبل علم و فرهنگ است) که از درون آن خورشید (که سمبل آزادی است) بیرون آمده و در حاشیه‌ی آن نیز چند شاخه گندم بود. این شعر معروف هم به عنوان سرود ملی انتخاب شد:

ئه‌ی ره‌قیب هه‌ر ماوه قه‌ومی کوردزمان

نایشکینی دانه‌ری تۆپی زه‌مان

کەس نەڵێ کورد مردوو، کورد زیندوو

زیندوو قەت نانهوی ئالاکەمان

در کابینه‌ی حکومت ۱۳ وزیر وجود داشتند که ۲ تن از آنها وزرای جنگ و خارجه بودند. به دلیل آنکه هنوز پارلمان تأسیس و انتخاب نشده بود، مجلس قانونگذاری هم در کار نبود و به همین علت تمامی اوامر با مهر رئیس‌جمهور نقش قانون را ایفا می‌کرد. ولی قوه‌ی قضاییه تحت فرامین شورای عالی و وزیر دادگستری قرار داشت. وزارتخانه‌ها و دوایر جمهوری شعب و ادارات خود را در مناطق دیگر کردستان به راه انداختند. در حقیقت، هنوز هیچ فرمانی برای سانترالیسم حکومت صادر نشده بود. آیا هدف، تصویب و اجرای حکومت خودمختار برای اقلیم مذکور بود یا جمهوری مستقل؟

در برخی نقاط از دولت نوین کردستان با لقب (دولت جمهوری کردستان) و در بعضی نقاط دیگر، همانند آذربایجان تحت عنوان حکومت ملی کردستان یاد شده است.

در ۱۳ آوریل ۱۹۴۶ میلادی مسئولین حکومت کردستان و آذربایجان توافقنامه‌ای را که از ۷ بند تشکیل شده بود، امضا کردند:

۱- در جاهایی که لازم دانسته شود، هر دو حکومت ملی، نمایندگان رسمی خود را در خاک یکدیگر تعیین کنند.

۲- در آذربایجان، در جاهایی که اکثر ساکنان آن کرد هستند، امور حکومتی توسط کردها اداره شود و همچنین در کردستان، در جاهایی که اکثر ساکنان آن آذری هستند، امور حکومتی در دست مأموران حکومت ملی آذربایجان خواهد بود.

۳- هر دو حکومت کمیسیونی مشترک برای حل مشکلات اقتصادی تشکیل خواهند داد، تصمیمات این کمیسیون با نظارت سران هر دو حکومت اجرا خواهد شد.

۴- در مواقع لازم بین حکومت ملی آذربایجان و کردستان همکاری نظامی ایجاد خواهد شد و هر زمان که لازم باشد، به یکدیگر یاری خواهند رساند.

۵- اگر لازم باشد، با حکومت تهران مذاکره شود. این امر باید با رضایت و تصویب دو حکومت انجام گیرد.

۶- حکومت ملی آذربایجان برای رشد و پیشرفت زبان و فرهنگ ملی کردهایی که در خاک آذربایجان ساکن هستند و همچنین حکومت کردستان برای رشد و پیشرفت زبان و فرهنگ ملی آذربایجانی‌هایی که در خاک کردستان ساکن هستند، با توجه به امکاناتی که در اختیار دارند تلاش خواهند کرد.

۷- هر کسی که برای ایجاد اختلال در روابط دوستانه و تاریخی اتحاد دمکراتیک ملی یا ایجاد تنش بین این دو حرکت تلاش کند، از سوی هردو حکومت مجازات خواهد شد.

یعنی از منظر سیاست داخلی این دو حکومت دارای یک دید مشترک نبودند. مسئولین آذربایجان سعی بر آن داشتند که مسائل اقتصادی و اجتماعی‌شان با اهداف ملی هم‌تا بوده و خواست‌های کارگران و کشاورزان را در نظر داشته باشند. ولی در کردستان همیشه بحث در مورد یکسانی بین طبقات جامعه بدون هیچ گونه تضادی مورد بحث بود، به دلیل آنکه جامعه کردستان از لحاظ اجتماعی و اقتصادی در مقایسه با آذربایجان عقب افتاده‌تر بود و اهدافشان کمتر به ثمر می‌نشست.

ولی درباره‌ی مرزهای دو دولت، چندین بار مذاکراتی درباره‌ی مناطق غرب دریاچه‌ی ارومیه انجام گرفت، به ویژه درباره‌ی شهرهای خوی، سلماس، ارومیه و میاندوآب، اما در بهار سال ۱۹۴۶ این تنش‌ها در اولویت دوم قرار گرفتند، زیرا قبل از هر چیز باید از بقای دو دولت حمایت کنند، به خصوص در مقابل رژیم تهران که با حمایت آمریکا و انگلیس آنها را تهدید می‌کرد. اهمیت قائل شدن برای عهدنامه‌ی مهمور بین کردها و آذری‌ها در درجه‌ی اول اهمیت قرار داشت. بی‌جهت نبود که تهران قویاً از این عهدنامه و مناسبات نگران بود.

حزب دمکرات کردستان یکی از مؤسسين جبهه‌ای بود که به همراه حزب توده و حزب دمکرات آذربایجان و سه حزب ترقيخواه ديگر تشكيل شده بود و به همین دليل کردستان ایران به نهادی برای دمکراسی در ایران مبدل گشت.

در همین اثنا، کردستان ایران به مرکز ثقل اتحاد و حمایت تمامی احزاب کردستان تبدیل شد. با رغبت فراوان از تمامی میهن‌دوستان استقبال می‌کردند، همچنین پذیرای چند هزار بارزانی و نمایندگان کرد عراق، ترکیه و سوریه نیز بودند. عموم ملت کرد جمهوری کردستان را همچون قبله‌ی آمال خود می‌نگریست و آن را امیدی برای آزادی کردستان می‌انگاشتند. اما در آن مقطع و در عرصه‌ی سیاسی ایران، به ویژه فشارهای مرزی که از سوی نیروهای متفقین تحمیل می‌شد، به جمهوری کردستان این اجازه را نمی‌داد تا به سقز، سنندج و کرمانشان دسترسی پیدا کند. منطقه‌ی تحت نفوذ جمهوری کردستان از شهرستان سقز تا کل منطقه‌ی شمالی کردستان ایران را شامل می‌شد که دارای جمعیتی در حدود یک میلیون نفر بود.

پیرو عهدنامه‌ی تهران، می‌بایستی متفقین نیروهای خود را ظرف مدت شش ماه پس از جنگ از ایران خارج کنند. اما نیروهای شوروی شمال کشور را پس از خروج نیروهای بریتانیا و آمریکا، ترک کردند. پس از

مدتی هردو دولت ایران و شوروی بر سر استفاده‌ی طرف مهمان از نفت شمال کشور، به توافق رسیدند. به همین خاطر در اوایل ماه می ۱۹۴۶، حتی یک نفر از نیروهای شوروی در خاک ایران باقی نماند.

در پاییز سال ۱۹۴۶ رژیم ایران کل قوای خود را برای ایجاد زمینه‌ی انتخابات، گسیل کرد. شرایط این انتخابات در تهران بدون اعزام نیروی مسلح به آذربایجان و کردستان، مهیا نبود.

در ماه دسامبر ارتش ایران رو به سوی آذربایجان نهاد. جنبش آذری‌ها بدون هیچگونه مقاومتی از هم پاشید و رهبران آن به شوروی پناه بردند. پس از فروپاشی "حکومت ملی آذربایجان" در روز ۱۷ دسامبر ۱۹۴۶ ارتش ایران به مهاباد رسید. در اینجا نیز نیروهای رژیم تهران با هیچ دفاع مسلحانه‌ای روبرو نشدند. غیر از بارزانی‌ها که به مناطق اشنویه و نقده عقب نشینی کردند، بقیه‌ی مسئولین جمهوری کردستان و در رأس آنها قاضی محمد ثابت قدم ماندند.

در آن زمان که ژاندارم‌ها در مقابل دیدگان ژنرال‌های شاه، هزاران دمکراسی‌طلب آذری را قتل عام می‌کردند، ارتش رژیم به دنبال برقراری آرامش و ثبات در کردستان بود. بارزانی‌ها در انتظار نتیجه‌ی مذاکرات مسئولین خود به ریاست مصطفی بارزانی با تهران بودند، اما دیری نپایید که در اواخر ماه دسامبر، قاضی محمد و دیگر مقامات جمهوری بازداشت شدند.

مذاکرات ملا مصطفی نیز بی نتیجه ماند، در ۲۲ فوریه ۱۹۴۷ ارتش ایران به سمت منطقه‌ی نقده عقب نشینی کرد، سپس بارزانی‌ها به مقابله با این نیروی امپریالیستی برخاستند، ضربه‌ی مهلکی به آنها وارد ساختند و چندین سرباز و افسر نظامی را از آنها به اسارت گرفتند و به سوی مرز بین ایران و عراق عقب‌نشینی کردند. در ۱۳ آوریل بارزانی‌ها در آن سوی مرزهای عراق حضور یافتند.

در حالی که نیروهای رژیم ایران هواداران جمهوری را خلع سلاح کردند، تنها نیروی مسلح، عشایر سرسپرده‌ی رژیم تهران بودند که در جنگ علیه بارزانی‌ها شرکت می‌کردند. پس از یک جلسه دادرسی فرمایشی در یک دادگاه ارتشی، دستور اعدام قاضی محمد، برادرش صدر قاضی و سیف قاضی صادر گردید، لیکن از آنجا که قاضی در بین مردم بسیار محبوب بود، دستور اعدام وی برای مدتی به تأخیر افتاد. ناگهان، صبح روز ۳۰ مارس ۱۹۴۷ قاضی و یارانش در میدان چوارچرای مهاباد سرشان بالای دارهایی رفت که ارتشیان ایران دور آنها حلقه زده بودند.

بارزانی‌ها، بخشی از خانواده‌هایشان را که اغلب آنها زنان و کودکان بودند به همراه شیخ احمد، رهبر معنوی خود، به داخل مرزهای عراق بازگرداندند. در ۲۷ می، حدود پانصد جنگجو به رهبری مصطفی بارزانی که اعتقادی به دستور غفو بغداد نداشت، از کوهستان آارات به خاک شوروی نقل مکان کردند.

یافتن علل عدم توفیق این جنبش کرد، نیاز به کنکاش دارد، حتی اگر ورود به این بحث، ما را از چهارچوب تجربی دور نگه دارد. همچنین لازم است، کمبودهای جنبش را برشمریم، به خصوص این که ناتوانی رهبران و تعداد معدود و انگشت‌شمار کادرهای سیاسی و نظامیان ماهر و متعهد (که بدون شک آماده کردن و تمرین آنها در مدت یازده ماه بسیار سخت است) کاملاً مشهود بود.

همچنین لازم است که تأثیرات خارجی را نیز در نظر بگیریم و این مسأله که رژیم تهران با حمایت‌های نیروی انگلوساکسونی‌ها - به ویژه آمریکا - دستور متوقف کردن جنبش‌های آذربایجان و کردستان را صادر کرده بود. باید این مطلب را هم به یاد داشته باشیم که هواداران سیاست‌های شوروی، رژیم فرصت‌طلب تهران را به اهدافش رسانید. از سویی دیگر چنانچه میزان توان سیاسی و نظامی رژیم تهران را با جمهوری ملی‌گرای کردستان مقایسه کنیم، می‌بایستی نیروهای کرد بسیار مقاوم‌تر می‌بودند، زیرا امکان پیروزیشان بعید به نظر نمی‌رسید و مقاومت بارزانی‌ها گواهی بر این ادعاست.

دوره‌ی بیست‌ساله‌ی تاریخ‌ساز

فروپاشی جمهوری کردستان سرآغازی برای یک افول سیاسی بود، چرا که بسیاری از کادرها و مسئولان حزب دمکرات کردستان و جمهوری کردستان اسیر و یا اعدام شدند. با این وجود تحمل جوانان به درازا نکشید و در همان سال ۱۹۴۸ اقدام به پخش یک نشریه‌ی کردی در منطقه‌ی مهاباد نمودند.

در ۴ فوریه ۱۹۴۹ اقدامی برای کشتن شاه در دانشگاه تهران صورت گرفت. این اقدام با کمک شرکت انگلیسی ایرانی اپل، به فرصتی برای رژیم مبدل گشت و این فاجعه کردستان ایران را هم در بر گرفت و صدها فعال و هوادار بازداشت شده و هرکدام به سال‌ها حبس، محکوم شدند. اما به قدرت رسیدن دکتر مصدق در تهران به انگیزه و مشوقی برای احزاب ترقیخواه تبدیل شد. در انتخابات سال ۱۹۵۲، یعنی شش سال پس از سقوط جمهوری کردستان، قریب به ۸۰٪ تا ۹۰٪ آرای شهر مهاباد و حومه‌ی آن به نماینده‌ی حزب دمکرات کردستان داده شد، همین امر باعث شد تا رژیم شاه انتخابات را لغو و یک شخص مذهبی را به عنوان نماینده‌ی مهاباد منتصب کند.

در همان سال کشاورزان بوکان با تدابیر حزب دمکرات کردستان بر ضد مالکین و ژاندارم‌ها خیزشی برپا نمودند و شیپور شورش در سراسر مناطق بین بوکان و مهاباد دمیده شد. اما به فرمان شاه و با همکاری مالکین، نیروی قیام کشاورزان فروکش کرد.

کردستان ایران، زمانی که مصدق در حال تلاش برای بومی ساختن پایگاه‌های نفتی تحت کنترل شرکت انگلیسی ایرانی بود و حتی بعد از این جریان نیز، حامی مصدق بود. در ۳ آگوست ۱۹۵۳ زمانی که احساسات مردم را برای محدود نمودن قدرت شاه برانگیخته بودند، از پنج هزار رأی منطقه‌ی مهاباد تنها دو نفر هوادار شاه بودند. چند روز بعد از آن، یعنی ۱۹ آگوست، طی یک کودتای سیاسی که با نقشه‌ی سازمان مخفی آمریکا (سیا) به اجرا درآمد، کابینه‌ی ملی مصدق از هم پاشید.

اشتباهات، ضعف تصمیم‌گیری و تردید مقامات حزب توده که نیروی اصلی جنبش دمکراسی‌خواهی ایران به شمار می‌رفت، تعلق و از هم گسیختگی نیروهای میهنی در روز وقوع کودتا، توفیق سهل و آسان هواداران توطئه را منجر شد. همچنین پس از اینکه پلیس، افسران نظامی هوادار توده را کشف کرد، نیروهای میهنی یکی پس از دیگری به زانو درآمدند.

سفارت آمریکا مدیریت کودتای سیاسی ضد انقلابی را به دست گرفت تا به این ترتیب کشور به زیر سلطه‌ی یک رژیم ارتجاعی سرسپرده‌ی امپریالیست‌ها درآید. ملی شدن صنعت نفت نیز که نمادی برای مبارزات خلق‌های ایران بود، لغو گردید. همچنین تمامی تشکلات دمکراتیک و ملی و میهنی از بین رفتند. هزاران مبارز دمکراسی‌طلب و میهن‌خواه زندانی شده و صدها فعال سیاسی به دار آویخته شدند. از آن مقطع به بعد سرکوب و حکومت ارتش بر ایران سایه افکند.

در فوریه‌ی ۱۹۵۵ قراردادی بین ایران، عراق، ترکیه و پاکستان منعقد شده و در ۴ آوریل انگلیسی‌ها نیز به این معاهده پیوستند، ایالات متحده به عنوان یک طرف به این معاهده نپیوست، اما همواره در جلسات و نشست‌های آن حضور می‌یافت. از سویی، این قرارداد نیز همچون قرارداد سعدآباد در سال ۱۹۳۷ هدفش مقابله و فرونشاندن جنبش کردها بود.

حتی پس از کودتای سیاسی ۱۹ آگوست نیز، "جوانرودی‌ها" که طایفه‌ای از عشایر شمال کرمانشان بودند، خودگردانی را در منطقه‌ی اسکان خود حفظ کرده بودند. کوهستان‌ها احساس همیشگی صیانت از میهن و زادگاه را به آنها بخشیده بودند، اما پس از آن که رژیم شاه تصمیم به از بین بردن جنبش‌های دمکراتیک گرفت، با همکاری همپالگی‌هایش که مهر تأیید بر معاهده‌ی بغداد نهاده بودند در تاریخ ۴ فوریه ۱۹۵۶

حملات همه‌جانبه‌ای را علیه آخرین مرکز استقلال کردهای ایران آغاز نمودند و چند هزار سرباز با حمایت هلی‌کوپتر و تانک به روستاهای کردستان حمله‌ور شدند. از سوی دیگر، رژیم نوری سعید با سراسیمگی به یاری این ارتش امپریالیستی شتافت. جوآنرودی‌ها دلاورانه به مقابله برخاستند، اما جنگ ناعادلانه بود و با درک این واقعیت که محاصره شده‌اند، روستاها را ترک کرده و روی به کوهستان‌ها نهادند. این بار با آتش توپخانه، قلعه‌ی معروف جوآنرود را به گلوله بستند.

انقلاب ۱۴ دسامبر ۱۹۵۸ عراق علاوه بر متلاشی ساختن بزرگترین نهاد امپریالیستی، راه را برای نیروها و جریان‌ات ترقیخواه و سازمان‌های کردی هموار ساخت. همان طور که پیش‌بینی می‌شد، این امر در ایران و به ویژه در کردستان انعکاس یافت و در کوتاه‌ترین زمان ممکن جنبش به میان کردهای ایران سرایت کرد.

در پاییز ۱۹۵۹ رژیم تهران، از گسترش جنبش‌های دمکراتیک به شدت هراس داشت، لذا به تعقیب و پیگرد آنان پرداخت و هزاران کارگر، کشاورز و شخصیت مذهبی بازداشت شدند. دستور اعدام برای چهار مبارز صادر شد، سه تن از آنها عضو کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات کردستان بودند. حمایت افکار عمومی خاورمیانه و به ویژه عراق، شاه را به تجدید نظر و کاهش حکم اعدام به زندان ابد وادار ساخت.

جنبش مسلحانه‌ی سال‌های ۶۷-۱۹۶۸ (۱۳۴۶-۱۳۴۷)

در ماه سپتامبر ۱۹۶۱ جنبش مسلحانه در کردستان عراق شکل گرفت. با وجود این که برنامه‌ی شفاف و معینی نداشت، شهروندان کرد عراق به هواداری از آن برخاستند و احساسات کردهای ایران را نیز برانگیخت. آنچه حمایت خلق کرد در ایران را به اثبات می‌رساند؛ کمک مالی و دارایی، ادوات جنگی، لباس و مهماتی بود که از ارتشیان ایرانی خریداری کرده و به همراه آذوقه به کردستان عراق می‌فرستادند. مجموعه حمایت‌های حزب دمکرات کردستان که تا سال ۱۹۶۶ ادامه داشت؛ به تداوم حیات جنبش ملا مصطفی بارزانی کمک شایانی نمود.

کمک‌های مستقیم شاه از بارزانی، تنها برای تضعیف رژیم بغداد نبود؛ بلکه هدف اصلی او نفوذ و دست انداختن در جنبش ملی کرد بود. وی می‌خواست تا با کمک به جنبش، بارزانی را به خود وابسته سازد و هم‌زمان با قدرت گرفتن جنبش ملی، تا جایی پیشروی کند که دیگر بدون مساعدت و دخالت وی، جنبش کاری از پیش نبرد.

به عبارت دیگر اقدامات رژیم تهران، از اقداماتی که رژیم در گذشته برای کمک به بارزانی و تضعیف جنبش ملی در کردستان ایران و ایجاد شکاف در بین این دو حرکت انجام داده بود؛ کم‌اهمیت‌تر نبود. با افزایش

کمک‌های رژیم تهران، شاه از بارزانی خواست تا برضد تمامی فعالیت‌های سیاسی کردهای ایران با وی همکاری کند. پیشنهاد معروف کاهش فعالیت‌های حزب دمکرات کردستان ایران از آنجا سربرآورد که مقامات جنبش ملی کردستان عراق چنین مسأله‌ای را به مبارزین حزب دمکرات کردستان ایران اعلام نمودند که ضرورت کاهش فعالیت‌هایتان نباید باعث رنجش شما گردد و کاری نکنید که سبب آزدگی رژیم تهران شود، زیرا کمک‌هایشان را به ما متوقف خواهند کرد. هر یک از مبارزین حزب دمکرات کردستان ایران که از این پیشنهاد سرپیچی نماید، در کردستان عراق همچون یک "عنصر نامطلوب" با او برخورد می‌شود و هرگونه اقدامی از سوی حزب دمکرات کردستان ایران برضد رژیم شاه، به مثابه حرکتی علیه "انقلاب ملت کرد" قلمداد می‌شود. این مسأله در حالی عنوان شد که صدها کرد ایرانی در صفوف مبارزه علیه ارتش رژیم بغداد در حال جنگ بودند.

در اوایل سال ۱۹۶۷، بسیاری از رهبران و مبارزین حزب دمکرات کردستان ایران که دیگر تاب تحمل تاکتیک‌های بارزانی و رژیم شاه را نداشتند، عراق را ترک گفته و به ایران بازگشتند. پیش از بازگشت آنها به کردستان ایران، چندین بار درگیری مسلحانه بین کشاورزان و ژاندارم‌های شاه، زمینه را برای کسانی که قصد مسلح شدن را داشتند، ایجاد کرده بود. در

کوتاه‌ترین زمان ممکن، عده‌ای در نواحی بین مهاباد، سردشت و بانه، یاغی شدند. برای عهده‌دار شدن مسئولیت این قیام، یک کمیته‌ی انقلابی متشکل از اعضای منتخب حزب دمکرات کردستان ایران تعیین شد. در زمستان ۱۹۶۷ و برای مدت هجده ماه جنگ چریکی در گرفت، در نتیجه این مبارزان بین دو نیرو گرفتار شدند؛ از یک سو ارتش رژیم تهران و از سوی دیگر نیروهای ملا مصطفی بارزانی. جوانان کم تجربه و بدون پشتیبانی خارجی، شجاعانه جنگیدند، اما بسیاری از آنها جان باختند. از کسانی که به دست نیروهای رژیم تهران شهید شدند، می‌توان مبارزانی چون اسماعیل شریف‌زاده (مهندس الکترو مکانیک)، عبدالله معینی (دانشجو) و ملا آواره (شخصیت مذهبی و عضو کمیته انقلابی) بودند. در پاییز سال ۱۹۶۸ سلیمان معینی، برادر عبدالله معینی، در حالی که در راه عزیمت به ایران بود، به دست نیروهای بارزانی اسیر و به فرمان ملامصطفی بارزانی به ضرب گلوله کشته شد و سپس پیکر وی را به رژیم تهران تحویل دادند و آنها نیز جسد وی را در چند شهر کردستان ایران و در انظار عمومی به نمایش گذاشتند.

جنبش با کشته شدن رهبرانش شکست خورد و در نتیجه مبارزان روی به عراق نهادند و در آن جا نیز برای در امان ماندن از نیروهای بارزانی خود را مخفی کردند و در این بین بیش از چهل مبارز حزب دمکرات کردستان ایران کشته شده و یا دستگیر و به رژیم ایران تحویل داده شدند.

کردستان ایران و جنبش ملی کرد عراق ۶۱-۱۹۷۵

اقدام به منفعل ساختن جنبش حزب دمکرات کردستان ایران همچنان ادامه داشت و موضع رهبری جنبش کرد عراق از سال ۱۹۶۶ تا توافقنامه‌ی یازدهم مارس ۱۹۷۰ به درازا انجامید. پس از این توافقنامه که در آن ماده‌ی خودمختاری برای کردستان عراق به تصویب رسید، موضع پارت دمکرات کردستان عراق نسبت به مبارزین حزب دمکرات کردستان ایران، کمی دوستانه‌تر شد و روابط دو حزب در چهار سال بعد، رو به بهبود گذاشت. اما موقعیت مناسبی برای تصمیمات آگاهانه‌ی سیاسی و به خصوص طرح و برنامه در جهت جنگ پارتیزانی برای حزب دمکرات کردستان ایران ایجاد نشد. در همان حال که رژیم شاه با تمام توان در مقابل کردهای ایران می‌جنگید؛ رهبران پارت دمکرات کردستان به عنوان نزدیک‌ترین شخصیت‌های نزدیک به آنها به شمار می‌آمدند.

رژیم تهران به عنوان منبعی برای آذوقه و مهمات جنگی برای کردهای عراق به شمار می‌آمد، اما بسیار ددمنشانه در برخورد با کردستان ایران عمل می‌کرد. صدها مبارز حزب دمکرات کردستان ایران در زندان‌های

رژیم شکنجه می‌شدند. از جمله دو چهره شناخته همچون غنی بلوریان و عزیز یوسفی که برای بیست سال بود در زندان به سر می‌بردند.

در ۱۹ دسامبر سال ۱۹۷۲ پنج مبارز ملی کرد در سنندج اعدام شدند و ظهر روز ۲۲ مارس، قادر وردی، عضو کمیته‌ی مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، در حالی که جلسه‌ای را ترک می‌کرد به دست پلیس به شهادت رسید. در ۱۵ آوریل ۱۹۷۲ دو عضو حزب دمکرات کردستان ایران در شهر سنندج تیرباران شدند و متعاقباً یک نوجوان هفده ساله در همین شهر به اتهامات سیاسی کشته شد.

وضعیت کنونی و آتی کردستان ایران

موضع رژیم شاه در کردستان ایران

در ربع سوم سده بیستم تحولات عظیم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی روی داده است. مروری بر جریانات اصلی این مقطع از تاریخ معاصر ایران خالی از لطف نیست.

انعکاس و تبلیغات گسترده راجع به توسعه‌ی اقتصادی در روزنامه‌های نزدیک به رژیم، دستاوردهای طبقه‌ی حاکم را حماسی جلوه می‌داد، بالاخص طبقه‌ی تازه به دوران رسیده‌ای که به سرمایه‌های خارجی و موروثی "پهلوی" وابسته بوده و چرخ اقتصاد مملکت را می‌گرداندند. اقشار و طبقات جامعه و به خصوص طبقه‌ی زحمتکش (کارگر) شهری و روستایی، در فقر و تنگنا بوده و بخش عظیمی از مردم محروم از تحصیلات و خدمات بهداشتی برخوردار بودند.

در اصل، "انقلاب سفید"ی که شاه به اجرا درآورد؛ از سوی آمریکا طرح‌ریزی شد و راه برای سرمایه‌داری در شهر و روستا میسر کرد تا بازار را به گردش درآورده و با آن، پایگاه اجتماعی رژیم را به خصوص به همراه خرده بورژوازی مهم روستایی تحکیم بخشند. این نوع بورژوازی، کشور را

از انفجار اعتراضی به دور نگه می‌دارد به ویژه اگر این دست از کشاورزان، پیش از طرح قوانین زراعی، فاقد زمین قابل کشت بوده باشند.

به موازات رشد سرمایه‌داری، بخشی از جامعه‌ی ایران با معضل روبرو گشت. این بورژواها که به "ملی وابسته به سرمایه‌ی خارجی" شناخته می‌شوند؛ با حمایت‌های رژیم به قشری دست نیافتنی مبدل شدند. در سال‌های پایانی، تنها درآمد نفت به بیش از بیست میلیون دلار رسیده بود و با نگاه اول به منابع مس، گاز و ... که ایران در اختیار داشت، بودجه‌ی ایران بدون کم و کاستی به نظر می‌رسید، اما ترازوی بودجه‌ی ایران در سال‌های ۱۹۷۷ — ۱۹۷۸ با مبلغ نجومی چند میلیارد دلار کسری بودجه مواجه شد.

در نتیجه‌ی اقدامات برای پیشگیری از مشکلات ناشی از اجرای طرح اصلاح اراضی، چرخه‌ی اقتصادی از گردش بازماند. کشاورزی دچار مشکلات مادام‌العمر گشت و افزایش نرخ مواد غذایی به دلیل افزایش چشمگیر جمعیت، مزید بر علت شد تا سطح رفاه خانواده‌های متوسطی که بخشی از درآمد نفت را به دست می‌آوردند، بیش از پیش ارتقاء یابد و در ادامه این مسأله باعث تغییر تراز تجاری ایران با دول خارجی شد. کشوری

که تا دو دهه پیش، محصولات کشاورزی را به خارج صادر می‌کرد، اکنون می‌بایستی مواد خوراکی را از خارج وارد کند.

مکانیزه نمودن کشاورزی در بسیاری از کشورها باعث پراکنده شدن جمعیت روستایی شده و کشاورزان با تراکم بالا رو به شهرها می‌آورند. آمار بیکاری در شهرها روز به روز افزایش می‌یافت و به مرور زمان زندگی اجتماعی و اقتصادی بر دوش مردم سنگینی می‌کرد و در مواجهه با این تحولات، سیاستی عملی و مؤثر انجام نمی‌شد. در حالی که بورژواها و طبقات متوسط به انباشت سرمایه می‌پرداختند و پایگاه اجتماعی آنها مستحکم‌تر می‌گشت؛ طبقه‌ی کارگر با یک میلیون کارگر کارگاه‌ها، نیروی خاص خود را داراست، اما قدرت سیاسی در اختیار خود شاه است که بر سه قوه‌ی مقننه، قضاییه و مجریه تسلط کامل دارد. تمامی نیروهای نظامی و انتظامی، ژاندارمری، پلیس و ساواک تحت نظارت وی عمل می‌کنند. غیر از این سرکوب شورش "ظفار" توسط ارتش ثابت کرد که رژیم شاه در نقش پلیس در خاورمیانه ظاهر می‌شود. ایران یک طرف قرارداد سنتو و در عین حال هم پیمان نظامی آمریکا بود. همچنین چند هزار مشاور نظامی آمریکایی برای آموزش ارتش، پلیس و ژاندارمری استخدام شده بودند. آنچه شاه تعقیب می‌کرد، تشکیل بزرگترین ارتش غرب آسیا بود. به همین خاطر نیز بزرگترین کشور خریدار اسلحه و ادوات نظامی از ایالات متحده لقب گرفت.

بر اساس گزارش سال ۱۹۷۶ که به مجلس سنای آمریکا ارائه گردید، مشخص شد که ایران ظرف مدت پنج سال (۱۹۷۲ — ۱۹۷۶) مبلغ ۱۰۴۰۰ میلیون دلار به ایالات متحده‌ی آمریکا پرداخت کرده است.

طی سال ۱۹۷۲، ۱۵۰۰۰ تا ۱۶۰۰۰ مشاور نظامی آمریکایی در ایران حضور داشتند، در سال ۱۹۶۷ این تعداد به ۲۴۰۰۰ نفر افزایش یافت و طبق آنچه آمریکایی‌ها می‌خواستند؛ می‌بایستی تا سال ۱۹۸۰ شمار مشاورین آمریکایی به ۵۰۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ نفر می‌رسید. متخصصین آمریکایی در همان گزارش، سه دلیل عمده را درباره‌ی اهمیت ایران برای آمریکا ذکر می‌کنند: موقعیت جغرافیایی، نفت و توان انتقال آن از طریق خلیج جنوب ایران به دول غربی و تجارت با ایالات متحده و نیز فروش انواع فرآورده‌های خود آمریکا.

دیکتاتوری شاه به اوج خود رسیده بود و هیچ نور امید از آزادی و دمکراسی در آن به چشم نمی‌خورد. سازمان و تشکل‌های مخالف، کارگری، صنفی و مذهبی ممنوع شده بودند، رسانه و لغت آزادی نیست و ناپیدا شده است. همچنان این خود شاه است که پارلمان، مجلس "سنا" و قانونگذاری و مجریان را منصوب می‌کند. به جز شخص شاه هیچکس دیگری نمی‌تواند به مرزهای قدرت ساواک تعدی کند.

همین فضا با شدت بیشتری بر کردستانی که ویژگی‌های خاص دیگری را دارد نیز، حاکم است.

کردستان ایران بیشتر از هر بخش دیگری از ارتش ایران لطمه دیده است. قدرت کاملاً در چنگ ارتش، ژاندارمری و پلیس و به خصوص شاخه‌ی ساواک که به دقت تمامی تحرکات کردها را زیر نظر دارند، قبضه شده است. چنانچه یک کشاورز کرد از روستایی به روستای دیگر پا بگذارد، استعلام "کدخدا"ی روستا لازم و اجباری است، چرا که هرگونه ملاقاتی باید تحت نظارت ژاندارمری صورت گیرد. پس از انعقاد قرارداد "الجزایر" بین دو رژیم عراق و ایران که باعث زوال جنبش بارزانی شد؛ تمامی سکونتگاه‌های مرزی تحت کنترل شدید قرار گرفتند.

تبعیض ملی علیه کردستان ایران مشهود است و رژیم شاه حاضر نیست موجودیت ملت کرد را به عنوان ملتی غیرفارس به رسمیت بشناسد و تنها این خلق را به عنوان مردمانی چند پاره در کشورهای مختلف تعریف می‌کند؛ حداقل آمال و مطالبات ملت کرد به شدیدترین نحو سرکوب گشته و سیاست همگون‌سازی که در برنامه‌ی رضا شاه بود؛ همچنان به قوت خود باقیست.

این تبعیض در اقلیم بلوچ، عرب و آذری نیز وجود دارد. با وجود اینکه بیش از نیمی از جمعیت ایران را ملل غیرفارس تشکیل داده‌اند؛ اما رژیم شاه به وجود هیچ یک از آنها اعتراف نکرده است. آیا ممکن است، مسأله‌ی ملتی که هنوز موجودیت آن به رسمیت شناخته نشده؛ حل شود؟

موضع جریانات سیاسی اپوزیسیون رژیم ایران و

مسأله‌ی کرد

کردستان ترکیه، محروم‌ترین ناحیه‌ی این کشور است و کردستان عراق در گذشته غنی‌ترین منطقه‌ی کشور قلمداد می‌شد، آن هم به دلیل وجود نفت و اراضی حاصلخیز آن بود. اما از زمانی که وارد جنگ فرسایشی شده‌اند، دستاوردهای اقتصادی از دست می‌رود. اکنون، پویاترین بخش کردستان، کردستان ایران است.

ریشه‌کن شدن نظام "فتودالی" و تحکیم روابط لایه‌های تولید سرمایه و تغییر بافت اجتماعی موجب تحول این جامعه‌ی کلاسیکی شده است. لذا، اقتصاد کردستان که تا حدی از اقتصاد ایران قابل تفکیک بود؛ از این به بعد به طور کلی متحدالشکل می‌شود.

تغییر زیربنای اجتماعی این جامعه زمینه را برای تحولات سریع مهیا ساخت، همچون همیشه کردستان از محرومترین مناطق ایران به شمار می‌آید، اما از سویی متریکی‌ترین بخش کردستان بزرگ است.

با وجود این که کردها در ترکیه و عراق، تنها ملت تحت تبعیض کشور هستند؛ همچنان دارای شماری از شاخصه‌های وجودی هستند، اما در ایران کثیرالمله غیر از کردها ملل دیگری نیز وجود دارند، چنانچه بخواهیم حق

مطلب را ادا کنیم، باید بگوییم که ملت کرد پس از ملت آذری (با حدود ده میلیون جمعیت) به عنوان دومین ملت تحت ستم قلمداد می‌شود. لازم است این واقعیت را نیز به یاد داشته باشیم که موضعگیری بورژوازی آذری در کنار رژیم، احساس تبعیض و عدم تعلق کرد را محسوس‌تر نشان می‌دهد، به همین خاطر نیز رژیم شاه ملت کرد را بزرگترین تهدید برای خود می‌پندارد.

با وجود این که جمعیت و وسعت بخش کردستان کشور ایران کمتر از مجموع دو بخش دیگر سرزمین کردها در ترکیه و عراق است، اما ملل غیر فارس حدود نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند و از حیث تعریف ملی‌گرایی اهمیت ویژه‌ای به آینده‌ی ایران می‌دهند و به همین خاطر جای خود دارد تا پردازشی بر مواضع و دیدگاه‌های احزاب و جریانات اپوزیسیون سراسری داشته باشیم.

موضع حزب توده: این حزب در سال ۱۹۴۱ تأسیس شد. ضمن این که مارکسیستی است و سعی داشته تا به حزبی "سراسری" و حزب طبقات مختلف اجتماعی تبدیل گردد، اما موضع شفافی در قبال مسأله‌ی کرد نداشته است. حمایت حزب توده از جنبش ملی کرد و جنبش‌های دمکراسی طلبانه‌ی آذربایجان و کردستان در سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ یک واقعیت است، اما از آن مقطع به بعد با انحراف تدریجی از مبانی فکری

مارکسیست — لنینیستی خود، موضع محافظه کارانه تری به خود گرفت. در برنامه و اساسنامه‌ی جدید حزب توده در سال ۱۹۷۵ غیر از دو بند، هیچ اشاره‌ی دیگری به مسأله‌ی ملت‌های ایران نشده است. در بخش کوتاهی درباره‌ی طبقات مسلط می‌گوید: "ستمی که در ایران بر ضد ملت‌های ساکن آن اعمال می‌گردد، نوعی از مواضع ضد دمکراتیک طبقه‌ی حاکم علیه آنان است. ایران کشوری کثیرالمله است و وجوه مشترک فراوانی، آنها را در کنار هم قرار می‌دهد. از چند قرن پیش این ملت‌ها سرنوشت مشترکی داشته و تعامل میان آنها باعث ایجاد فرهنگ ایرانی پر بار و غنی شده است و همه آنها برای آزادی و استقلال، قربانیان بسیاری داده‌اند. منافع خلق‌های ایران در مقابله‌ی مشترک آنها با امپریالیسم و ارتجاع حاصل می‌شود. این خلق‌ها به حقوق خویش دست نیافته‌اند و کشتار آنها مسبب عدم اتحاد آنها و مانعی بر سر راه پیشرفت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور شده است."

در این اساسنامه هیچ اشاره‌ای به استبداد خلق فارس نشده است، با این اوصاف، مشخص است که از نظر حقوق ملی، موجودیت کرد و بلوچ را خلقی در درون دایره‌ی ملت فارس تعبیر کرده‌اند. جان کلام این است که خلق‌های ایران به سرنوشتی مشترک دچار شده‌اند. حال سؤال این است که آیا خلق‌های ایران این سرنوشت مشترک را با میل و رغبت برای خود

تعیین کرده‌اند؟ یا اینکه به اجبار بر آنها تحمیل شده است؟ مرزهای بین‌المللی ایران حاصل کشمکش‌های فراوان است، آیا ممکن است مرزهایی که باعث انفصال و تفکیک ملت‌های ایران گشته، طبیعی بوده باشد؟ با این اوصاف، این چگونه فرهنگی است که اینها از آن اسم می‌برند؟! فرهنگ متعارف امروزی ایران، تنها فرهنگ ملت حاکم است و نه ملت کرد و ملت‌های دیگر. آنها فرهنگ ملت‌های دیگر را زیرپا گذاشته‌اند؛ تاریخ آن را تحریف کرده و نام فرهنگ اصیل پارسی بر آن نهاده‌اند.

حزب توده، بند دوم اهداف خود را تحت عنوان "حل مسائل ملی" بدین شکل قید کرده است: "تحقق یک رژیم جمهوری میهنی و دمکراتیک برای تأمین اتحادیست که خلق‌های ایران، آن را تعیین و مطالبه می‌کنند. حمایت واقعی خلق‌های ایران بر اساس توازن و تناسب مطلوب و همراه با مقابله با انواع ستم ملی بوده و نهایتاً رژیم مطلوب می‌بایستی طبق موارد ذیل برای حل مسأله‌ی ملی اقدام کند:

الف — تأمین کامل حق تعیین سرنوشت برای خلق‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند.

ب — حقوق اقلیت‌های ملی ایران را به رسمی شناخته و تمامی حقوق ملی و فرهنگی را به آنها ببخشد.

این دو بند و اسناد و مقالات دیگر حزب توده در مورد مسأله‌ی ملی، نشان‌دهنده‌ی اقدامات مترقیانه‌ی این حزب برای حل مسأله‌ی حق تعیین سرنوشت می‌باشند. اما این اقدامات و برنامه‌ها پاسخگوی مشکلات خلق‌های تحت ستم ایران نیست؛ به عبارت دیگر، هنوز این خلق‌های تحت ستم ایران را ملت به شمار نمی‌آورند. حق تعیین سرنوشت در برنامه قید شده است؛ اما از استقلال سخنی به میان نیامده است.

هر آنچه در باب حق تعیین سرنوشت باشد، در این برنامه آمده است و در اجرای حاکمیت ملی در بند دوم، نقش اصلی نزد حزب توده بستگی تام به "حفظ تمامیت ارضی و حفظ و حمایت از استقلال سیاسی و اقتصادی کشور" دارد. آیا ممکن است که فردی در آن واحد که برای حق تعیین سرنوشت مبارزه می‌کند، برای یکپارچگی و تمامیت ارضی مملکت بکوشد؟ ممکن است که یکی از این ملت‌ها بخواهد با حق تعیین سرنوشت، سرنوشت خود را جدا کرده و از خاک ایران جدا شده و برای خود دولتی تشکیل دهد، در چنین حالتی موضع حزب توده چه خواهد بود و باید چه بندهایی از این برنامه را تغییر دهند؟

جبهه‌ی ملی: در سال ۱۹۵۰ که دکتر مصدق جبهه‌ی ملی را تشکیل داد؛ نامش زبازند طبقه‌ی متوسط شد. در خارج به سه بخش (آمریکایی شدیداً محافظه‌کار، اروپای مرکزی، خاورمیانه‌ای مارکسیستی قویاً

رادیکال) جبهه‌ی ملی هرگز به واقعیت مسأله‌ی ملی در مملکت اعتراف نکرده است، تا جایی که کوچکترین اشاره‌ای به ستم ملی در برنامه‌ی ۱۹۷۲ آنها نشده است. در قیاس بین جبهه‌ی ملی و رژیم شاه در مورد خودداری از ذکر مسأله‌ی ملی در ایران تنها یک تفاوت به چشم می‌خورد و آن این است که رسانه‌های نزدیک به رژیم شاه برای اثبات وجود یک ملت در ایران اصطلاح "ملت ایران" را به کار می‌بردند، اما جبهه‌ی ملی در نشریات خود از "خلق‌های ایران" استفاده می‌کرد.

سازمان مجاهدین خلق ایران: این سازمان در سال ۱۹۷۰

تشکیل شد و در بدو تأسیس به مبارزات چریکی در شهرهای بزرگ، به ویژه تهران روی آوردند. در اوایل به شکل یک سازمان اسلامی نمایان گشت و مدتی نیز اسلام و مارکسیسم را با هم درآویختند. سپس به دو سازمان مارکسیستی و اسلامی تبدیل شدند. جناح مارکسیستی آنها از همان موقع بسیار فعال شده و چندین پژوهش مهم را در مورد جنبه‌های حیات سیاسی ایران منتشر کردند. آنها متد مبارزه‌ی مسلحانه در ایران را پیش گرفتند. بسیار عادی به نظر می‌رسد که چنین سازمانی به خلق‌های تحت ستم ایران و به خصوص ملت کرد اهمیت دهد، بدون تردید فرصت و موقعیت ملی و جغرافیایی (ژئوپولتیک) نیروی بالقوه‌ی مهمی برای جنبش مسلحانه بر ضد شاه به شمار می‌آیند. همین مسأله مجاهدین خلق را

با مسأله‌ی خلق‌های تحت ستم ایران پیوند داد، به این خاطر که آنها هنوز برنامه‌ی شفاف و مدونی نداشتند.

سازمان فداییان خلق ایران: در فوریه‌ی ۱۹۷۱ جنگ چریکی

در کوهستان‌های شمال ایران شروع شد. جنگ پارتیرانی در بیرون از شهرها (روستاها) نتیجه‌ای نداشت و کماندوهای مارکسیستی در درون کلان شهرها به هم پیوستند و سازمان فداییان را تشکیل دادند. رهبران و مشاورین این سازمان از همان اوایل اظهارات ویژه‌ای در باب ملیت‌ها داشتند. ا. س فرحانی، یکی از مؤسسين این سازمان در نشریه‌ای که تحت عنوان "آنچه لازم است انقلابی بداند" در سال ۱۹۷۱ منتشر می‌کردند، به این موضوع اشاره کرد که باید شجاعانه با مسأله‌ی ملی برخورد کرد و می‌افزاید که "ملت کرد دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است و در صورت برگزاری یک همه‌پرسی قادر به کسب استقلال می‌باشد".

در شماره دوم نشریه (۱۹ بهمن) چند تجزیه و تحلیل مهم را ارائه داد و آن را به یک تحقیق تحت عنوان "چگونه یک جنبش مسلحانه قادر به بسیج عمومی می‌شود" اختصاص می‌دهد که در آن برای نخستین بار به "ستم ملی" می‌پردازد. در مقالات ویژه‌ی آن در مورد جنبش مسلحانه‌ی خلق‌های تحت ستم و از منظری که ملت کرد در آن قرار گرفته است، اظهار نظرهای جالبی آورده‌اند که پس از آن در فرهنگ مارکسیست‌های

ایران ممنوع اعلام شد. مرزها، کردها و دیگر خلق‌های تحت ستم ایران را تقسیم کرده‌اند و این خلق در اواخر سده‌ی حاضر چندین بار بر ضد رژیم شاه قیام کرده‌اند. اهمیت جنبش ملی خلق‌های تحت ستم و در رأس همه کردها از منظر جنبش انقلابی، انعکاس این لایه‌ها می‌باشد:

۱ — زمانی که این جنبش‌ها در مواجهه با رژیم‌های نزدیک به امپریالیست‌ها قرار می‌گیرند، مواضع ضدامپریالیستی پیش گرفته و در این حالت از مبارزه، رویه‌ی انقلابی بالایی به جنبش می‌بخشد که با عموم خلق تحت ستم و مخالف رژیم، جبهه‌ی متحدی بر ضد رژیم تشکیل می‌گردد.

۲ — این جنبش‌ها در درجه‌ی نخست با حمایت عموم مردم تحت ستم به قدرتی مهم بر ضد دشمن مبدل می‌شوند.

۳ — با چهره‌ی فراگیر و با کمک بخش دیگری از خلق آن سوی مرز امکان رکود جنبش کم می‌شود. همچنین در آویختن مخالفین جهانی و منطقه‌ای، زمینه را برای فروپاشی توانمندی‌های رژیم، مهیا می‌سازد.

۴ — اتحاد خلق‌های ایران بر ضد دشمن مشترک و دفاع از افق محدود بورژوا و خرده‌بورژوا به حاشیه‌ی امنیتی برای جنبه‌های ملی، سازماندهی و تعامل خلق‌های ایران در چارچوب جامعه‌ای آزاد و دمکراتیک مبدل می‌شوند. جنبش انقلابی مکلف به اقدامات در جهت پیشرفت این اتحاد است.

لازم است تا تمامی این عناصر به خلق کرد و دیگر خلق‌ها ببینند. در وهله‌ی نخست توانایی‌های خود در جهت به حرکت درآوردن جنبش‌های بخش‌ها را به کار گیرند و همچنین اتحاد جنبش آزادیخواهان ایران را فراهم کنند. خلق کرد ظرفیت این عناصر را نسبت به عموم جامعه بیشتر داراست. زمینه‌ی مرفقی ایدئولوژیک خلق کرد، از دلایل مهم پیوستن جنبش انقلابی به جنبش خلق کرد است. جنبش مسلحانه‌ی ما این انتظار و توانمندی را در خلق کرد و دیگر خلق‌های ایران می‌بیند تا به نیرویی توانبخش و صاحب نقش در تأمین تعالی میهنمان باشند".

سازمان فداییان: علاوه بر این که اصیل‌ترین تشکل ایرانی است، دارای مواضع انقلابی مشخص خود نیز می‌باشد. جنبش ملی کرد در آینده می‌تواند با سازمان فداییان متحد شود.

در پایان، پرداختن به فدراسیون دانشجویان ایران نیز، ضروری به نظر می‌رسد. سازمانی که هزاران دانشجو را در صفوف خود دارد؛ سرپیچی از قانون (از منظر رژیم شاه) و بسیاری معضلات دیگر منجر به دودستگی در بین اعضای آن شده است. مواضع و موازین آنها نیز، برای ما از درجه‌ی اهمیت بالایی برخوردار است؛ چرا که امواج سیاسی فراوانی از آنها به چشم می‌خورد. این فدراسیون به وجود ستم ملی اعتراف نموده و آمادگی خود را برای از بین بردن آن، اعلام داشته است.

حزب دمکرات کردستان ایران: در تاریخ ۱۶ آگوست ۱۹۴۵

تأسیس شده و بعد از گذشت یک سال تحت فشار افکار عمومی و به دلیل شهرت و آوازه‌ی جمهوری کردستان، روشنفکران کرد عراق، شاخه‌ای از حزب (پارت) دمکرات کردستان را بنیان نهادند. سپس، بدون این که دارای برنامه‌ی مشترک و تحت نظر یک رهبری مشترک با حزب دمکرات کردستان ایران باشند، این نام را به تصویب رساندند و بدین ترتیب دو حزب با یک نام واحد تشکیل شد.

اما طی چند سال گذشته، با انتشار بیانیه‌ی "۱۱ مارس" ۱۹۷۰ پارت دمکرات کردستان عراق از مسیر متعارف موسوم به ترقی خواهانه روی گردانده و به یک حزب صرفاً ناسیونالیست تابع فرامین بارزانی تبدیل شد. در آن مقطع که فعالیت احزاب و جریانات سیاسی در ایران تضعیف شد، فعالیت حزب دمکرات تنها چاپ و پخش نشریاتی بود که تحت عنوان کمیته‌ی مرکزی به چاپ می‌رسید؛ آن هم با تأکید بر وضعیت کردستان عراق و خودداری از پرداختن به مسائل سیاسی — اجتماعی کردستان ایران. کنگره نیز، پس از دومین کنگره که در سال ۱۹۶۴ و تحت سایه‌ی محدودیت‌های وضع شده توسط بارزانی برگزار گردید، دیگر برگزار نشد و به همین خاطر بسیاری از اعضا از شرکت در آن کنگره نیز خودداری کردند.

بعد از ۱۱ مارس ۱۹۷۰ وضعیت دگرگون شد و شرایط مهیا گردید و حزب کنفرانس سوم خود را در ماه ژوئن ۱۹۷۱ برگزار نموده و برنامه و استراتژی جدیدی برای خود اتخاذ نمود. کنگره‌ی سوم هم در سپتامبر ۱۹۷۳ برگزار شد و این کنگره، نقطه‌ی عطفی در تاریخ حزب دمکرات کردستان ایران به شمار می‌آید. همزمان با کنگره، تحولات عظیمی در حزب ایجاد شد. حاضرین در کنگره، برنامه و اساسنامه‌ی مصوب کنفرانس سوم را مجدداً به تصویب رساندند. در این کنگره چهار و دو نماینده از احزاب و سازمان‌های مختلف در داخل و خارج حضور به هم رساندند. در میان شرکت‌کنندگان از بنیانگذاران احزاب و جریانات تا حضور جمع کثیری از جوانان به چشم می‌خورد. فرآیند رأی‌گیری و رایزنی به طور کلی حول گزارش کمیته‌ی مرکزی انجام شد که شامل بازنگری تمامی مراحل تاریخ حزب و ارائه‌ی برنامه مدون و اصول درون سازمانی برای مسیری بود که پیش روی حزب در آینده قرار داشت. سپس شرکت‌کنندگان در جریان یک انتخابات مخفی، اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته‌ی مرکزی حزب را انتخاب نمودند.

در واقع حزب دمکرات کردستان ایران تنها حزب اپوزیسیون رژیم است که توانسته به حیات خود ادامه دهد. طی سالیان اخیر نیز توانست مجدداً حمایت عمومی جامعه‌ی کردستان را کسب نماید. به این خاطر که

حزبی دارای سابقه‌ی بیش از سی سال مبارزه می‌باشد و در بین تمام سازمان‌های چپ ایرانی به عنوان یک حزب معتبر شناخته شده است، ولی آقای هویدا این حزب را "عامل دست بیگانگان" معرفی می‌کند.

اینها بخش‌هایی از برنامه و اساسنامه‌ی حزب دمکرات

کردستان ایران است: حزب دمکرات کردستان ایران پیشرو خلق کرد در کردستان ایران است و همراه با سایر جریانات مترقی ایرانی بر ضد رژیم مرتجع شاهنشاهی و در راستای رهایی تمامی ایرانیان و همچنین تأمین حق تعیین سرنوشت ملت کرد مبارزه می‌کند.

شعار استراتژیک حزب دمکرات کردستان، تأمین خودمختاری برای کردستان ایران در چهارچوب ایرانی دمکراتیک است. می‌بایستی حوزه‌ی اداری تمامی کردستان به صورت خودمختار به کردها تفویض گردد و لازم است حدود و ثغور این مرزها در تباین با وضعیت تاریخی، جغرافیایی و اقتصادی و بر اساس آنچه ملل ساکن آن مناطق انتخاب می‌کنند؛ باشد. تمامی امور خارجی و دفاع از کشور و پروژه‌های اقتصادی بلند مدت که دربرگیرنده‌ی سراسر کشور است در حوزه اختیارات قدرت حکومت مرکزی می‌باشد و دیگر امور توسط حکومت خودمختار کردستان اداره می‌شود.

باید سیستم ملی کردستان خودمختار زبان کردی را زبان رسمی سیستم اداری خود و زبان تدریس تمامی مقاطع مختلف تحصیلی اعلام کند و زبان فارسی نیز همزمان و موازی با زبان کردی به کار گرفته شود و از کلاس چهارم مقطع ابتدایی به بالاتر نیز در کنار زبان کردی، تدریس شود. دیگر ملل ساکن در کردستان در کنار کردها از تمامی حقوق ملی خود برخوردار خواهند شد. فرزندانشان به زبان مادریشان تحصیل کرده و حق چاپ و نشر روزنامه، مجله و نشریات به زبان خود را خواهند داشت. باید دین از دایره‌ی قدرت دولت جدا شده و انجام مناسک دینی و مذهبی آزاد اعلام گردد.

احتمال موفقیت؛ ممکن است کردهایی که شمار آنها به ۱۵ میلیون نفر می‌رسد، تنها ملتی باشند که تاکنون هیچ زمینه‌ای برای ملت‌سازی برایشان فراهم نشده است. در بسیاری از مواقع، کردها به یک قدمی پیروزی نزدیک شده‌اند، اما هر بار زحماتشان بر اثر عواملی بر باد رفته است. عوامل بسیاری بر عدم موفقیت کردها با وجود دلوری و شجاعتی که طی یک هزاره‌ی تاریخ داشته‌اند، تأثیرگذار بوده‌اند. هیچ راهی به دریا ندارند، از سده‌های میانی (قرون وسطی) تاکنون در محاصره‌ی ملل دیگر و در ارتفاعات و کوهستان‌ها زیسته و بستر تمدن و پیشرفت برای آنها فراهم نشده است. در واقع، اینها دلایل عمده‌ی عقب‌ماندگی ملت کرد در

مقایسه با ملل همسایه هستند. علاوه بر اینها، تقسیم ناخواسته در بین دو کشور ایران و ترکیه و سپس افزایش این ازمهم گسیختگی و تقسیم آنها به چهار بخش، در نتیجه‌ی وقایع جنگ جهانی اول که هرکدام از این بخش‌ها نیز دورافتاده و با همدیگر متفاوتند. آیا این ملت از هم گسیخته یارای مقابله با چند رژیم را دارد؟ آیا اینکه چندین جنبش‌های بخش این ملت قربانی تاکتیک‌های چندجانبه‌ی این رژیم‌ها شده است، یک حقیقت نیست؟ فروپاشی یکی پس از دیگری آنان، این ضرب‌المثل را تداعی می‌کند که می‌گوید: "کردها هیچ دوستی ندارند".

در واقع کردها دوست بسیار دارند، اما این را باید در کیان خویش بیابند و مشخصاً در کشورهایی که در آنها زندگی می‌کنند. نتایج پژوهش‌های تاریخی در سراسر کردستان مبین این است که کوشش‌های خلق کرد بدون همکاری خلق‌هایی که در کنار آنها زندگی می‌کنند، هیچ نتیجه‌ای دربر نخواهد داشت و با توجه به اینکه کردهای مقیم ایران در دایره‌ی سیاسی ایران زندگی می‌کنند و حضور دارند، فعالیت و تلاش آنها همچون اعضای بدن به سایر خلق‌های ساکن ایران وابسته است و بدون سرنگونی رژیم شاه، نه ملت کرد به حق تعیین سرنوشت خود دست پیدا می‌کند و نه این که دموکراسی در ایران پیاده خواهد شد. می‌بایستی دقیق و محتوایی به قضیه بنگریم، دوستانمان بسیار بیشتر از شما برادران کردمان

در ترکیه و عراق به ما نزدیکند. در واقع دشمن مشترک ما را در یک جبهه قرار داده است. بدون شک چپ ایرانی (همچون چپ ترکیه و عراق) در کلیت دیدگاه‌های خود با جنبش کرد همفکر نبوده است، اما این نباید سبب ایجاد سدی بر سر راه وفاق و همکاری گردد و به این مسأله که به اصطلاح جنبش ترقی خواهانه در ایران دوستی ندارد، دامن زند. همچنین این قضیه در ترکیه و سوریه نیز صدق می‌کند. خلق‌های ایران، هیچ یک دشمن ملت کرد نبوده و نخواهند بود.

پس از تعمق و بررسی فراوان، حزب دمکرات کردستان ایران در جهت نیل به اهداف خود، روش جنگ مسلحانه را پیش گرفت. این تنها راهی بود که رژیم دیکتاتور شاه بر آنها تحمیل کرد. در حقیقت راه انقلابی دیگری برای تأمین اهداف حزب نبود. نه دمکراسی و نه تفویض حقوق حقه‌ی خلق‌های ایران در ساختار بسته‌ی رژیم شاه به چشم نمی‌خورد. برای اتحاد، می‌بایستی حداقل برنامه‌ی مشترکی در دستور کار قرار گیرد. آنچه حزب دمکرات کردستان ایران در این راستا پیشنهاد می‌کند، چنین است:

۱— سرنگونی رژیم دیکتاتوری وابسته به امپریالیسم

۲— استقرار نظامی دمکراتیک و ملی

۳— تأمین آزادی و دمکراسی برای عموم خلق‌های ایران

- ۴— مشروع دانستن حق تعیین سرنوشت خلق‌های تحت ستم در چارچوب مرزهای ایران
- ۵— درخواست همکاری از تمامی جنبش‌های آزادیخواه و ملی و حق تعیین سرنوشت برای خلق‌ها
- ۶— استقرار رژیم دموکراتیک و میهنی بر پایه‌ی احترام متقابل، احترام به مرز اختیارات ملی، عدم دخالت در امور خارجی و ایجاد روابط و مناسبات دوستانه با تمامی کشورهای سوسیالیستی ضد امپریالیستی.
- تمامی آزادیخواهان و عموم آنهایی که حقوق بشر را رعایت می‌کنند، دوستان ما هستند. لازم است جنبش‌های ملی کشورهای آزاد جهان سوم و کشورهای سوسیالیستی و افکار عمومی جهانی در تأمین حقوق ملت کرد، حامی و پشتیبان باشند.

توضیحات:

۱- آمار سال ۱۹۷۵ یا بنا به فرضیاتی که شده است، میانگین افزایش شمار ساکنین در سطح کل کشور ۲.۸٪ بوده است. این آمار ۱۶٪ بر اساس آمار رژیم است که در سال ۱۹۶۶ انجام شده است و جمعیت کردستان نیز بر همین مبنا عنوان شده است. این در حالی است که در آمارگیری سال ۱۹۷۵ شمار ساکنین نواحی کردنشین بدون هیچگونه افزایشی قید شده است.

۲- این افراد به فرمان شاه عباس صفوی به نقاط مرزی گسیل شدند تا از هجوم قبایل شمالی جلوگیری کنند.

۳- گردشگر فرانسوی، هنری بندیس — ۱۸۸۷ نوشته است: "حجم دو اتاق را محاسبه کردم در نخستین اتاق که ۳/۵ متر طول ۳ متر عرض و ۲ متر ارتفاع داشت، یک زن و مرد و یک الاغ بود، دومین اتاق که ۵ متر طول ۳ متر عرض و ۲ متر ارتفاع داشت، یک زن و مرد و دختر و دامادشان، دو کودک و دو رأس گاو، دو الاغ و چهار بره زندگی می کردند". (هنری بندیس — کردستان، مزوپتامیا و کشور قارس — ۱۸۸۷ ص ۲۵۱) با گذشت ۹۰ سال هنوز شیوهی زندگی آنان متحول نشده است.

۴— عدله خاتون قبل از جنگ جهانی اول رییس طایفه‌ی بزرگ جاف بود.

۵— لابمتون در کتاب (مالک و رعیت کشور فارس) — لندن ۱۹۵۳، ص ۲۸۵.

۶— برای نخستین بار در مهاباد اصطلاح پیشمرگ استفاده شد که به معنای فرد نظامی می‌آید.

۷— فروش ادوات جنگی آمریکا به ایران، گزارش سپهسالار برای انجمن سنا، جولای ۱۹۷۶.

۸— رجوع شود به منبع قبل.

۹— برنامه توده‌ی ایران — دسامبر ۱۹۷۵، ص ۱۸.

۱۰— ساواک این تصمیم وی را در ۱۵ مارس ۱۹۷۵ اعلام کرد. این مورد از منبع انگلیسی اقتباس شده است.

۱۱— نشریه ۱۹ بهمن "نمایشی تئوریک". ژانویه ۱۹۷۵ ص — ۱۰۲

۹۷—

فصل دوم

کردهای سوریه

مصطفی نازدار^۱

^۱ مصطفی نازدار، نام مستعار نویسنده این فصل از کتاب است که خواسته است نامش مخفی باقی بماند. ولی بنا به اظهارات دکتر کیوان آزاد، استاد تاریخ در دانشگاه سلیمانی و دکتر هوشمند علی استاد تاریخ در دانشگاه کویسنجق که پایان نامه کارشناسی ارشد ایشان در رابطه با مبارزات سیاسی دکتر عبدالرحمان قاسملو و همچنین پایان نامه دکترایشان در رابطه با مبارزات سیاسی کردهای ایران در ۱۰ سال اول بعد از انقلاب ۵۷ یعنی دوران دبیرکلی دکتر قاسملو در حزب دمکرات بعد از انقلاب ۵۷ می باشد، این نوشته با احتمال بسیار قوی متعلق به دکتر عبدالرحمان قاسملو می باشد که در آن زمان بنا به دلایل سیاسی با نام مستعار آن را به چاپ رسانده است. اظهارات این عزیزان در سمیناری در دانشگاه کویسنجق که به مناسبت ۲۳مین سالگرد ترور دکتر قاسملو در سال ۱۳۹۱ که توسط اتحادیه دانشجویان دمکرات کردستان ایران برگزار گردیده بود، بیان شد.

هرچند که در فرهنگ عربی اسلامی قرون وسطی بسیاری اوقات و به صورت مجزا کردهای سوریه و "جزیره" مورد بحث قرار گرفته است، اما در فرهنگ جدیدشان به ندرت به چنین مباحثی می‌پردازند.^(۱)

درباره‌ی سوریه و در ارتباط با آمار جمعیت کردها اطلاعات درستی ارائه نمی‌دهند، بر همین اساس، این آمارها از اعتبار کافی برخوردار نیستند. بالاجبار در این ارتباط باید در حد امکان از منابع مختلف، تحقیق به عمل آید، تا بتوان شمار کردها در جمهوری سوریه را بالغ بر ۸۲۵۰۰۰ نفر در نظر گرفت، که ۱۱٪ کل جمعیت ۷.۵ میلیون^(۲) نفری جمهوری سوریه در سال ۱۹۷۶ را شامل می‌گردد. پراکندگی جمعیتی به صورت

ذیل می‌باشد:

محل	جمعیت
کرد داغ ^(۳)	۲۹۰۰۰۰
کوه سمعان و عزاز	۳۰۰۰۰
عین‌العرب	۶۰۰۰۰
جزیره‌ی علیا	۳۶۰۰۰۰
جزیره‌ی سفلی	۱۰۰۰۰
حلب	۱۰۰۰۰
حما	۵۰۰۰
دمشق	۳۰۰۰۰
سایر شهرها	۳۰۰۰۰
جمع کل	۸۲۵۰۰۰

دو سوم از کردهای پایتخت^(۴) در (حی‌الاکراد) زندگی می‌کنند که در دامنه‌ی کوه "فاسیون" قرار گرفته و یک سوم دیگر در سایر محلات شهر پراکنده می‌باشند. غیر از کردهای مناطق عرب‌نشین (که بعد از قسمت پنجم در جدول فوق قرار گرفته‌اند)، کردها در سه شهر کردنشین یا اکثراً در مناطق کردنشین شمال ساکن هستند و جمعیتشان بالغ بر ۷۴۰۰۰۰ نفر می‌باشد که ۱۰٪ کل جمعیت جمهوری سوریه را تشکیل می‌دهند.

بلندی‌های "کرد داغ" یا همان "کوهستان کرد" در قسمت شمال غربی شهر حلب و هم‌مرز با دشت‌های انطاکیه و اسکندریه می‌باشد. ساکنان "کرد داغ" در ۳۶۰ روستای آباد ساکن هستند و آخرین مناطق کوهستانی غرب کردستان در سوریه را تشکیل می‌دهند. بیشتر محصولات زراعی و باغی این مناطق کوهستانی شامل گندم، انگور، انجیر و توت می‌باشد و این مناطق نیز همچون دیگر بخش‌های مرتفع کردستان پوشیده از بلوط است و به علت نزدیکی به آب‌های مدیترانه، درخت زیتون نیز در این مناطق می‌روید.

علاوه بر ۲۹۰۰۰۰ کردی که در اینجا زندگی می‌کنند، می‌توان ۳۰۰۰۰ نفر دیگر را که در کوهستان‌های سمعان و عزاز زندگی می‌کنند، بدان افزود، زیرا در فاصله‌ی میان این دو کوه و بلندی‌های "کرد داغ"

تنها دره‌ی رودخانه‌ی عفرین وجود دارد و از شمال نیز به رشته‌کوه‌های "توروس" در کردستان ترکیه متصل است.

منطقه عین‌العرب (یا عرب پینار) در شمال شرقی شهر حلب و شرق همان بخشی که رودخانه‌ی فرات به داخل خاک سوریه جاری می‌شود، قرار گرفته است. این منطقه کاملاً کردنشین بوده و ۱۲۰ روستا را شامل می‌شود. جغرافی دانان عرب مسلمان از این مناطق به عنوان بخشی از سوریه (شام) نامی نبرده‌اند، بلکه هدف در اینجا، جزیره‌ی میان دو رودخانه‌ی دجله و فرات بوده که بخش علیای بین‌النهرین را شامل می‌شود، همچنین "عراق" که این لغت در زبان عربی به معنای بین‌النهرین سفلی، یا همان دامنه‌های میان دو رودخانه می‌باشد، از بغداد تا تکریت و سراسر بخش سفلی کردستان (همان شمال عراق کنونی) را سرزمین عجم (ایران) نام نهاده‌اند.

بخش جنوبی استان جزیره که بالغ بر ۴۵۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد و قریب به ۳۶۰۰۰۰^(۵) نفر از آنها کرد هستند، مهمترین بخش کشور محسوب می‌شود. در اقلیم فوق که بیشتر ساکنانش کرد می‌باشند، حدود ۷۰۰ روستای کاملاً "کرد" وجود دارند (زیرا عرب‌های آنجا اکثراً کوچنده هستند) و مساحتی بالغ بر ۲۸۰ کیلومتر در امتداد مرز ترکیه را در بر می‌گیرد. از "رأس‌العین" در غرب تا مرز شمالی کردستان عراق که

بخش زیادی از آن در بخش "منقار اردکی" شمال غربی قرار گرفته و در بعضی نقاط ۲۰ تا ۶۰ کیلومتر وارد عمق خاکش می‌شود، زمانی و در دوران عثمانی‌ها، مناطق فوق چراگاهی برای شترهای مهاجرین عرب "شمر"، "تای" و "بکارا" و همچنین چراگاه احشام آن دسته از کردهای نیمه‌مهاجر "میلی"، "داکوری" و "هاویرکان" بوده که از کوهستان‌های "توروس" پایین آمده و زمستان را در آنجا سپری کرده‌اند. در سال ۱۹۲۰ طوایف کرد که برخی کشاورز و روستاییان کوهستان بودند، بعد از شکست قیام‌هایی علیه ترکیه‌ی کمالیست رو به پایین آمده و در این بخش از جزیره ساکن شده‌اند و با عشایر عرب کوچ‌نشین سازش نموده‌اند تا در همسایگی یکدیگر زندگی کنند. هرچند که اعراب به صورت کوچ‌نشین باقی ماندند، اما ضمن دور نگه داشتن احشام خود از چراگاه‌های کردها، تعهداتی را به آنها دادند.

به زودی استعداد و توانایی کشاورز کرد خود را نشان داد و شهرها و روستاهای دشت را فرا گرفت و مزارع گندم گستره‌ی بیابان‌ها را نیز در بر گرفت، بازارهای خرید و فروش به وجود آمد و طی چندین دهه، جزیره به بزرگترین انبار گندم سوریه مبدل شد.

ساکنان بخش سفلائی جزیره و مرکز آن که شهر "حسکه" می‌باشد، بالغ بر ۱۰۰۰۰۰ نفر می‌باشند و بخش اعظم جمعیت آن را اعراب مهاجر

تشکیل می‌دهند، جمعیت کردها در آنجا ۱۰۰۰۰ نفر است که حدود ۵۰۰۰ تا ۷۰۰۰ نفر از آنان ایزدی است که در منطقه‌ی "دریاچه‌ی خاتون" زندگی می‌کنند. این ایزدی‌ان از نژاد همان ایزدی‌های کوهستان "شنگار" در کردستان عراق هستند. آیا این سه بخش، جزئی از کردستان می‌باشند؟ بخشی از کردستان سوریه هستند یا مناطقی از سوریه که کردها در آن زندگی می‌کنند؟

اگر نگاهی به روشنگری‌های جغرافیدانان اسلامی بیندازیم، در سطح بین‌المللی این بخش‌ها همچون دمشق بخشی از خاک سوریه محسوب می‌شوند، ولی از منظر نژادی، این سه بخش در امتداد مرزهای ترکیه به خاک جنوبی کردستان ترکیه چسبیده‌اند.

بخش‌های کردنشین جزیره نیز همجوار با مرزهای کردستان عراق می‌باشد. این بخش از مرزهای سوریه و ترکیه بر اساس پروتکل لندن که به تاریخ ۹ مارس ۱۹۲۱ میان فرانسه (که در آن زمان سوریه‌ی مستعمره فرانسه بود) و ترکیه‌ی کمالیست برای تعیین مرزهایشان منعقد شده و بر مبنای مرزهای نژادی میان کرد و عرب نبوده است، به همین دلیل این سه بخش کردنشین سهم سوریه شد، ولی منطقه‌ای عربی در سمت شمال "حران" و همچنین منطق‌های کردی - عربی در شرق شهر "کیلیس" از آن ترکیه گردید. با این حال، ترکیه‌ی کمالیست در سال ۱۹۳۸ منطقه‌ی

اسکندرون، دشت‌های انطاکیه را که ساکنان آن را کردها، عرب‌ها و ترک‌ها تشکیل می‌دادند، خودسرانه از سوریه جدا کرد و آن را "هاتای" نام نهادند.

عرب‌های ساکن بین این مناطق، این سه بخش را از هم جدا می‌کنند، بدین شکل کردستان سوریه به چند بخش مجزا تقسیم شده است که نهایتاً به آنها مناطق کردنشین سوریه گفته می‌شود. مهم این است که ۱۰٪ ساکنان سوریه را کردها تشکیل می‌دهند و به صورت گروهی در سه بخش مشخص شمال کشور زندگی می‌کنند، اما از حقوق ملی و فرهنگی خود محرومند.

کردهای سوریه اساساً کشاورز می‌باشند، هرچند زمینه‌ی چندان‌ی در "کرد داغ" برای کشاورزی وجود ندارد، ولی در دو بخش دیگر کشاورزی از رونق خوبی بهره‌مند است. علاوه بر کشاورزی، حرفه‌ها و صنایع دیگری نیز در آنجا وجود دارد، به عنوان مثال: پرورش گله‌های گوسفند و بز و تولید محصولات آنها همچون شیر و لبنیات و پشم گوسفند، همچنین در "کرد داغ" روغن زیتون و زغال تولید می‌گردد و به حلب صادر می‌شود.

اما سهم کردها از زندگی شهرنشینی ۲۰٪ می‌باشد و بیشتر مشغول کسب و کار و صنایع دستی هستند. در سوریه شش شهر کردنشین وجود

دارد که چهار شهر در "جزیره" می‌باشند: در قامیشلو ۴۰۰۰۰ نفر، عامودا ۱۵۰۰۰ نفر و در درباسیه ۱۵۰۰۰ نفر زندگی می‌کنند، این سه شهر در امتداد مرز ترکیه قرار گرفته‌اند و در شهر "دیرک" که در مرز عراق واقع شده، جمعیتی بالغ بر ۶۰۰۰ نفر، در عین‌العرب که به مرکز منطقه‌ای به همین نام تبدیل شده ۸۰۰۰ نفر و در "عفرین" که به عنوان پایتخت "کرد داغ" به شمار می‌آید، ۲۰۰۰۰ نفر کرد زندگی می‌کنند.

کردها در سوریه‌ی قرون وسطی

رنی دیسسو در کتاب (توپوگرافی تاریخی سوریه‌ی کهن) می‌نویسد: از دیر زمان "کرد داغ" و دامنه‌های انطاکیه محل زیست کردها بوده‌اند^(۶). کلود کاهین، استاد علوم اسلامی دانشگاه سوربن در کتابی که به فرضیه‌ای درباره‌ی تحقیقی در مورد کردها اختصاص داده شده است (سوریه‌ی شمالی عصر مسیحیان و امارت فرنجه‌ی‌های انطاکیه) می‌گوید: شهر "حما" مرکز "میرعلی بن وفا" بود که به "علی کرده" معروف می‌باشد و در سال ۱۱۱۴ فوت نموده است^(۷)، میرعلی بعد از خود دو فرزند به نام‌های ناصر و کردشاه بر جای گذاشت (خود نام معرف شاه کردان می‌باشد). آنها بنده و خدمتکار اتابک (ترکمان) حاکم سلجوقیان دمشق^(۸) شدند. جدای از "حما" خاندان "علی کرده" از حکام "رافانیا" نیز بودند که منطقه‌ای کوهستانی واقع در میان "حما" و دو شهر طرابلس و لاذقیه می‌باشد.

ایکیتا السف، استاد علوم اسلامی دانشگاه لیون در اثر ماندگار خود در مورد زیربنای اجتماعی سوریه در دوران نورالدین حاکم بزرگ سوریه (که هم عصر مسیحیان بوده) چنین می‌نویسد: اگر طبقات این جامعه را مورد تحقیق و پژوهش قرار دهیم، هرمی نمایان خواهد شد که سپاه اشراف زادگان ترک و کردهای متمدن در رأس هرم می‌باشند، زیرا مراتبی

همچون نمایندگان دولت و مسئولین دارایی را در دست داشته‌اند. غیر از بیگانگان، شماری از مسلمانان مرفه نیز در شهر می‌زیسته‌اند، بخصوص آنهایی که خود را از نوادگان پیغمبر می‌دانستند^(۱۰). غیر از کردها، مدت زیادی از کوچ ترک‌ها و ترکمن‌های وابسته به نورالدین زنگی و "اتابک" به آنجا نمی‌گذشت. سپاه عرب که بیشتر آن جماعت را تشکیل می‌دادند، در وضعیت شکست قرار گرفتند و برای نجات کشور از حمله‌ی مسیحیان باید از فرماندهان کرد یا ترک فرمان می‌گرفتند.

"قلعه‌ی دلیران" سنگر معروفی است که به تصرف نیروهای مسیحی در آمد و تا امروز نیز در جوار شهر مصیاف نمایان است، این قلعه توسط کردها بنا نهاده شد. در واقع کاهین در نوشته‌ی خود این گونه می‌نویسد: "علاوه بر عرب، آن اتحادیه‌ی سیاسی که پس از توافقات و اتحادهای متوالی شمال سوریه و جزیره به وجود آمد، نه تنها باعث پیشرفت مناطق کردی شد، بلکه باعث ظهور چند کولون سپاهی کرد نیز گردید که قدمت یکی از آنها به قرن یازدهم باز می‌گردد، کردها حصن الاکراد^(۱۱) را در همان قرن بنا نهادند و بعدها قلعه‌ی الحصن^(۱۲) نام گرفت.

مسیحیان قبل از تصرف قدس (اورشلیم) به آسانی سواحل دریا، به ویژه انطاکیه و طرابلس را به تصرف خود درآوردند. اختلافات باعث دودستگی میان مسلمانان سوریه شد و "کردها و ترک‌ها همدیگر را می‌کشتند". از

دیگر سو "اختلاف میان شیعه و سنی نیز وجود داشت"، به ناگاه دشمنی مشترک پیدا شد، فرنجی خارجی و در داخل نیز حشاشیون وجود داشتند. (۱۳) خلیفه‌ی عباسی به جز حرف زدن، هیچ قدرت دیگری نداشت، حکام مسلمان میان دو رودخانه‌ی زاب (کوچک و بزرگ) و ایران در فکر یاری رساندن به سوری‌ها بودند، اما از سوی دیگر بیم و واهمه از اشغال کشورشان توسط آن حکام نیز در میان بود. حکام ترکمان حلب و دمشق برای دور ماندن از این گرداب با فرنگی‌ها پیمانی منعقد نمودند.

تا سال ۱۱۴۸ وضع به همان صورت باقی ماند. بعد از صدور حکم جهاد توسط "نورالدین زنگی"، حاکم ترکمان موصل، برای اولین بار مسلمانان بر فرنگی‌ها پیروز شدند. بر طبق روایت ایلسوف، "نورالدین" فرماندهی شمار زیادی از میرهای ترک و کرد گشت و لشکری مختلط و متشکل از کردها و ترک‌هایی که سوری‌ها آنها را بیگانه می‌دانستند، تشکیل داد " (۱۴). نورالدین زنگی خود در موصل باقی ماند و لشکری را به فرماندهی دو برادر کرد عازم سوریه نمود. نجم‌الدین و برادرش شیرکوه از طوایف "روند" و پدر و عموی صلاح‌الدین، قهرمان آینده بودند. صلاح‌الدین جوان، نجم‌الدین و شیرکوه را در زمان فتح حلب و بیرون راندن اتابکان از دمشق، همراهی می‌نمود، نجم‌الدین بعداً به جانشینی پادشاه سوریه رسید و شیرکوه نیز سپهسالار لشکر دربار شد. فتح مصر به سود نورالدین و به منزله‌ی سرنگونی یکی از حکومت‌های مخالف او بود. شیرکوه در قاهره فوت نمود و برادرزاده‌اش،

صلاح‌الدین را به سرداری سپاه اسلام برگزیدند که نارضایتی اقوام و نزدیکان ترکمان نورالدین را در پی داشت. صلاح‌الدین در سن ۳۷ سالگی بر سپاهیان نورالدین تاخت و از آن پس نام "ترکی- کردی" لشکر جای خود را به سپاه "کردی- ترکی" داد و بیشتر فرماندهان سپاه را کردها تشکیل می‌دادند. پس از بازگشت صلاح‌الدین به سوریه، خلیفه‌ی عباسی لقب "سلطان" را به او بخشید. در همان سال فرنگی‌ها را در قدس شکست داد و در سال ۱۱۸۷ آنها را از قدس بیرون راند. صلاح‌الدین عهد بسته بود که لیبی، سودان، حجاز و یمن را نیز فتح کند و حکام دیاربکر و موصل نیز پشتیبانی خود را از وی اعلام کرده بودند. در فلسطین توانست سومین حمله‌ی اتحاد مسیحیان به فرماندهی فیلیپ آگوست پادشاه فرانسه، ریچارد شیردل پادشاه انگلستان و فردریک "بارباروس" امپراتور آلمان را شکست دهد. در ۴ اکتبر ۱۱۸۹ سلطان صلاح‌الدین فرماندهی لشکر مسلمانان را برای جنگ "عکا" عهده‌دار شد، در این جنگ سپاه مسلمانان را ۱۴ نفر فرماندهی می‌کردند که در این میان نیمی از آنان کرد بودند^(۱۵) } توران‌شاه کرد، پادشاه مصر و سوریه و جانشین صلاح‌الدین بزرگ، توانسته بود که سن لوییس، پادشاه فرانسه را به اسارت بگیرد، اما یکی از حکام که نامش "بیبرس" بود، عصبانی شده و او را می‌کشد.

پایه‌های "قانونی" و "ایدئولوژیک" برای استعمار

رابطه‌ی میان کرد و عرب "در زمان خلافت عثمانی" در چهارچوب امت (المومنین) دوستانه بود. حتی بعد از خروج نیروهای انگلستان و فرانسه در سال ۱۹۴۶ و پس از اعلام استقلال کشور نیز میان کردها و عرب‌ها هیچ مشکلی وجود نداشت. اما پس از آنکه سوریه‌ی آزاد تحت سلطه‌ی بورژواهای زمیندار عرب قرار گرفت، این اعراب به پایه‌های تحکیم جبهه‌ی ملی‌گرایی مبدل شدند و تقویت افکار پان‌عربیسم سبب شد که آنها حقوق اقلیت‌های ملی همچون کردها را به رسمیت نشناسند و همچون دیگر دولت‌های عربی که حقوق ملی و مذهبی را از بربرهای شمال آفریقا، قبطی‌های مصر، مارونی‌های لبنان، دروزی‌ها و علوی‌های سوریه، سلب نموده بودند، آنها نیز حقوق ملی کردها را نقض کردند. اما کردهای سوریه مستقیماً هدف نسل‌کشی قرار نگرفتند.

"جگر خوین" شاعر کرد از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۲ آزادانه آثار خود را به لاتینی و به زبان مادری خود می‌نوشت، هرچند که خواندن و نوشتن در مدارس برای کودکان به زبان عربی بود، اما کتاب‌های آموزش زبان کردی به صورت آزاد چاپ و منتشر می‌شدند.

جمعی از روشنفکران، کارگران و کشاورزان کرد در سال ۱۹۵۶ پارت دمکرات کرد سوریه را با الهام از پارت دمکرات کردستان عراق تأسیس نمودند و برنامه و اساسنامه‌ای با محتوایی همچون "مبارزه در راه بازتعریف کردهای سوریه همچون اقلیتی ملی و احقاق حقوق فرهنگی" تدوین کردند. علاوه بر این، تلاش و کوشش، همکاری با احزاب و سازمان‌های دیگر را در راه اصلاح قوانین ارضی و استقرار رژیم‌ی دمکراتیک در دمشق مد نظر قرار دادند. سران حزب دمکرات کرد در سوریه در سال ۱۹۵۹ همزمان با اتحاد سوریه و مصر و زمانی که کلنل عبدالحمید السراج مستقیماً تحت فرمان جمال عبدالناصر بود، دستگیر شدند.

در سپتامبر ۱۹۶۱ سوریه از مصر جدا شد و دو جبهه‌ی قدسی و عظم بر بورژواهای زمیندار غالب شده و قدرت را در دست گرفتند، رژیم سیاست ستم ملی علیه کردها را در پیش گرفت و اتهاماتی از قبیل "قرار گرفتن در سنگر دشمنی با عرب" را به آنها می‌زدند. همچنین آنها را متهم به "توطئه برای ارتباط با کردهای عراق" می‌کردند که از ژوئن ۱۹۶۱ علیه رژیم و برای خودمختاری در چهارچوب عراق قیام نموده بودند.

در ۲۳ آگوست ۱۹۶۲ دولت "قانون شماره ۹۳" دستور سرشماری از ساکنان جزیره را صادر نمود، این تصمیم بدین دلیل اتخاذ شد که گویا

عده‌ای از کردها از کردستان ترکیه به صورت غیر قانونی و به منظور تغییر بافت عربی شهر جزیره وارد این شهر شده‌اند، در نوامبر همان سال سرشماری انجام گرفت و پس از اعلام نتایج، بیش از ۱۲۰۰۰۰ هزار کرد اهل جزیره را "بیگانه" قلمداد نموده و حقوق شهروندی سوری را از آنان سلب نمودند، تحت عنوان حفظ اقلیم از "کردی شدن"، چهره‌ی عربی اقلیم را نجات دادند و رژیم طرح "کمر بند عربی" را به اجرا در آورد که بر اساس این طرح می‌بایستی تمامی کردهای مناطق جزیره که همسایه و هم‌مرز ترکیه بودند، به جنوب کوچ داده و به جای آنها، اعراب را در آنجا سکنی دهند، واقعیت امر نیز چنین شد، گرچه کشف نفت در قره‌چوغ که در مرکز جزیره واقع شده در اتخاذ چنین تصمیمی بی‌تأثیر نبود.

در مارس ۱۹۶۳ حزب بعث که میشل عفلق مؤسس آن بود، حکومت را به دست گرفت، با آشکار شدن سوسیالیسم حزب مشخص شد که این حزب بیشتر گرایش به سوی مسائل ملی دارد و همین امر وضعیت کردها را وخیم‌تر نمود.

در سپتامبر ۱۹۶۳ حزب بعث دمشق تحقیق ملی، اجتماعی و سیاسی "محمد طلب هلال" را که در مورد استان جزیره گردآوری شده بود، منتشر نمود که این امر منجر به ارتقای مقام وی از مدیریت پلیس استان جزیره به استاندار و سپس در کابینه‌ی بعثی آقای "زعین" وزیر آذوقه

گردید که چندین سال در همان منصب باقی ماند و بعدها نیز چندین بار تغییر سمت داد.

هلال در این تحقیق به شیوه‌ای "علمی" و با استناد به منابع "جامعه‌شناسی" کوشیده تا اثبات نماید که کردها "ملت" نیستند. او در این تلاش خود چنین نتیجه گرفته است که ملت کرد، جامعه‌ای بدون تاریخ، تمدن، زبان و رگ و ریشه می‌باشند و گروهی نجس، یکدنده، آشوب‌طلب و ستیزه‌جو بیش نیستند و همان خو و آداب مردمان کوه‌نشین را دارند و همچنین کردها را ملتی دانسته که "از پیشینه و تمدن ملت‌های دیگر آبخور کرده‌اند و به هیچ وجه از تمدن و تاریخ ملت‌های دیگر سهمی ندارند".^(۱۶)

همچون هر انسان ملی‌گرای نژادپرستی، هلال نخست طرحی ۱۲ ماده‌ای در مورد کردهای جزیره پیشنهاد می‌نماید^(۱۷):

۱- روش از هم گسیختن به معنای کوچ اجباری و پراکنده نمودن کردها. ۲- "سیه روزی"، به معنای سد کردن راه آموزش و فرهنگ برای کردها، حتی اگر خود را عرب بدانند.

۳- گرسنگی، عدم اشتغالزایی و صنعت برای اهداف فوق ۴- "استرداد متهمین"، به معنای استرداد متهمین به حضور یا فعالیت در قیام‌های کردهای شمال به دولت ترکیه. ۵- سوء استفاده از اختلاف و دودستگی در

میان کردها. ۶- اعمال سیاست "کمربند امنیتی" بسان همان کمربند سال ۱۹۶۲. ۷- اسکان اجباری، به منظور پراکنده نمودن کردها و جایگزین نمودن اعراب نژادپرست و تندرو برای کنترل آنها. ۸- "به کارگیری قدرت نظامی و ایجاد پایگاه‌های نظامی در امتداد کمربند امنیتی به منظور متفرق ساختن کردها و نظارت بر پروژه‌ی اسکان اعراب که پیشتر دولت وقت حکم آن را صادر نموده بود. ۹- "جامعه‌ی اشتراکی" به معنای ایجاد "مزارع تعاونی" برای اعراب اسکان داده شده و مسلح نمودن و آموزش‌های نظامی برای آنان. ۱۰- سلب حقوق شهروندی از کسانی که زبان عربی را نمی‌فهمند. ۱۱- انتقال "علمای" کرد به جنوب و انتقال علمای عرب به جای آنها. ۱۲- و سرانجام، انتشار تبلیغات منفی علیه کردها در میان اعراب.

سرکوب و فشار بر آمده از ستم

علاوه بر کوچ اجباری سال‌های دهه‌ی ۶۰ میلادی، سیاست‌های مشابه زیادی را اتخاذ نمودند، سرشماری که پیشتر از آن سخن به میان آمد در میان کردهای ستم‌دیده، "سوری قلمداد نکردن" بیش از ۱۲۰۰۰۰ کرد را به دنبال داشت. در سرزمین خود بیگانه انگاشته شده و مورد سوءظن قرار گرفتند، در حالی که حکم سربازی اجباری در مورد آنها همچنان وجود داشت. اگرچه آنان را به جبهه‌های جنگ جولان اعزام می‌کردند، ولی در همان حال از تمامی حقوق شهروندی محروم بودند، از حق ازدواج و عقد به صورت قانونی بی‌بهره بوده و حتی بیمارانشان حق ورود به بیمارستان‌ها را نداشتند و علاوه بر اینها، فرزندان‌شان نیز از حق خواندن و نوشتن در مدارس محروم بودند.

در چارچوب پروژه‌ی آسایش، نام زیبایی همچون "باغ‌های نمونه دولتی" را که چند سال قبل شروع شده بود، گسترش دادند و زیر لوای "سوسیالیسم" و اعمال قانون "زراعت" تلاش نمودند که بیش از ۱۴۰۰۰۰ کشاورز کرد را از آن اقلیم اخراج نمایند و عرب‌ها را در آنجا جایگزین کنند. در سال ۱۹۶۶ قصد اجرایی نمودن این پروژه را داشتند که در آن زمان تا "کرد داغ" را در بر می‌گرفت، ولی کشاورزان کردی

که فرمان "کوچ اجباری" شامل آنان می‌شد، از اجرای آن جلوگیری کردند. در سال ۱۹۶۷ نیز به کشاورزان "کمربند امنیتی" اعلام کرده بودند که زمین‌های کشاورزی آنان به مالکیت دولت درآمده است. در همین حال مسئولین ادارات مربوطه را جهت تأسیس "باغ‌های نمونه" به اقلیم اعزام نمودند، اما مدتی است که به دلیل جنگ اسرائیل این پروژه متوقف شده است.

بعد از احداث سد "تبگه" بر روی رودخانه‌ی فرات و به زیر آب رفتن زمین‌های کشاورزی و روستاهای عرب‌ها، به فکر گسیل روستاییان و کشاورزان عرب به جزیره و اسکان آنان در زمین‌ها و روستاهای کردها افتادند. در سال ۱۹۷۵ حاکم منطقه‌ی "کمربند امنیتی" در حد فاصل میان قامیشلو و "عامودا" در غرب و "دیرک" در شرق، بیش از ۴۰ "باغ نمونه" را بنیان نهاد و ۷۰۰۰ خانوار کشاورز عرب را ساکن و مسلح نمود. برای جلوگیری از توجه افکار عمومی جهانی به این مجموعه پروژه‌ها، اجرایی شدن آنها به صورت آرام و مرحله‌ای انجام گرفت. کردها مورد هجوم، چپاول و اشغالگری پلیس قرار گرفتند، از سر کار اخراج شدند. تمامی کتاب‌ها و آثار فرهنگی آنها را که به زبان کردی به رشته تحریر در آمده بود، از بین برده و تمامی کاست‌ها و آثار هنری و موسیقی فولکلور کردی را از اماکن عمومی جمع‌آوری نموده و سپس نابود کردند،

حتی نام کردی شهر "دیرک" به "المالکیه" عربی تغییر داده شد. چندین سال است که سران حزب دمکرات کرد - سوریه به اتهام "دشمنی با عرب" در زندان محبوس می‌باشند^(۱۸). در همین ده سال اخیر بیش از ۳۰۰۰۰ کرد مناطق خود را ترک کرده و جهت کسب و کار به لبنان و شهرهای مرکزی سوریه پناه برده‌اند، همچنین چپاولگری "میر" منطقه زمینی مساعدی جهت ترک مناطق کردنشین و مهاجرت به شهر حلب را فراهم نمود.

هرچند که چند نماینده‌ی شورای ملی، کرد می‌باشند، اما در واقع اینها نمایندگان کردها نیستند، چون بر اساس اصول، "میر" تمامی شهروندان سوریه عرب می‌باشند. تمامی مؤسسات رسانه‌ای جمهوری عربی سوریه، وجود کردها (یا هر گروه غیر عرب دیگر را) را انکار می‌کنند. به دلیل "عربی بودن جمهوری‌شان کردها نیز باید "عرب" باشند.

اما "رئیس‌جمهور حافظ اسد" در سال ۱۹۷۶ با صدور حکمی "کوچ اجباری" را متوقف نمود. وی فرمان توقف تمامی مراحل این طرح را صادر نموده است، با این دستور از نگرانی‌های کردهای جزیره تا حدی کاسته شد و بدین ترتیب، ساخت روستاهای عربی در زمین‌های آنان متوقف شده و از آن زمان تاکنون رادیوها به پخش موسیقی و ترانه‌های کردی پرداخته‌اند، اکنون کردها تا حدی نسبت به گذشته احساس آرامش

بیشتری می‌کنند. آیا این به معنای شروع اصلاحات در مسیر زندگی کردهای سوریه تلقی می‌شود^(۱۹) یا ظهور طرحی تاکتیکی به دلیل بالا گرفتن اختلافات میان دمشق و رژیم بغداد است؟

توضیحات:

۱- در دهه‌های بیست و سی قرن حاضر، شرق شناس فرانسوی که یکی از افسرهای بلند پایه ارتش فرانسه در سوریه بود، آثاری را در این مورد از خود به جای گذاشت. از جمله آنها می‌توان به اثر تحقیقی ضرب‌المثل‌گردی در نشریه‌ی (Revue des ctudes islamiques) پاریس ۱۹۳۷- فصل چهارم، ص ۳۰۷ - ۵۰ اشاره کرد. وی همچنین تحقیقات موشکافانه‌ای در مورد یزیدی‌ها انجام داده است. نوشته‌های "پدر روانی، توماس بوایش نیز در چند جلد تساهل فرهنگی میان گردهای سوریه را نشان می‌دهد. پییر روندو، شرق شناس، که وی نیز برای مدتی از افسرهای ارتش فرانسه در سوریه بود، مطالب مبسوطی را تحت عنوان "قبایل کوهستان‌نشین آسیای مرکزی" به یادگار گذاشت. گزارشی در مورد ریشه‌شناسی خاورمیانه تهیه شده در انستیتوی فرانسوی در دمشق جلد ششم ص ۵۰ - ۱ که دربرگیرنده‌ی یک مبحث جامعه‌شناسی در مورد قبایل کلاسیک کرد است. در همین رابطه اثر La france

- mediterrannienne et africanae جلد دوم، فصل اول، ص ۱۲۶
- ۸۱ — نیز موجود است که حاوی مطالبی در همین حوزه تحت عنوان "کرد سوریه" می‌باشد و همچنین کتابی به نام "کردها"، کتابخانه‌ی مرکزی CHAEM در دانشگاه پاریس.
- ۲ — بر اساس احتمال سازمان آمار سوریه به سال ۱۹۷۵، سوریه ۷۳۴۶۱۰۴ نفر بوده است که بر این مبنای آمار آنها در سال ۱۹۸۰، ۸۶۲۳۰۴۴ نفر است.
- ۳ — آمار کردها را در تناسب با شمار نمایندگان کرد در انجمن ملی سوریه قرار داده‌ایم که چهار نفر بوده و هریک نماینده ۶۰۰۰۰ نفر بوده‌اند و البته آمار برای انتخاب نفر پنجم به حد نصاب نرسیده است.
- ۴ — آمار ساکنین دمشق بر اساس سرشماری سال ۱۹۷۵، ۸۳۶۶۶۸ نفر بوده است.
- ۵ — بر اساس آمار سال ۱۹۷۵ تعداد ساکنین جزیره در سال ۱۹۷۵، ۴۴۵۸۹۹ نفر آمده است.
- ۶ — رنه دسسو (پدیده‌های تاریخی سوریه‌ی باستان و جنوب) پاریس، سال ۱۹۴۷، ص ۴۲۵.
- ۷ — کلود کاهین (شمال سوریه) انستیتوی فرانسوی در دمشق، ص ۲۸۲.

- ۸- منبع قبلی.
- ۹- منبع قبلی ص ۲۷۳.
- ۱۰- نیکتا ایلسف، نورالدین ...، انستیتوی فرانسوی در دمشق جلد سوم ص ۸۳۵.
- ۱۱- در زبان عربی به قلعه‌ی مقاومتی "حصن" اتلاق می‌شود و "الاکراد" نیز جمع کردهاست. به عبارت دیگر "قه‌لای دلیران" به معنی "حصن الاکراد" می‌آید.
- ۱۲- کلود کاهن، ص ۱۸۶.
- ۱۳- کلود کاهن، ص ۱۹۲.
- ۱۴- ایلیسف، جلد سوم، ص ۷۲۲ - ۷۲۱.
- ۱۵- مینوریسکی، "تحقیق در مورد تاریخ قفقاز و ضمایم، نگاهی بر کردهای دوران ایوبیان
- ۱۶- طلب هلال (پژوهشی در مورد استان جزیر) دمشق ۱۹۷۳
- ۱۷- منبع قبلی ۴۸ - ۴۵
- ۱۸- لنوباندا، دهام میرو، کنعان آجد، ناظم میرخان
- ۱۹- این مسئله در سوریه برای تظاهر به رعایت سوسیالیزم و به روز بودن مد نظر قرار می‌گیرد، از کشتار کردها دست برمی‌دارد رسماً به

موجودیت زبانی و ملی آنها اعتراف کرده و در داخل به فرهنگ و مطالباتشان اهمیت داده شود.

فصل سوم

کردها در اتحاد جماهیر شوروی

کندال نزان

در واقع اگر با دقت به تقسیم نژادی در اقلیم‌های درون مرزهای اتحاد جماهیر شوروی بنگریم - که البته دیدگاه‌های مختلفی درباره‌ی آن وجود دارد و اگر معاهده‌ی ۱۹۲۱ را در نظر بگیریم که دولت کمالیستی ترکیه و نهادهای ارمنستان شوروی به وسیله‌ی آن مرزهای جدید میان خود را مشخص کردند و همچنین بازگرداندن استان قارس با بخش عمدتاً مسلمان‌نشین آن (که در واقع کرد بودند) به ترکیه و در مقابل پس دادن شهرک کومرو (لنین‌های امروزی) به ارمنستان شوروی، هیچ کدام از اقلیم‌های همسایه‌ی کردستان را نمی‌توان یافت که اکثر ساکنانش کرد باشند، چنان که اقلیم ویژه‌ای برای کردها در درون مرزهای اتحاد جماهیر شوروی به وجود نیامد و تعیین نشد. جامعه‌ی کردی، به طور واضح‌تر شامل همان آوارگانی بود که از آناتولی ترکیه به جمهوری‌های قفقاز و آسیای میانه مثل ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، قزاقستان، قرقیزستان و ترکمنستان تبعید شده بودند.

گروه‌های آوارگان پراکنده، اندک بودند و شباهتی به یکدیگر نداشتند و از آنجا که در زمینه‌های جغرافیایی و فرهنگی متفاوتی نشو و نما کرده بودند، دو عامل اصلی برای تمایز آنها از یکدیگر سر برآورد: نخست اینکه هرچند که کردهای اتحاد جماهیر شوروی به ویژه کردهای ارمنستان تعدادشان کم است، اما در زندگی فرهنگی کردی دارای جایگاهی مهم و

پایگاهی بلند بوده و در قلب هموطنان کرد جای گرفته‌اند. دلیل دوم اینکه ایجاد تغییرات تحت فشار سیستماتیک اتحاد جماهیر شوروی در درون اجتماعی رخ داد که زمانی عقب‌افتاده‌ترین گروه در بین کردها بودند، برای آشنایی با این وضعیت به منابع دولتی متوسل شدم که از دو دیدار این اواخرم از قفقاز (ارمنستان و گرجستان)، قزاقستان و قرقیزستان جمع‌آوری کرده‌ام. اما متأسفانه به دلیل اینکه وقت سفر به آذربایجان و ترکمنستان را نداشتم، اطلاعاتم در مورد آنها تنها اطلاعاتی است که از این و آن شنیده‌ام.

جمعیت

شمار کردهای آواره بر اساس آمار سرشماری سال ۱۹۷۰ در ارمنستان قریب به ۳۷.۴۸۶ نفر است. یک سوم این جمعیت در ایروان زندگی می‌کنند و مابقی در بین ۲۲ روستای دو شهرستان کردی "آلاکویز" و "تالین" و چند روستای کردی - آذری و کمتر کردی - ارمنی قرار گرفته‌اند. در آمار همین سرشماری معلوم شده است که ۲۰.۶۹۰ کرد در گرجستان زندگی می‌کنند که بیشتر آنان در شهر تفلیس در محله‌های کردنشین سکونت دارند. بخش عمده‌ای از کردهای گرجستان و ارمنستان ایزدی هستند.

وضعیت کردها در آذربایجان متفاوت است. بیش از پنجاه روستای شهرهای "گلباجار، لاجین و کوباتلی زنکلی و نخجوان" تا پایان دهه‌ی سوم قرن بیستم به طور کامل کردنشین بوده‌اند، اما اکنون مثل ادغام‌شدگان نژادی نشان داده می‌شوند. همچنین دستگاه‌های آمارگیری و سرشماری کردها را بسیار ناقص و اندک نشان می‌دهند. در سال ۱۹۲۶ تعداد کردها در آنجا ۴۲۰۰۰ نفر بوده است، اما در سال ۱۹۵۹ آمار سرشماری به ۳۰۳ نفر کاهش داده شده و در سال ۱۹۷۰ این آمار به ۵۴۸۸ نفر رسیده است. و این خود نشان‌دهنده‌ی پدیده‌ای مخالف با وضعیت رشد دموگرافی است (حالتی غیرعادی در دموگرافی).

اگر چنین تصور کنیم که کردها به دلیل ازدواج و خویشاوندی در بین آذری‌های برادر دینی ذوب شده باشند، باز هم عقل و منطق نتیجه‌ی این آمار را نمی‌تواند بپذیرد.

تا ده سال قبل (۱۹۵۶) نیز مقامات این جمهوری بی‌چون و چرا علیه جامعه‌ی کرد مسلمان (نزد آنان، یعنی آذری‌ها) همان سیاست شوینیستی ترکیه‌ی بزرگ را به کار برده‌اند که سرانجام بایستی حداقل تا پایان این سده، کردها در بین آذری‌ها ذوب و محو شوند.

این سیاست در ادامه‌ی همان اندیشه‌ی نژادپرستانه‌ای بود که در سال ۱۹۲۹ به منظور از بین بردن جمهوری خودمختار کردستان شکل گرفته

بود، جمهوری خودمختاری که در سال ۱۹۲۳ در منطقه لاجین و گلباجار و نخجوان تأسیس شد و نور امیدی به همه‌ی ملت کرد بخشید، اما چگونگی و دلیل اضمحلال و از بین رفتن آن تاکنون نیز روشن نشده است.

به دلیل اشتباه بودن این آمار، ناگزیر باید شمار کرد زبانان در آذربایجان شوروی را تخمین بزنیم. بر اساس آنچه که منابع کرد شوروی بازگو می‌کنند، شمار آنان بین ۱۵۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰ نفر بوده است.

چنین پدیده‌ی ناگواری در یکی دیگر از جمهوری‌های ترک و مسلمان شوروی نیز روی داده است. جمعیت کردها در ترکمنستان بر اساس آمارهای سرشماری سال ۱۹۲۶، ۲۲۰۰۰ نفر است، اما بعد از سی سال ۲۰۰۰۰ نفر برآورد شده است. آمار سال ۱۹۷۰ هم تنها ۲۹۳۳ نفر را نشان داده است. خوب اگر کردها کوچانده نشده باشند و تغییر مکان داده نشده باشند، خیلی سخت است باور کنیم که به خودی خود در میان ملت‌های دیگر ادغام شده‌اند. بنابراین هیچ شکی در آن نیست که زمامداران و مسئولان ترکمنستان می‌خواسته‌اند با اتخاذ سیاستی نژادپرستانه، وضعیت فرهنگی این ملت را از بین ببرند تا هیچ پایه و اساسی وجود نداشته باشد که هویت کردی خود را اثبات کنند و در اسناد

و مدارک دستگاه‌ها و ادارات و دفاتر آمارگیری آنها را ترکمن به حساب آورده‌اند.

منابع کردی در حال حاضر جمعیت کردزبان ترکمنستان را که به طور عمده در "عشق‌آباد" پایتخت و شهرهای باکر و بایرم‌علی و شهرهای گیگ‌تپه، کتخکه و قره‌قلا و تیچین و چند جای دیگر زندگی می‌کنند، ۵۰۰۰۰ نفر برآورد می‌کنند.

کردهای قزاقستان در برخی اجتماعات نزدیک به شهر چیمکنت و شهرک جیمبول و سواحل "المته" زندگی می‌کنند و بر اساس آمار و مشخصات سال ۱۹۷۰ شمار آنها ۱۲۳۷۳ نفر بوده است، همچنین ۷۹۷۳ کرد در قرقیزستان زندگی می‌کنند؛ آنها به ویژه در شهرک اوچه زندگی می‌کنند.

برایم خیلی تعجب‌آور بود وقتی که دیدم از میان تمامی این بیابان‌های بزرگ، آنها این ناحیه‌ی کوهستانی را برای چرای حیوانات خود که به ندرت اتفاق می‌افتد، انتخاب کرده‌اند.

تصویر ذیل شمار کردهایی را نشان می‌دهد که در جمهوری‌های اتحاد شوروی وجود دارند:

آمار کلی کردها در جمهوری‌های شوروی

<u>جمهوری</u>	<u>جمعیت کردها در سال ۱۹۷۰</u>
ارمنستان	۳۷.۴۸۶
آذربایجان	۱۵۰۰۰۰ (با کمترین احتمال)
جورجیا	۲۰۶۹۰
قزاقستان	۱۲۳۱۳
گرجستان	۷۹۷۴
ترکمنستان	۵۰۰۰۰ (با کمترین احتمال)
جمعیت کل	۲۷۸.۴۶۳

دیدگاه تاریخی:

دو زمینه‌ی تاریخی و اصلی وجود دارد که تا اندازه‌ای دلیل پراکندگی کردهای شوروی را برایمان روشن می‌کنند، از نیمه‌ی دوم قرن هجدهم به بعد بعضی از ایلات و طوایف کرد می‌خواستند کم‌کم مرزهای چراگاه‌های قدیمی دشت "ایروان" را گسترش دهند، سپس وارد آذربایجان شده و به شهر باکو نزدیک شدند و کم‌کم با پراکنده شدن آنها در اطراف، روستاهای کردی در جاهای مختلف به وجود آمد. مشخص بود

که مقامات تزاری روس از اقامت کردها در این مناطق راضی بودند، زیرا می‌دانستند که چگونه جنگاورانی هستند و می‌خواستند در زمانی مناسب آنها را علیه دو امپراطوری عثمانی و فارس به کار گیرند. بعدها به علت جنگ‌های " ۱۸۷۸-۱۸۷۷-۱۸۵۶-۱۸۴۳-۱۸۲۹-۱۸۲۸ " میان ترک‌ها و روس‌ها و همچنین جنبش‌های کردی سده‌ی نوزدهم در آن اقلیم زندگی بر کردها سخت گشت و کردها به ناچار به روسیه‌ی تزاری پناه بردند و اغلب در آنجا اقامت گزیدند. ایزدی‌ها (که کردهای معتقد به گرایش خاصی از دین زرتشت هستند) به خاطر جبر و ستم مقامات عثمانی و رؤسای سنتی و مذهبی کرد ناگزیر فرار می‌کردند. همچنین در آغاز سده‌ی بیستم نیز کوچ‌های گروهی وجود داشت. در آغاز جنگ جهانی اول تعداد کردهای شهرهای ایروان به ۴۰۱۵۹ نفر رسید که ۳۱.۵٪ آنان ساکن و ۶۸.۵٪ دیگر هم کوچ‌نشین بودند.

دین و مذهب تأثیر بسزایی در اقامت گزیدن در یک بخش با بخش دیگر داشت. مثلاً ایزدی‌ها که مدت‌ها بود ظلم و ستم و شکنجه‌ی مسلمانان را تحمل می‌کردند، ترجیح می‌دادند که در کشورهای ارمنستان و گرجستان که آیین‌شان مسیحی بود اقامت کنند، زیرا کمتر به خاطر دین و آیین مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند و کردهای مسلمان هم به آذربایجان مسلمان‌نشین روی آوردند و به ندرت به مناطق ارمنی

آذری نشین می‌رفتند. حتی در سایه‌ی سیستم شوروی هم ادیان مختلف بر چگونگی و میزان پیشرفت جوامع کردی مسلمان و ایزدی تأثیر گذاشته است. هر چند که شمار ایزدیان کمتر بود، ولی آنها بیشتر هویت و اصالت خود را حفظ کردند و در حفظ ویژگی‌های ملی خود بیشتر مقاومت کردند تا آن جا که کوشش و تلاش جوامع گرجی و ارمنی نتوانسته است آنها را در خود ادغام و نابود کند. اما اوضاع در بین کردهای مسلمان که آسیمیلاسیون و ذوب آنها گسترده‌تر بود، بر عکس بود و هرچند تعدادشان بیشتر بود در زمینه و سطح فرهنگی شوروی آنها در رتبه‌ی دوم قرار داشتند.

از سال ۱۹۱۵ میلادی به بعد کوچاندن کردها کمتر شد و اوضاع جنگ جهانی و بیم از رژیم تاشناک ارمنی که در تاریخ ۲۰ نوامبر سال ۱۹۲۰ میلادی اداره‌ی شهر ایروان را در دست داشت، بر این امر تأثیرگذار بودند. همچنین تغییر اوضاع جنگ‌های داخلی و تبلیغات طرفداران مصطفی کمال (کمالیست‌ها) که می‌گفتند: بلشویک‌ها بنیان و آیین خانواده را از بین می‌برند و سخنان بسیار دیگر و ... این تبلیغات آنچنان مؤثر بود که بعضی از کردهای کوچ کرده به این مناطق بازگشتند. این بود که در سال ۱۹۲۲ در خود ایروان تنها ۸۶۵۰ کرد باقی ماندند.

در آغاز سیستم شوروی همچون شمشیر دولبه بر ریشه‌ی اجتماعی جامعه‌ی کردهای قفقاز کار می‌کرد، از طرفی آنها را از هم دور کرد و دیگر زندگیشان همچون مناطقی که کردها امروز در آن قرار دارند، باقی نماند؛ کرد کوچ‌نشین را ساکن نمود و کم‌کم آنها را کشاورز کرد و بچه‌های آنها را به مدرسه فرستاد، زندگی ملی تازه‌ای را در اجتماعی متفاوت و از هم گسیخته برایشان برپا کرد و از طرفی دیگر آن کردها را از کردهای کردستان جدا کرد و خود مرزبندی‌ها موجب ایجاد دیواری بین دو جهان بسیار متفاوت از یکدیگر گشت.

اما کردهای آسیای میانه همگی مسلمانند و این بدان معنا نیست که همه‌ی آنها از یک منطقه آمده باشند. کردهای ترکمنستان از آن طوایفی هستند که شاهان ایرانی در آغاز سده‌ی پانزدهم به اجبار آنها را به آنجا کوچاندند تا از مرزهای شرقی امپراطوری در خراسان محافظت کنند. کردهایی که در افغانستان آواره شدند و شمارشان به هزاران نفر می‌رسد نیز از همان طایفه هستند. همچنین تغییر مکان دادن کردهای قزاقستان و گرجستان هم رویدادی تازه است، در واقع در سال ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ میلادی چند هزار نفر از کردان قفقاز را در مرزها به تفرقه‌اندازی متهم کردند و آنها را به دو جمهوری آسیای دور تبعید کردند.

وضعیت اجتماعی و اقتصادی:

برعکس هموطنان کردستانی که ملت‌های حاکم بر آنان با ناخشنودی به آنها می‌نگرند و در وضعیت بدی زندگی می‌کنند، کردهای شوروی از ملت‌های موفق این سیستم به شمار می‌آیند، کارگران و زحمتکشان با نهایت توانشان در (کلخوز و سولخوز) به صورت گروهی کار می‌کنند و دارای حیوانات و مزارع متعلق به خود می‌باشند. وضعیت منطقه‌ی آنها مناسب است و زندگی مرفهی دارند.

در نگاه نخست به خانه‌هایشان پیشرفت به چشم می‌خورد. خانه‌هایی ساخته شده از سنگ‌های برش‌خورده و ساخته شده با آجرهای قرمز. خیلی از آنها سیستم مرکزی گرمایی دارند، بعضی دارای تلفن هستند و در گوشه‌ای نیز تنور کلاسیک خود را قرار داده‌اند، برای آنکه نان خانگی در آن بپزند و ... در جوامع تعاونی، بیشتر جاده‌های روستایی عریض و روشن هستند و اغلب با جاده‌ی آسفالت به شهر متصل می‌شوند.

آب پاک و برق و تلفن از شهر به آنجا برده شده و فروشگاه خوراکی و مدارس متوسطه، مراکز پزشکی و مراکز دامپزشکی و مهندسان کشاورزی دارند. از نظر مراکز فرهنگی نیز کتابخانه‌های عمومی دارند و دارای سینما هستند و در بعضی جاها ورزشگاه هم دارند.

لازم است این را در نظر بگیریم که کردهای ساکن شهر، دچار هیچ گونه بی‌عدالتی و تبعیض ملیتی نشده‌اند و اگر زندگی آنان را با زندگی دیگر شهروندان مقایسه کنیم، هیچ کمبود اقتصادی و اجتماعی را نخواهیم دید و حتی در جمهوری ارمنستان پیشرفته هم نسبت تعداد افراد روشنفکر در میان کردها بیشتر است، مثلاً در میان ارمنی‌ها در احزاب و در دستگاه‌های اداری آنها، کردها دارای مقامات و سمت‌های عالی هستند.

اگر جمعیت کردها به ۱٪ جمعیت در ارمنستان برسد، همچنان یک کرد عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست ارمنستان است. در شورای رهبری شوروی و شورای ملیت‌های شوروی هم کردها عضو هستند و سه نفر از آنان به مسئولیت وزارت‌های حمل و نقل، اقتصاد، روستاها و عدالت و ... رسیده‌اند.

وضعیت زندگی آنان کمابیش در جمهوری‌های دیگر نیز بدین شکل است و با وجود تعداد اندکشان، دارای مقامات بالا هستند، به عنوان مثال، وزیر آبیاری قزاقستان کرد است. کردهای زیادی در دانشگاه‌های قزاقستان هستند که تدریس می‌کنند.

وضعیت فرهنگی:

پیشرفت وضعیت فرهنگی در جامعه‌ی کردی از هم گسیخته و جدا شده که در وضعیتی جداگانه هر کدام به نوعی زندگی می‌کردند، با هم متفاوت است. ولی به طور کلی، طرز فکر و عقایدشان از هم جدا نبوده است. مشخص است که این بدین خاطر است که از همان سال‌های دهه‌ی سوم، بیسوادی را ریشه‌کن نموده‌اند، در حالی که در آغاز انقلاب اکتبر تنها حدود ۱٪ از آنان باسواد بودند.

به آنان فشار آوردند که بچه‌هایشان را به مدرسه بفرستند و به افراد بزرگسال و جوانان خواندن و نوشتن بیاموزند. در آغاز، معلمان و کادرباشان را با دوره‌های فشرده‌ی شش‌ماهه آماده کردند. هنگامی که این پروژه عملی شد و در میان آنها متخصص هم پیدا شد، به اجبار آنها را واداشتند که چهار سال اجباری بخوانند و سپس مدت درس خواندن را به ۷ سال و بعدها به ده سال افزایش دادند.

دمکراتیزه نمودن تحصیل برای همه و همچنین زمان‌بندی برای آموختن، بی‌تردید از نتایج با ارزش سیستم شوروی بوده است. از بین بردن بیسوادی در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۷ در اوج خود بود. ولی در تمامی مناطق یکسان نبود. آموزش بیسوادان در ارمنستان و گرجستان و تا اندازه‌ای هم خواندن و نوشتن در آذربایجان به کردی نبود. بلکه در سال

۱۹۲۱ میلادی اولین الفبای کردی به حروف ارمنی نوشته شد، و این را مناسب دیدند تا سال ۱۹۲۱ که سال استفاده از حروف لاتینی برای زبان کردی بود و در ۱۰ مدرسه‌ی اصلی ارمنستان و گرجستان استفاده از آن آغاز گردید.

در سال ۱۹۳۷ میلادی در جمهوری ارمنستان شمار مدارس کردی به ۲۷ مدرسه رسید، همچنین در ایروان "اولین آموزشگاه تکنیکی برای تربیت و آموزش در سطح سراسر قفقاز" با هدف پرورش معلم و استاد برای کارگران انستیتوی شرق‌شناسی لنینگراد تحت نظارت استاندارد دانشگاهی دایر شد و اولین کارشناسان زبان کردی را آموزش داد و آنها را در زمینه‌ی ارتقای فرهنگ و دانش ملی خود به کار گرفتند.

در دهه‌ی سوم تدریس، تمامی دروس مدارس کردی به زبان کردی بود و بیش از ۳۰ کتاب از انواع کتاب‌های درسی ریاضی، جغرافیا، کشاورزی، فیزیک، علوم طبیعی و پرورش حیوانات و ... در ارمنستان به چاپ رسیدند و همچنین تعدادی داستان کوتاه و شعر از زبان‌های ارمنی و روسی به کردی ترجمه و منتشر گردیدند و بعضی کتب شامل نظرات علمی و آگاهی درباره‌ی زندگینامه‌ی مارکس، انگلس، لنین و مانیفست اصلی حزب کمونیست و فرهنگ ارمنی - کردی به چاپ رسیدند.

نخستین اثر فرهنگی کردهای شوروی، اثر "عرب شمو" بود که در سال ۱۹۳۵ میلادی مجموعه‌ای از افکار خود را در اثری داستانی با عنوان "چوپان کرد" به رشته‌ی تحریر درآورد و در سال ۱۹۳۶ مجموعه‌ای داستان و مجله‌ی محلی وزینی همچون "فرهنگ کرمانجی" (فولکلورا کورمانجی) را به چاپ رساند.

در آذربایجان در زمان جمهوری (تنها بر روی کاغذ؟) مستقل کردستان (۱۹۲۳-۱۹۲۹) هیچ نوع کتابی به کردی منتشر نشد، و هیچ مدرسه‌ی کردی تأسیس نشد، و پروژه‌ی ریشه‌کن کردن بیسوادی تنها به زبان ویژه‌ی آذربایجان بود، مگر به صورت اتفاقی کردی تدریس شده باشد. اولین کتاب کردی در باکو در سال ۱۹۳۰ به چاپ رسید، آن هم الفبای کردی بود. از آن تاریخ به بعد سالی دو سه کتاب به زبان کردی منتشر می شد تا اینکه بر حسب اتفاق در سال ۱۹۳۷ کتاب‌های زیادی انتشار یافتند.

در ترکمنستان آن اجتماع بزرگ کردها دیگر نتوانستند غیر از آن چند کتاب بی‌ارزش سال‌های ۱۰۳۳-۱۹۳۵ میلادی به بعد کتابی را به چاپ برسانند. در آنجا نیز از زبان ترکی (که زبان اداری است) سخت‌تر و ثقیل‌تر از آذربایجان، برای پروژه‌ی از بین بردن بیسوادی استفاده می‌کردند.

شایان ذکر است که از سال ۱۹۳۸ میلادی به بعد حتی یک کتاب کردی در ترکمنستان و آذربایجان منتشر نشد و هیچ مدرسه‌ی کردی‌ای در خاک این دو جمهوری تأسیس نگردید.

در ارمنستان که در زندگی کردهای شوروی همچون مرکزی فرهنگی به شمار می‌آید، در بین سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۴۶ میلادی هیچ کتاب کردی‌ای منتشر نشد، مشخص است که شوروی در این سال‌ها موضع (اهمیت دادن به ملیت‌های) خود را تغییر داده بود. به نظر نمی‌رسید که این امر به علت نیازمندی‌های جنگ بوده باشد. مدتی پس از جنگ هم تولیدات فرهنگی ملت‌های غیر روس در مقایسه با قبل از سال ۱۹۳۸ خیلی کم شده بود. بدین ترتیب کردها نتوانستند سالی بیش از یک یا دو کتاب به چاپ برسانند، آن کتاب‌ها هم به طور کلی درباره‌ی دستور زبان، شعر و فولکلور بود. در ادامه برای تقویت و آگاه ساختن کودکان کرد، از رسم‌الخط "سیریلیک" استفاده نمودند و آن نیز به خاطر جلوگیری از انحراف کودکان کرد در مناطق محل زندگی‌شان همچون گرجستان و ارمنستان که تحصیل در آنجا به زبان گرجی و ارمنی بود. می‌بایستی در مدارس کردی دستور زبان و فرهنگ کردی را تنها به زبان کردی بخوانند و درس‌های دیگر را به روسی یا ارمنی و گرجی.

بعدها و در دوران "خروشچف" به مسأله‌ی ملی اهمیت بیشتری دادند و به جبران و حل اشتباهات و مشکلات دوران "استالین" پرداختند. این بود که در سال ۱۹۵۷ میلادی دوازده کتاب به زبان کردی به چاپ رسید. یکی از این کتاب‌ها یک فرهنگ ۳۰۰۰۰ کلمه‌ای کردی- روسی، نوشته‌ی "آ-و- فازروف" بود که این در مقایسه با سال ۱۹۵۶ میلادی که تنها یک کتاب دستور زبان منتشر گردید، نشان دهنده‌ی نابرابری فرهنگی است.

مجموع کل کتاب‌هایی که در جمهوری‌های اتحاد شوروی به زبان کردی نوشته شده‌اند، از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۶۰ تنها ۲۳۸ کتاب است و تعداد ۳۷۰۰۰۰ نسخه از آنها چاپ شده است. چنانچه پیداست، تعداد آنها بسیار کم است، اما با در نظر گرفتن آغاز تاریخی این اقدام کردها در شوروی و در مقایسه با آن ده کتابی که چند میلیون کرد ترکیه در طول نیم سده توانسته‌اند بنویسند، بسیار حائز اهمیت است.

کردهای ارمنستان و گرجستان و تا حدودی کردهای قزاقستان و قرقیزستان امروز دارای حقوق فرهنگی هستند و در روستاهای کردنشین زبان و فرهنگ را به کردی می‌خوانند. اما در روستاهایی که با ملت‌های دیگر مختلط هستند، به شرط آنکه تعداد دانش‌آموزان از ۵ نفر بیشتر باشند، بستگان‌شان این حق را دارند که بخواهند فرزندانشان به زبان مادری

خود بخوانند و آرزوی آنها تحقق یابد. تمامی کتب درسی در مرکز انتشارات ارمنستان چاپ می‌گردد و به همین شیوه، آثار شاعران و کتاب‌های بخش کردی کانون نویسندگان ارمنستان و گرجستان نیز در این مرکز چاپ می‌گردد. در این انتشارات اهمیت ویژه‌ای به شعر داده‌اند، همچنین کتاب‌های زیادی در بخش فرهنگ، داستان، تحقیق، تئاتر و ... چاپ می‌گردد.

از مارس ۱۹۳۰ به بعد روزنامه‌ای چهار صفحه‌ای، به صورت هفته‌نامه در ایروان با نام راه نو (ریبا تازه) همچون ارگان حزب کمونیست ارمنستان منتشر می‌شد و در آغاز ۶۶۰ نسخه از آن چاپ می‌گشت و از سال ۱۹۴۶ میلادی به بعد حروف این نشریه را به سیریلیک تغییر دادند و حالا ۵۰۰ نسخه از آن چاپ می‌گردد و از سال ۱۹۵۶ میلادی به بعد رادیو ایروان شروع به پخش برنامه‌های کردی نمود (مدت زمان پخش این برنامه ۹۰ دقیقه در روز است) و باعث همبستگی بیشتر جامعه‌ی کردهای شوروی گردید.

کار تنها به اینجا ختم نشد که زمینه‌ی مناسب برای امور فرهنگی فراهم شده باشد، بلکه در بسیاری از اوقات در انستیتوهای شرق‌شناسی لنینگراد، مسکو، ایروان و تا اندازه‌ای هم در باکو و تفلیس و تاشکند درس‌های تاریخ زبان و فرهنگ کهن کرد به زبان کردی تدریس می‌شد و این به

نوبه‌ی خود دستاوردی بزرگ برای فرهنگ کردها به شمار می‌آید. فعالیت‌های مبارزین کرد عراق تأثیر فراوانی بر آثار و کوشش‌های دانشجویان آنجا گذاشته است.

ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که آیا ممکن است بعد از ۶۰ سال کردهای شوروی جز زبانشان هیچ اشتراکی با هموطنان خود داشته باشند؟ شکی در این حقیقت وجود ندارد که در این مدت جمعی خاص، متفکر و اندیشمند و همچنین افرادی دلیر و مشهور در میان آنها پیدا شده‌اند که مثلاً یکی از آنها پسر رئیس عشیره‌ای بود که به سیبری تبعید شده و نامش فریق پولاتیگوف بود. آن جوان فهمیده و مبارز در دوران جنگ داخلی به فرماندهی ارتش سرخ در سیبری رسید و در هنگام جنگ به دست سفیدها کشته شد، امروزه در کردستان کسی نمی‌داند او که بوده است و همچنین نویسندگان مشهور بسیاری در میان کردهای اتحاد شوروی وجود دارند که در کردستان شناخته نشده‌اند.

طبیعی است که ماحصل تمامی آثار آن فرهنگ کهن به رشته و ریسمانی تبدیل گشته و این جامعه را با سرزمین اصلی‌شان پیوند داده است.

کودک یا نسل کودکان آواره و تبعید شدگان اسم تمامی آن روستاها و چراگاه‌های کوهستانی را در ذهن دارند که آبا و اجدادشان از آنجا آمده‌اند و می‌دانند که آنها از چه عشیره‌ای بوده‌اند.

سنت و فرهنگ، به ویژه پوشش کردی - کوچ‌نشین - اوایل این سده که اکنون در کردستان تغییر کرده و از بین رفته، برای کردهای شوروی هم اکنون نیز مرسوم و مقدس است، زیرا آنان بر این باورند که فراموش نمودن این مسائل باعث از بین رفتن و استحاله‌ی آنان می‌گردد. اگر چه به سیستم خود بسیار وفادار و با آن در ارتباط هستند، اما این کردها همواره مشتاق پیامی از "کردستان" و چشم انتظار بازگشت بوده و آرزو دارند که روزی گوشه‌ای از مسئولیت پیشرفت آن را بر عهده بگیرند.

کردهای شوروی همواره شنونده‌ی رادیو صدای پیشمرگان کرد عراق (صدای کردستان آزاد) هستند، و ارتباطی قوی با آن دسته از دانشجویان کرد عراقی و سوری دارند که به دانشگاه‌های شوروی آمده‌اند. من دریافتم که در همان روزی که اتفاقات و رویدادهای مختلفی در کردستان به وقوع می‌پیوندد، آنها خبر آن را دریافت می‌کنند و از آن مطلعند.

با وجود تمامی اینها، عکس بارزانی را در خانه‌ی یک کرد در آنجا دیدم (بسیاری از آنان از مقامات کمونیستی قرقیزستان هم مرز با چین تا گرجستان بودند). وقتی که از یکی از آن کردهای کمونیست پرسیدم: چرا

عکس بارزانی را به دیوار زده‌اید؟ جواب داد: بدون شک ما می‌دانیم که بارزانی هیچ ربطی به مبارزات کمونیستی ندارد. او فردی محافظه‌کار است، اما در قلب ما مثل یک نماد و الگو جای گرفته است، دلیل آن هم کرد بودنمان است. وقتی کسی به خانه‌ی ما وارد می‌شود، مستقیماً در می‌یابد که به منزل یک فرد کرد وارد شده است. همچنین ادامه داد و گفت: پیداست در این مدت سفرتان شنیده‌اید که همه‌ی ما چند روزی مراسم عزاداری و سوگواری برای شکست جنبش کردهای عراق برگزار کردیم.

در پایان گفته‌هایم می‌توانم بگویم که کردهای شوروی، آن آوارگان و تبعیدی‌ها و زجرکشیدگان جامعه‌ی کردهای گذشته، امروزه خوشبخت‌ترین و روشنفکرترین گروه ملت کرد هستند. هرگز پیشرفت‌های اقتصادی تأثیر آنچنانی بر آنها نگذاشته است تا "روس" شوند یا هویت ملی خود را گم کنند. در واقع از یاد نبردن و فراموش نکردن این هویت تنها مختص به کردهای گرجستان و ارمنستان است.

اگر مقامات شوروی کاری کنند که حقوق ملی کردهای آذربایجان و ترکمنستان را مانند کردهای ارمنستان و گرجستان تأمین کنند، آنگاه وضعیت زندگی کردهای شوروی خیلی بهتر می‌شد و خیلی بهتر این بود که مسئولان این جمعیت کرد پراکنده را در یک جا جمع کنند. حتی اگر

یک جمهوری خودمختار برایشان ایجاد نکنند، حداقل وجودشان در یک منطقه و شمار جمعیت زیادشان به تنهایی به آنان اهمیت می‌بخشد.

فصل چهارم

جمهوری کردی مه‌آباد

آرچی‌بالد روزولت

کردستان مستقل... پیدایش آن در بخش کوچکی از ایران، رؤیا و آرزوی ملت کرد را به واقعیت تبدیل کرد، این استقلال از ماه ژانویه سال ۱۹۴۵ میلادی تا ماه دسامبر سال ۱۹۴۶ به طول انجامید.

پیدایش و حیات سیاسی این جمهوری کوچک، کوتاه عمر و برق آسا بخشی از تاریخ آشکار و معاصر خاورمیانه به شمار می آید. وجود موضوعاتی که به طرز عجیبی میان جنگ‌های عشیره‌ای، امپریالیسم و نظام‌های اجتماعی متفاوت، پایمردی‌های قرون وسطی و موجودیت یک ملت تقسیم شده‌اند، به خوبی وضعیت پیچیده‌ی ملت کرد را نشان می‌دهند و این تصویر ملتی است که هرگز متحد نخواهد شد، ملتی تقسیم شده بین پنج کشور که هیچکدام از آنها دلسوزانه به اهداف ملی کردها نمی‌نگرند.

در سپتامبر سال ۱۹۴۱ نیروهای بریتانیا و شوروی وارد ایران شدند و از رژیم‌ی که رضاشاه پهلوی با دشواری آن را بنا نهاده بود، حمایت کردند. در همان کشوری که سربازان ایرانی یا سلاح‌های خود را می‌فروختند یا به عشایر کوچ‌نشین می‌دادند که تا آن زمان در کوهستان‌های مرتفع و خشن ایران قرار داشتند، آداب و رسوم قدیمی تا آن روزها نیز در ذات آنها باقی مانده بود. شاه پیشین نیز بسیار کوشید تا آنها را به اطاعت وادارد. این عشایر کرد که کوه‌های مرزی با عراق و ترکیه را تحت استیلای خود قرار داده بودند، همان‌هایی بودند که از موقعیت نامساعد ایران سود جستند و از

شهر ماکو در جوار شمال آرات تا قصرشیرین که بر سر شاهراهی قرار گرفته که کرماشان را به بغداد وصل می‌کند، به تسلط خود در آوردند. در شمال قرارگاه‌های شوروی در رضائیه (همان ارومیه‌ی امروزی)، شاپور (سلماس)، خوی و ماکو مستقر شده بودند و عشایر کردی را که در کوه‌های غربی دریاچه‌ی ارومیه می‌زیستند، تحت محاصره قرار دادند. از آنجا که رژیم مقتدری در ایران نبود، شوروی‌ها بطور مستقیم با عشیره‌ی جلالی‌ها از شمال، شکاک از غرب سلماس و عشیره‌ی هرکی در غرب رضائیه ارتباط برقرار کردند.

شوروی‌ها رؤسای این ایلات را مختار کرده بودند تا امور خود را انجام دهند و غیر از حفظ امنیت و آرامش و دادن حبوبات به لشکر سرخ خواست دیگری را بر آنها تحمیل نکردند. در منطقه‌ی کردنشین نزدیک شاهراه بین کرماشان و بغداد (یکی از گره‌های مشکلات بین متحدین غربی و اتحاد شوروی) نیروی بریتانیا توانست سیطره‌ی قدرت خود را بر ایلات کرد این مناطق اعمال کند.

نیروهای ایرانی مناطق میان این دو حلقه‌ی محاصره شده را رها کرده و فرار کردند، کردها در این مناطق توانستند استقلال خود را به دست آورند. در دو ناحیه، نخست منطقه‌ی مریوان و کوه‌های اورامان را محمودخان کانی سانان تحت حاکمیت خود درآورده بود و دوم در منطقه‌ی بانه،

محمدرشید خان که برای مدتی طولانی وی را به عراق تبعید کرده بودند، امارتش را در سقز و سردشت دوباره برپا کرده بود. رژیم ایران برای مدت کوتاهی حاکمیت این دو رئیس ایل را به رسمیت شناخته بود، اما بعد از اینکه رژیم ایران دوباره خود را سازماندهی کرد، هر دو رئیس این حکومت‌ها ناچار به عراق گریختند. در پاییز سال ۱۹۴۵ دوباره مناطق جنوبی سقز، بانه و سردشت به دست رژیم ایران افتاد. این بار مناطقی که ارتش ایران از آنها عقب نشست، عبارت بودند از مناطقی کوچک میان این خط و قرارگاه‌های نیروهای شوروی در ارومیه. مهمترین شهر این منطقه مهاباد بود، شهری که پیشتر به آن "سابلاغ" گفته می‌شد و تنها چند کیلومتری از دریاچه‌ی ارومیه دورتر بود.

تشکیل جمعیت تجدید حیات کرد (کومه له ی ژ - کاف)

در شهر مهاباد که متفقین به آن نزدیک نمی‌شدند، یک جنبش کردی بسیار مرفقی‌تر از جنبش‌های قبلی به وجود آمد. در ۱۶ آگوست ۱۹۴۳ دسته‌ای از جوانان کرد که اکثر آنها خرده بازرگانان و کارمندان شهر بودند، جمعیتی را تحت عنوان "جمعیت تجدید حیات کرد" و به عبارت دیگر، جمعیت جوانان کرد را تشکیل دادند. برای اینکه فعالیت خود را به صورت مخفیانه نگه دارند، با کمتر از صد عضو شروع به فعالیت کردند. سلسله‌مراتب سازماندهی را به صورت هسته در آوردند و جلسات هفتگی خود را هیچ‌گاه دوبار در یک مکان برگزار نمی‌کردند. سازماندهی جمعیت کمابیش ملی‌گرایانه بود، زیرا اگر شخصی پدر و مادرش کرد نمی‌بود، به عنوان عضو پذیرفته نمی‌شد (این شرط شامل کسانی که مادرشان آسوری بود نمی‌شد و این به معنای دوستی عمیق میان کردها و آسوری‌ها بود).

جمعیت بسیار زود در میان مردم، نه تنها در ایران بلکه در کشورهای دیگر نیز گسترش پیدا کرد، زیرا کردها بیشتر به این حزب تازه تأسیس کردی اعتماد داشتند تا احزاب کلاسیک کردی که قبلاً وجود داشتند. در شهرهای عراق مثل موصل، کرکوک، هولیر (اربیل)، سلیمانیه، رواندز و شقلاوه و حتی در ترکیه که هر نوع فعالیتی جرم شمرده می‌شد و قانوناً

مجازات آن مرگ بود، شاخه‌ای از این حزب تأسیس شد. رؤسای عشایر نزدیک به مهاباد نمایندگان خود را برای همکاری روانه کردند، پاسخ آنها این بود که فعلاً به کمک آنها نیازی نیست، اما شاید در آینده به آنها نیاز داشته باشند. هیچ قدرتی نبود که مانع پخش اخبار درباره‌ی فعالیت‌های گسترده‌ی جمعیت و رسیدن آن به گوش دو قدرت اصلی که به این منطقه چشم طمع دوخته بودند، گردد. بریتانیایی‌ها که بر روی ذخایر نفتی کرکوک که منطقه‌ای کردنشین است مستقر شده بودند، با دقت بسیار گسترش این جنبش را زیر نظر داشتند. حتی هر از چند گاهی مشاور سیاسی شهر موصل به مهاباد می‌رفت، در همان حال همکارانی برای آنها در رواندز، کرکوک، هولیر (ارییل) و سلیمانیه پیدا شد، اما در توان و قدرت بریتانیایی‌ها نبود که از این آرمان‌ها و اهداف حمایت کنند، بدون آنکه باعث رنجش عرب‌ها شوند و بر همین اساس از خواست ملی کرد چشم‌پوشی کردند.

نفوذ شوروی‌ها

شرایط در جبهه‌ی شوروی‌ها متفاوت بود، آنها ابتدا فکر نمی‌کردند که در بین کردها فعالیتی انجام گیرد، تنها یکبار بیشتر نبود و آن هم در سال ۱۹۴۲ از خوانین مشهور خواستند تا از شهر باکو دیدار کنند. در بهار همان سال زمانی که کردها به روستاهای اطراف دریایچه‌ی ارومیه حمله کردند، شوروی‌ها خواستند ارتش و ژاندارمری ایران را به آن جا بیاورند (چنانچه پیشتر نیز غیر از فعالیت، از دادن هرگونه کمکی به آنها دریغ نکرده بودند).

اما بعد از آنکه برای شوروی‌ها معلوم شد چه موقعیت مناسبی برایشان پیش آمده، در سال ۱۹۴۴ افسران سیاسی و مزدوران شوروی را که اکثر آنها از مسلمانان آذربایجان شوروی بودند، به آذربایجان آوردند. مسئول فعالیت‌های کردستان، "کاپیتان جعفراف" کنسول شوروی در ارومیه و فرماندهی حدود ۱۰۰،۰۰۰ کرد شوروی بود که بسیار آزادانه با پوشش کردی در میان عشایر و ایلات کرد گشت می‌زد.

فعالیت شوروی در مهاباد به زمانی بر می‌گردد که دو مزدور شوروی در این شهر دیده شدند. یکی از آنها "عبدالله‌اف" و دیگری "دی هادی‌اف" بود، آنها برای قمار و خرید قاطر برای ارتش سرخ به مهاباد آمده بودند.

البته نخستین دیدار آنها با شخصیت‌های جنبش کرد بسیار تصادفی بود. نقل می‌کنند که "عبدالله‌اف" در مغازه‌ی شراب‌فروشی یک ارمنی، مردی را با پوشش لباس کردی می‌بیند و به خاطر پوشش کردی‌اش به او تبریک می‌گوید، این امر توجه و کنجکاوی مرد را که از قضا یکی از بنیانگذاران جمعیت بود، برمی‌انگیزد. بعد از صحبتی کوتاه فرد کرد از او می‌پرسد که آیا اگر کردها حزبی را تأسیس کنند، شوروی‌ها به آنها اسلحه خواهند داد. عبدالله‌اف با طرح سؤالی از پاسخ به سؤال اول سر باز می‌زند و می‌گوید: شماها از چه چیزی می‌ترسید؟ در پاسخ، فرد کرد می‌گوید: از آگاهامان. بعداً عبدالله‌اف با ناسزاگویی به ارباب‌ها، پاسخ او را می‌دهد. فرد کرد عبدالله‌اف را با خود می‌برد و او را به یکی از مسئولان جمعیت می‌شناساند و او نیز عبدالله‌اف را به دیگر افراد جمعیت معرفی می‌کند.

جمعیت ارتباط کاملی با شوروی برقرار کرد و یکی از سران جمعیت که به زبان روسی مسلط بود به عنوان مسئول روابط جمعیت با شوروی برگزیده شد. اگرچه طبق برنامه و اساسنامه، جمعیت باید نسبت به هر سه ابرقدرت بی‌طرف می‌بود، ولی جمعیت در آن زمان و به ناچار با شوروی ارتباط برقرار کرد.

مؤسسه‌ی انتشارات شوروی برای تبلیغات جهانی (V.O.K.S) دست به کار شد، چندین مرکز فرهنگی مشترک "ایرانی - شوروی" در مناطق

ایران دایر کرد. مسئولان جمعیت با گسترش فعالیت و شهرت یافتن جمعیت، برگزاری نشست‌هایشان را در منازل ضروری ندانستند و از شوروی‌ها خواستند که یکی از این مراکز را در مهاباد نیز دایر کند، تا حداقل به بهانه‌ی این مرکز جلساتشان را به دور از چشم همگان در آنجا برگزار کنند، شوروی‌ها خیلی زود به این امر راضی شدند و نه تنها دستور تأسیس بخشی از جمعیت اتحاد ایرانی - شوروی را صادر کردند، بلکه دستور داده شد جمعیت فرهنگی مشترک کردی - شوروی (انجمن فرهنگی شوروی) نیز دایر شود. در مدت زمان کمی مقر جمعیت لبریز از کردهایی شد که به نشانه‌ی استقبال از مدافعان جدیدشان ۱۰بال (واحد فروش) توتون کردی را به عنوان هدیه برای قهرمانان لنینگراد فرستادند.

در آوریل ۱۹۴۵ در زمان برپایی جشن مرکز فرهنگی، جمعیت علناً اعلام موجودیت کرد. کنسول شوروی و رئیس سازمان جهانی شوروی برای پخش تبلیغات از جمله مهمانان ویژه‌ی آن جشن بودند. بیشتر برنامه‌ها آهنگ اپرا بود، در خلال برنامه هم نمایش مادر میهن (دایکی نیشتمان، که توسط جمعیت هیوا نوشته شده و برای جمعیت ارسال شده بود) نمایش داده شد که در آن سه راهزن راه را بر مادری می‌گیرند. این راهزنان تداعی‌کننده‌ی دولت‌های عراق، ایران و ترکیه بودند و مادر نیز کردستان بود و سرانجام فرزندان میهن، مادر را آزاد می‌کنند. تماشاگران

که قبلاً چنین منظره‌ای را ندیده بودند، بسیار متأثر شدند و حتی افرادی که از همدیگر دلخوری و ناراحتی داشتند، همدیگر را در آغوش گرفته و برای هم سوگند خوردند که انتقام این مادر را که همان سرزمین "کردستان" است، بگیرند.

در همین جشن تصمیم گرفته شد قاضی محمد را که بعداً به عنوان پیشوای دولت کردستان انتخاب شد، به عضویت حزب در بیاورند. معلوم است که این حرکت بدین خاطر بود که شوروی‌ها را از خود نرنجانند چرا که مدت‌ها بود آنها به دنبال شخصی می‌گشتند که مطمئن و معتبر و همخوان با آنها باشد. زمانی که توانایی‌های عشایر برای شوروی معلوم شد، خود را به سران آنان نزدیک کردند تا رهبری جنبش ملی را به دست آنها بسپارند. اینگونه بود که در میان این سران، سه نفر را که از همه بیشتر شناخته شده تر بودند یافتند؛ قرنی آغا (رئیس ایل) رئیس ایل مامش که احترام ویژه‌ای در بین اجتماعی که خود عضو آن بود، داشت. عمرخان شریفی، رئیس ایل شکاک که یکی از "رؤسای سابق" کردستان بود و میرآزاد دهبکری یکی از تندروهایی که رژیم ایران برای تأمین امنیت منطقه، او را به عنوان سرتیپ ژاندارمری در منطقه گمارده بودند. اما گزارش تلاش‌ها و تحقیقات هر یک از این طرف‌ها به صورت غیرشفاف به شوروی‌ها ارجاع داده می‌شد.

شوروی‌ها به قاضی محمد روی آوردند، چون قاضی محمد رهبری مذهبی شهر مهاباد را به صورت خانوادگی به ارث برده بود. او به یکی از خانواده‌های بلندپایه و محبوب در شهر مهاباد تعلق داشت. بسیاری به خانه‌ی او رفت و آمد داشتند، این خانواده حتی رژیم ایران را تحت فشار قرار دادند که سیف قاضی پسرعموی قاضی محمد را به جای میرآزاد در این منطقه به عنوان نماینده‌ی رژیم ایران و سرتیپ ژاندارم تعیین کنند. نقل است زمانی که نماینده‌ی آنها نزد قاضی محمد رفت و پیشنهاد کرد تا به صفوف جمعیت بپیوندد، حدود یک سالی از فعالیت جمعیت می‌گذشت، اما قاضی محمد چیزی در این رابطه نشنیده بود. رهبران جمعیت تصمیم گرفته بودند که او را با خود همراه نکنند، چون از توانایی و اخلاق تند او واهمه داشتند و از سوی دیگر بیم این را داشتند که پیوستن او به جمعیت سبب از بین رفتن احترام او و خانواده‌اش نزد آنان شود. زیرا می‌دانستند طی اندک مدتی قدرت حزب را در دست می‌گیرد و سرانجام به این جریان دموکراسی ظاهری پایان می‌دهد. اما زمانی که بر اساس نیاز شوروی‌ها، عضویت او را پذیرفتند، آنچه که از آن هراس داشتند، اتفاق افتاد. بدین معنا که وی به تنهایی صاحب اختیار حزب شد.

عضویت قاضی محمد خیلی سریع موقعیت سیاسی کردها را در طرفداری از این مشی سیاسی شوروی که از تابستان سال ۱۹۴۵ به بعد

جنگ‌طلبی آن برای همه آشکار شده بود، تغییر داد. حزب توده که زمینه‌ساز ورود شوروی به خاک ایران بود، نخست به عنوان جبهه‌ی چپ سراسری ایران به شمار می‌آمد، اما همچون دیگر مناطق ایران که در آن پیروزی‌هایی به دست آورده بود، در کردستان نتوانست پایه‌ی خود را مستحکم کند. از همین رو، شوروی در فکر نقش‌های تازه بود و آرزوی ضمیمه کردن بخش‌های شمال غربی ایران به خود را در سر داشت. بر اساس همین هدف، حزب توده در آذربایجان حزب مستقل دیگری تأسیس کرد. در این مقطع شوروی در فکر برنامه‌ی جدیدی با آرزوی الحاق بخشی از شمال غربی ایران به خاک خود بود. به همین علت، به جای حزب توده در آذربایجان حزبی استقلال‌طلب را تشکیل دادند تا این حزب قدرت و توان راه‌اندازی انقلاب و خیزش در منطقه و ضمیمه ساختن آن به شوروی را داشته باشد، بدون آنکه حزب توده در سایر مناطق دیگر ایران با معضل و سستی روبرو شود. بنا به خواست شوروی، حزب توده "در این منطقه" منحل شد و دوباره از نو با نام "حزب دموکرات آذربایجان" تأسیس و شروع به فعالیت کرد و زبان رسمی را به ترکی تغییر دادند و خواهان جدایی از ایران شدند.

شاید به ندرت اتفاق افتاده باشد که یک کرد ساکن آذربایجان غربی که شامل شهر مهاباد نیز می‌شد، به عضویت یک حزب با گفتمان ملی‌گرایی ترکی در بیاید. برای همین نیاز به تأسیس حزبی تازه آنها را به پروژه‌ی شوروی نزدیک می‌کرد و بدین گونه بود که کاپیتان نماز علی‌اف، فرمانده

قرارگاه شوروی در میاندوآب به دنبال رئیس ایلات نامدار شهر تبریز و همچنین به دنبال قاضی محمد و سیف قاضی فرستاد که به کنسولگری شوروی بیایند. زمانی که به کنسولگری رسیدند، بلافاصله به آنها گفته شد که به ایستگاه قطار بروند و با عجله همه را سوار یکی از واگن‌های قطاری کردند که به باکو می‌رفت. زمانی که به باکو رسیدند، آنها را به خانه‌ای مجلل در یکی از خیابان‌های ساحل شهر باکو بردند. در طول آن سه روز مهمانی آنها مدام در حال سیاحت و گشت و گذار و آهنگ شبانه و اپرا بودند. روز چهارم به آنها گفته شد که به دیدار باقروف، رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی سوسیالیستی می‌روند. باقروف از ستم‌دگی ملت‌های تحت حاکمیت رژیم شاه صحبت کرد و اعلام کرد که مسئولان شوروی از احزاب دمکرات جدیدالتأسیسی که هدفشان رهایی ملت‌های ستم‌دیده است، حمایت می‌کنند و بسیار با جوش و خروش آنها را امیدوار کرد که در آن مشارکت کنند. در همان حال؛ خطاب به حزب توده گفت که آنها جمعی حراف بی‌ثمر هستند و از نظر او جمعیت هیوا در عراق با نقشه‌ی سرویس مخفی بریتانیا تأسیس شده و آلت دست آنها می‌باشد. بعداً به آنها گفته شد که جریان این دیدار بایستی مخفیانه باقی بماند. این بار کردها را به قطاری که به سوی تبریز حرکت می‌کرد، سوار نمودند و آنجا هم با ماشین مخصوص ارتش سرخ به مناطق خود بازگرداندند.

حزب دمکرات کردستان

بعد از مدت کوتاهی هدف این سفر آشکار شد. قاضی محمد در بازگشت از سفر، جلسه‌ای برای سرشناسان کرد تشکیل داد و تأسیس حزب دمکرات کردستان را به آنها اعلام کرد و از ته دل خوشحالی خود را از شرکت حاضرین در این جلسه اعلام داشت و در بحثی کوتاه اعلام کرد که هدف حزب همانطور که از نامش پیداست، بنیان نهادن پایه‌های دمکراسی‌ای همانند سیستم دمکراسی آمریکاست. شمار زیادی از آنها راضی به نظر می‌رسیدند. قاضی محمد و پنجاه تن از کردهای سرشناس پیمانی را امضاء و منتشر نمودند. در این میان آشکار شد که: آرزوی ملت کرد "استفاده از موقعیتی برای آزادسازی جهان از دست فاشیسم و دور نگه داشتن خویش از پیمان ناتو است". همچنین مشخص شد که هدف ملت کرد به دست آوردن حق انسانی و مشروعی است که رضاشاه از آنها سلب نموده و در لیستی خواست‌های ذیل را برای ملت کرد بیان کردند:

- ۱- ملت کرد در چهارچوب ایران و برای اداره‌ی امور محلی خود، مستقل و آزاد باشد و در درون مرزهای دولت ایران، خودمختار باشد.
- ۲- از حق تحصیل به زبان مادری برخوردار باشد و تمام امور اداری به زبان کردی انجام شود.

۳- بر مبنای قانون اساسی، انجمن ولایتی کردستان سریعاً انتخاب شود و تمامی امور اجتماعی و دولتی را مورد رسیدگی و نظارت قرار دهد.

۴- مقامات دولتی باید بدون تعلل، از مردم بومی منطقه باشند.

۵- باید بر اساس قانون اساسی، میان روستاییان و مالکان زمین، توافقی صورت پذیرد که آینده‌ی هر دو طرف را تأمین نماید.

۶- حزب دمکرات کردستان در مبارزه‌ی خود تلاش دارد که به ویژه با ملت آذربایجان و اقلیت‌های دیگری که در آذربایجان زندگی می‌کنند، اعم از آشوری‌ها، آرامنه و ... اتحاد و برادری کامل برقرار نماید.

۷- حزب دمکرات کردستان با هدف توسعه‌ی کشاورزی، تجارت، توسعه‌ی فرهنگی، بهداشت و سلامت و نیز بهبود رفاه اقتصادی و معنوی ملت کرد، اقدام به بهره‌برداری از منابع طبیعی و معادن کردستان نموده و در این راه تلاش می‌کند.

۸- ما می‌خواهیم که تمامی ملیت‌های ایران از فرصت مبارزه‌ی آزادانه جهت سعادت و پیشرفت میهن خود بهره‌مند و سهم‌گرددند.

سپس با شعار "زنده باد استقلال و دموکراسی ملت کرد" به بیانیه‌ی خود پایان دادند.

بدین ترتیب حزب جدید، جمعیت را منحل کرد و اعضای آن به حزب دمکرات پیوستند. رؤسای عشایری که قبلاً خود را از کمونیسم دور نگه

می‌داشتند، به این حزب تازه گرویدند و بسیاری از آنها بنا به خواست افسران سیاسی شوروی که در منطقه گشت می‌زدند، پیمانی را امضاء کردند. به دلیل کینه و نفرت نهانی‌ای که اینان از مواضع قاضی‌محمد داشتند، اگر وعده‌ی همکاری ملامصطفی و بارزانی‌ها نبود که ناگهان از عراق رسیدند، وی با چالشی جدی مواجه می‌گشت.

همان گونه که در دوران عثمانی، بارزانی‌ها به عنوان یکی از ایلات فعال و سرزنده به حساب می‌آمدند، در دهه‌ی ۱۹۲۰ نیز شیخ احمد بارزانی، الگو و رهبری برای بارزانی‌ها بود و چندین بار علیه بریتانیا قیام کرده و چندین بار آنها را ناچار نمود از نیروی هوایی علیه آنها استفاده کنند. سرانجام شیخ احمد و برادر کوچکترش ملامصطفی همراه با جمعی از یارانشان به جنوب عراق و بعداً به سلیمانیه تبعید شدند. در یازدهم جولای ۱۹۴۲ میلادی ملامصطفی پس از برادرش رئیس ایل شد و توانست به منطقه‌ی بارزان پناه ببرد.

رویدادی را که بین ملامصطفی و رژیم عراق روی داده است، به گونه‌ای دیگر نیز نقل می‌کنند. از آنجا که ملامصطفی توانسته بود در سال ۱۹۴۵ میلادی دو بار ارتش عراق را شکست دهد، وزیر کشور عراق زیرکانه توانست دیگر عشایر کرد را با پرداخت پول، علیه آنها مسلح کند و آنها را ناچار کند که بارزان را ترک کنند. همین کافی است که بگوییم در

یازدهم اکتبر ۱۹۴۵ میلادی ملامصطفی و شیخ احمد و نزدیک به هزار مبارز مسلح همراه با خانواده‌هایشان به ناچار مرزهای ایران را زیر پا گذاشتند و به جنوب شهرستان اشنویه رسیدند. همچنین چندین کارمند و معلم کردتبار عراقی و چند فراری ارتش و ژاندارم عراقی که دوازده نفر از آنها افسر بودند، با آنها همراه شدند. افسران، درجات بالایی داشتند و کسانی هم در میان آنها به چشم می‌خورد که در انگلستان آموزش دیده بودند و مسئول شورای عالی ارتش در عراق بودند.

با رسیدن به ایران، ملامصطفی چندین تن از افسران شوروی را ملاقات کرد، یکی از آنها ژنرال سرتیپ نیروهای شوروی در آذربایجان غربی بود، از او خواستند زیر نظر قاضی‌محمد کار کند و کردهای آن اقلیم را مجاب کردند که بارزانی‌ها را پناه داده و به آنها کمک کنند. در اواخر ماه اکتبر شمار نیروهای ملامصطفی همراه با کلیه‌ی پناهندگان و تمام فداییانش در عراق که به همراه او فرار کرده بودند، بیشتر شد و تعداد نیروها به ۳ هزار مبارز تفنگدار مسلح به سلاح‌های سبک و توپ‌های جنگی انگلیسی که در جنگ علیه ارتش عراق به غنیمت گرفته بودند، رسید.

جمهوری ملی کرد

نیروهای شوروی از ابتدای ماه نوامبر در میان عشایر پخش شدند تا آنها را برای نبرد آزادیبخش که در آن لحظه شروع می‌شد، آماده سازند و به رؤسای ایلات دستور داده شد که در مه‌باد جمع شوند، عشایر متحد شدند، تنها عشایر مامش، منگور و دهبکری در میان آنها دیده نمی‌شدند. وضعیت رژیم ایران در مناطق دیگر آذربایجان روزبه‌روز اسفناک‌تر می‌شد. این دمکرات‌های مسلح که بعضی از آنها از آذربایجان شوروی و قفقاز آمده بودند، به سربازان و ژاندارم‌های ایرانی حمله می‌کردند و آنان دیگر جرأت نمی‌کردند از پایگاه‌های خود خارج شوند. در سرتاسر منطقه دستور انقلاب داده شد و ارتش سرخ جلوی تمام کاروان‌هایی را که دولت مرکزی برای کمک به نیروهای فرماندهی جنوب می‌فرستاد، می‌گرفت. سرانجام در دهم دسامبر دمکرات‌ها به سربازخانه‌های تبریز حمله کردند و آنها مجبور شدند که خود را تسلیم کنند. از آن زمان به بعد جبهه‌ی آذربایجان غربی تحت کنترل ملت آذربایجان تازه به پاخاسته قرار گرفت.

سقوط تبریز، قاضی محمد را به آزادسازی منطقه‌ای که مدت‌ها قبل مستقل بود، ترغیب کرد. در تاریخ ۱۵ دسامبر نشستی آزاد با حضور رؤسای ایلات و مسئولان حزب جدید دمکرات تشکیل شد، ملامصطفی و سه افسر شوروی

که همه‌ی آنها اسلحه با خود داشتند، با اتومبیلی از نوع جیب ارتشی به آنجا رسیدند و قاضی محمد با شکوه و احترام نام دولت ملی کرد را انتخاب کرد و سپس پرچم کردستان را برافراشت و قرار تأسیس مجلس ملی را صادر کرد و سیزده عضو برای آن تعیین گردید. در ۲۲ ژانویه‌ی ۱۹۴۶ میلادی قاضی محمد به عنوان رهبر دولت جدید انتخاب شد و محمدحسین خان (سیف قاضی) پسرعموی قاضی محمد که به عنوان مسئول ژاندارمری در منطقه مشهور بود، به عنوان وزیر جنگ انتخاب شد. مقام ژنرالی به سیف قاضی، ملامصطفی، عمرخان شکاک و محمدرشید خان بانه (که مدت زیادی نبود که با مردان عشیره‌ی خود از عراق بازگشته بود) و زیرو بگ هرکی اعطا شد. اینان یونیفورم افسری روسی همراه با کفش‌های بزرگ و سردوشی سفت و کاسکت با بند قرمز پوشیدند.

سیستم جدید که تنها بر بخش کوچکی از مناطق شهرهای بوکان، مهاباد، نقده و اشنویه تسلط داشت، ناظرانی را به آذربایجان فرستاد تا در کنگره‌ی مجلس ملی آذربایجان شرکت کنند و همچنین یک مجلس کوچک برای خود پیشنهاد دادند و ملامصطفی را هم به جنوب فرستادند تا به مراکز نظامی ایران در سقز و باته و سردشت حمله کنند. این در حالی بود که بارش برف سبب قطع راه ارتباطی بین آنها شده بود و مسیر پادگان سنندج را نیز به روی آنها بسته بود.

ارتباط با تبریز و تهران

در شمال، تصرف ارومیه توسط دمکرات‌های آذربایجان سبب بروز اختلافاتی گشت. همچون مابقی ساکنین دشت‌های غرب دریایچه‌ی ارومیه، در قسمت بالایی شهر ارومیه تا ماکو ترک‌های آذری حضور داشتند، ولی بر بالای تمامی تپه‌هایی که بر دشت‌های منطقه مسلط بودند، ایلات کرد زندگی می‌کردند. همچنین در شهر میاندوآب که در ضلع شمال‌غربی دریایچه قرار داشت، ترکیبی از دو ملت کرد و آذری با هم زندگی می‌کردند ... هر دو جریان مهاباد و تبریز به طور یکسان به این منطقه چشم دوخته بودند که بعداً نیز به اختلافی همیشگی بین آنان تبدیل شد. عمرخان و ایلات کرد به دمکرات‌های آذربایجان اهمیت چندانی نمی‌دادند و همواره به روستاها و شهرهایی که قرار بود تحت سلطه‌ی تبریز درآیند، تعرض می‌کردند. شوروی‌ها در آوریل ۱۹۴۶ میلادی قاضی‌محمد را به تبریز دعوت کردند تا به این اختلافات پایان بخشد، چون در اصل این دو دولت که مبتنی بر یک ریشه بودند، باید خود را در یک جبهه می‌دیدند. این در حالی بود که دمکرات‌ها برای توافق با رژیم تهران و حل مشکلات منطقه آماده بودند.

مذاکرات بین پیشه‌وری، رهبر دمکرات‌های آذربایجان و قاضی‌محمد و شوروی‌ها برگزار شد و در ۲۳ آوریل ۱۹۴۶ توافقنامه‌ای بین نمایندگان کرد و آذربایجان امضاء شد. این توافقنامه باعث نگرانی تهران گردید. چون در واقع اصل معاهده بین دو سیستم دمکرات امضا شده بود و مدارک و اسناد بیانگر موجودیت دو ملت مستقل بود که دارای حق تبادل نماینده بوده و با هم در یک ائتلاف بودند. بندهای این توافقنامه به شرح ذیل بودند:

۱- در جاهایی که لازم دانسته شود، هر دو حکومت ملی، نمایندگان رسمی خود را در خاک یکدیگر تعیین کنند.

۲ در آذربایجان، در جاهایی که اکثر ساکنان آن کرد هستند، امور حکومتی توسط کردها اداره شود و همچنین در کردستان، در جاهایی که اکثر ساکنان آن آذری هستند، امور حکومتی در دست مأموران حکومت ملی آذربایجان خواهد بود.

۳- هر دو حکومت کمیسیون مشترکی برای حل مشکلات اقتصادی تشکیل خواهند داد، تصمیمات این کمیسیون با نظارت رؤسای هر دو حکومت اجرا خواهد شد.

۴- در مواقع ضروری بین حکومت ملی آذربایجان و کردستان همکاری نظامی ایجاد خواهد شد و در صورت لزوم، به یکدیگر یاری خواهند رساند.

۵- در صورت لزوم با حکومت تهران مذاکره شود، این امر باید با رضایت و تصویب هر دو حکومت انجام گیرد.

۶- حکومت ملی آذربایجان برای رشد و پیشرفت زبان و فرهنگ ملی کردهایی که در خاک آذربایجان ساکن هستند و همچنین حکومت کردستان برای رشد و پیشرفت زبان و فرهنگ ملی آذربایجانی‌هایی که در خاک کردستان ساکن هستند، با توجه به امکاناتی که در اختیار دارند تلاش خواهند کرد.

۷- هر کسی که برای ایجاد اخلاف در روابط دوستانه و تاریخی اتحاد دمکراتیک ملی یا ایجاد تنش بین این دو حرکت تلاش کند، از سوی هر دو حکومت مجازات خواهد شد.

فرقه‌ی دمکرات آذربایجان در تهران ناگزیر شد برای موافقت با احمد قوام، نخست‌وزیر ایران وارد مذاکره شود. بر اساس این توافقنامه باید تمام آذربایجان، همراه با قسمت‌های کردنشین آن به خاک آنان ملحق شود و همچون گذشته، نام ایران را بر آن بنهند. اما رهبران دمکرات در این منطقه دارای همان مقامی باشند که در زمان حکومت دمکرات‌ها داشتند. کردها

به علت حضور صدر قاضی، برادر قاضی محمد در آخرین نشست سنای ایران و با وجود آنکه قسمتی از این توافقنامه شامل آنها می‌شد، با آن مخالفت ورزیدند. آنها چنین اندیشیدند که کسی به خواست آنها توجه نکرده است. ولی دمکرات‌های آذربایجان حق حفظ و پاسداری از موقعیتی را که به آن دست یافته بودند، کسب کردند، بدون آنکه هیچ مشروعیتی به سیستمی که قاضی محمد آن را بنیان نهاده بود، داده شود و وضعیت کردها از اقلیتی در ایران به اقلیتی در داخل دولت ترک خودمختار آذربایجان تغییر می‌یافت.

سرانجام قاضی محمد خود شخصاً به تهران رفت تا شکایت خود را به نخست‌وزیر اعلام کند و او را به عنوان رئیس آن اقلیم نو بنیاد کردی که مناطق کردنشین آذربایجان و مناطق مهمتر کردی هم مرز با مرزهای تحت کنترل دولت مرکزی را در بر می‌گرفت، به رسمیت بشناسند. اگر این خواست مورد قبول واقع می‌شد، از مرز روسیه تا نیمه‌های مسیر کرماشان - سنندج به آن ملحق می‌شد. این منطقه‌ی کردی تا حدودی دارای استقلال بود و مسئولان، سربازان و ارتش آن از مردم بومی بودند. نخست‌وزیر ایران پیشنهاد قاضی محمد را پذیرفت، اما پذیرش تمام شرایط آن را به توافق با دکتر جاوید، از رهبران فرقه‌ی دمکرات آذربایجان موکول کرد. دکتر جاوید از این پروژه جا خورد و علیه آن ایستاد. بدین

شکل اختلافاتی بی‌اساس بین کردها و دمکرات‌های آذربایجان شکل گرفت.

در حالی که دستور آتش‌بس بین رژیم مرکزگرا و کرد و آذری برقرار بود، ناآرامی و درگیری در بعضی از مناطق به جنگ واقعی شباهت داشت. شوروی‌ها در ابتدای ماه اردیبهشت دستور عقب‌نشینی از ایران را صادر کردند، ایرانی‌ها کاملاً به ارتش متوسل شده و تیپ چهار را به فرماندهی ژنرال تندرو، همایونی که اندک زمانی پس از اجرای فرمان سختگیرانه‌ی خلع سلاح عرب‌ها به کردستان انتقال داده شده بود، به کردستان اعزام نموده و در برابر کردها سنگر گرفتند. همایونی در اواسط آوریل توانست راهی برای رساندن کمک‌های بیشتر به شهرهای بانه، سقر و سردشت باز کند.

نقل می‌کنند که روس‌ها به کردها وعده‌ی تانک، هواپیمای جنگی و سلاح سنگین داده بودند. همچنین وعده‌ی اعزام پنجاه جوان برای تحصیلات و آموزش در حوزه‌ی سیاست و نظامی‌گری به شوروی را به آنها داده بودند. قاضی محمد نگران درگیر شدن با نیروهای ایرانی بود، زیرا نیروهای ژنرال همایونی بر روی تپه‌هایی مستقر بودند که تسلط کاملی بر آنها داشت و خطری جدی به شمار می‌رفتند.

مهمترین نیرو در مقابل آنان، بارزانی‌ها بودند، همراه آنان شماری از جنگجویان عشیره‌های کوچک کرد نیز وجود داشت که تنها خود را برای چپاول آماده کرده بودند و همچنین محمد رشیدخان (ح‌مه ره‌شید) با مردانش آنجا حضور داشتند.

در زمانی که ژنرال همایونی به بسیج و تجمع هرچه بیشتر نیرو در این منطقه می‌پرداخت، قاضی محمد به عمرخان شکاک، رئیس ایل شکاک و هرکی‌های همپیمان آنان بیشتر فشار می‌آورد تا از شمال برای کمک به آنها در جبهه‌ی سقز بروند. در ابتدا عمرخان به بهانه‌ی اینکه اسب‌های او از چراگاه بسیار دور هستند و نمی‌توانند آنها را بیاورند مایل به انجام این کار نبود، اما در ابتدای اردیبهشت‌ماه او را وادار کردند که مردانش را برای جنگ روانه کند.

در ماه می سال ۱۹۴۶ کردها چندین جنگ سخت را تجربه کردند که با شمار کمی جنگاور آن را انجام دادند، ولی هیچ یک از این درگیری‌ها موفقیتی در پی نداشت. در اوایل ماه می کردها ارتش ایران را زمینگیر کردند و با آن بخش از لشکر ایران درگیر شدند که به سمت سقز عقب‌نشینی می‌کرد، بیست نفر از آنها را کشتند، ۳۰ نفر را به اسارت گرفتند و دو سلاح سبک و ۴۰۰۰ گلوله را به غنیمت گرفتند. از بین اسرا، آنهایی را که کرد بودند، نگه داشته و مابقی را روانه‌ی تبریز کردند.

اما کردها در جریان نبردی در یکی از جاده‌های نزدیک سقز که به مهاباد می‌رسید، شکست خوردند. هدف آنان از این حمله، تسخیر جاده‌ی سنج بود. همچنین مدتی بعد از تصرف تپه‌هایی که مشرف بر سقز بود، شکست خوردند و ارتش ایران آنها را از این تپه‌ها بیرون راند و در بسیاری از آنها سنگرهای سرپوشیده ساخته و در هر کدام نیز سی تا چهل سرباز مستقر کردند. بدین ترتیب بعداً دستور آتش‌بس داده شد و هر دو طرف به تبادل افسران ارتباطی پرداختند.

طبق دستور آتش‌بس باید هر دو طرف در مکان‌های خود باقی بمانند و به کردها این حق داده شد که ماشین‌هایی را که از سقز به بانه و سردشت می‌رفتند، بازرسی کنند. یعنی آنها این اختیار را داشتند که اجازه ندهند سلاح و مهمات به پادگان‌های ارتش در آن مناطق برسد. جنگجویان ایل‌های شکاک و هرکی هم به سمت شمال کردستان بازگشتند.

قاضی محمد و جمهوری کردی

پس از این دوره‌ی آتش‌بس که بدون دردرس سپری نشد، قاضی محمد حصار آهنین را شکست و حاضر به دیدار با چند تن از ناظران غیر روسی شد. اما بریتانیایی‌ها حق نداشتند که به این حکومت کوچک وارد شوند، زیرا قاضی محمد به خاطر اخراج بارزانی‌ها از عراق از آنها دلخور و عصبانی بود و تبلیغات مضاعف شوروی علیه بریتانیا و همچنین به دلیل اتفاقاتی که پیشتر روی داده بود، کردها فکر می‌کردند که آنها قربانی دست بریتانیایی‌ها می‌باشند. از سوی دیگر، چهار آمریکایی و یک فرانسوی در زمان‌های مختلف مهمان قاضی محمد شدند.

از دیدگاه این ناظران، پروژه‌ی جمهوری کردی می‌توانست دوام بیاورد. ولی آن‌گاه فاقد بنیان قانونی می‌بود، گروه قاضی محمد کارها را به روال سابق انجام می‌داد و چیزی که در این میان تغییر می‌کرد، عناوین وزیران بود که عنوان وزیر به رئیس تغییر می‌یافت. به ویژه خود قاضی محمد رئیس حزب (پیشوای حزب دمکرات کرد) شد، روستاها توسط آغاها و رؤسای عشایر اداره می‌شدند و یاری‌دهندگان آنان، جنگاوران جان‌بر کف منطقه با پوشش کردی، لیکن تحت فرماندهی افسرانی بودند که در مهاباد یونیفورم نظامی شوروی‌ها را بر تن داشتند. شهر مهاباد نیز در آن

زمان آرامتر، زیباتر و رنگین تر از شهرهای مناطق فارس به نظر می‌رسید. خیابان‌هایش مملو از کردهایی با لباس‌های رنگارنگ ملی بودند که از این به بعد، فارغ از سلطه‌ی سربازان و ژاندارم‌های ایرانی آزادانه می‌گشتند.

مردانگی و جوانمردی قاضی محمد لاقل برای کسانی که تنها یک بار شانس دیدار با او را داشته‌اند، فراموش نشدنی است. او همچنین در قلب آنهایی که می‌دانند وی چگونه خود را به نمادی برای ملی‌گرایان کرد تمام بخش‌های کردستان تبدیل کرد، ماندگار است. مردی کوتاه‌قامت با پنج‌جاه سال سن، با پالتوی کهنه‌ی نظامی، چهره‌ای زاهدانه و ریشی کم‌پشت، به علت بیماری معده رنگش زرد شده بود. نه سیگاری و نه مشروبی و بسیار کم خوراک بود، صدایی بسیار نرم و آرام و مهربان داشت. صبور اما هوشیار بود، از وضعیت تمامی ملل جهان آگاهی داشت، به چندین زبان مانند روسی و انگلیسی و اسپرانتو (زبانی جهانی است) مسلط بود. دفتر کارش پر بود از کتاب‌های دستور زبان و گلچینی از کتاب‌های شعر و آثار ادبی و هنری که به چند زبان خارجی نوشته شده بودند.

مردی با باوری عمیق، بی‌مانند و دارای اعتماد به نفسی قوی و توانا و با از خود گذشتگی فراوان و همچنین زیرک، کارآمد و چابک بود؛ آنچه که او می‌خواست، خودمختاری در چهارچوب دولت ایران بود. او می‌گفت با کردهایی که بر این باورند که کردها از همان نژادی هستند که ریشه‌ی

فارس‌ها نیز به آن نژاد می‌رسد، موافق است. چرا همان شیوه‌ای را که در قدیم ماد و پارس در یک جامعه با هم متحد بودند، در پیش نمی‌گیرند. قاضی محمد شخصاً بر این باور بود که کرد از نسل ماد است و می‌خواست نام یکی از مادها را بر مهاباد بگذارد "که در آنجا زندگی می‌کردند." همان گونه که کسی نمی‌تواند مسأله‌ی اهداف ملی‌گرایانه‌ی کردی قاضی محمد و هوادارانش را پنهان کند، این را نیز نمی‌توان انکار کرد که هدف آنها این بود که مهاباد را به مرکزی فرهنگی و مرکز ثقل جنبش ملی کرد به جای سوریه و سلیمانیه که در این اواخر دستی بالا در این مسأله داشتند، تبدیل کنند.

آنها بسیار تلاش کردند که زیربنای فرهنگ کردی را تقویت و آن را غنی نمایند. در مدارس، معلمان به سرعت متون فارسی را به کردی ترجمه می‌کردند و قبل از سقوط جمهوری کردستان، کتاب‌های درسی دانش‌آموزان مقطع ابتدایی را به زبان کردی چاپ می‌کردند. همچنین چندین روزنامه و نشریه‌ی سیاسی ماهیانه تحت عنوان روزنامه‌ی "کردستان" انتشار می‌یافت و دو مجله‌ی ویژه با نام‌های (هاوار) و (هه‌لاله) از این دست بودند. روزنامه‌ها به طور کلی در مکانی به چاپ می‌رسیدند که ارتش سرخ به حزب دمکرات کردستان داده بود. وجود دو ادیب جوان در میان دستیارانش، بیانگر این است که قاضی محمد به

فرهنگ و زبان کردی بسیار ارج می‌نهد، چنان‌که کمبود کاغذ به مانعی بر سر راه انتشار کتاب‌ها تبدیل نشد.

اگرچه به دلیل عمر کوتاه جمهوری، تلاش آنچنانی وجود نداشت که آنها را به سطح دو مرکز فرهنگی کردی دیگر برساند که بسیار آزادانه‌تر خواندن و نوشتن را فرا می‌گرفتند، ولی موقعیت و وضعیت سیاسی مهاباد باعث شد که این شهر به یک کانون ممتاز کردها تبدیل شود که تمامی اقشار و طبقات اجتماعی به آن روی می‌آوردند. نهادهای فرهنگی کردی بیروت، استانبول، بغداد و همچنین از کوهستان‌های مخوف آسیای صغیر به طور کلی چشم امیدشان به مهاباد بود که آیا این شرایط به سود قاضی تمام خواهد شد یا خیر.

گروه‌های مختلفی از بخش‌های گوناگون کردستان هریک به طریقی و نه تنها از بغداد، بلکه از سوریه و ترکیه هم برای قاضی نامه می‌نوشتند. این جنبش به ویژه بر جوانانی تأثیرگذار بود که اعتقاد آنچنانی به احزاب ناسیونالیست کردی قدیمی که هیچ کار خاصی انجام ندادند، نداشتند. گروهی در کردستان عراق کوشیدند حزب مخفی چپی را با نام "رزگاری" بر همین اساس بنیان نهند.

احساس دشمنی نسبت به شوروی

دو حزب قدیمی "هیوا" در عراق و خویبون (Khoybun) در سوریه مواضع دوستانه‌ای نسبت به قاضی محمد نداشتند، زیرا از نظر آنها قاضی روابط بسیار حسنه‌ای را با شوروی‌ها برقرار کرده بود. کردها ترس و نگرانی زیادی از شوروی‌ها داشتند. این عدم محبوبیت آنها چند دلیل داشت: فارغ از هر امری، کردها به خاطر دین‌دوستی از موضع شوروی نسبت به دین ناخرسند بودند و بسیاری از کردها پناهندگانی را دیده بودند که از شوروی بازگشته یا با سربازان مسلمان در ارتش سرخ صحبت کرده بودند. شاید به ندرت می‌شد کسی را در میان این پناهندگان یافت که خاطره‌ی شیرینی از زندگی در شرق تحت حاکمیت شوروی داشته باشد و آن را نقل کند. همچنین باید خاطر نشان نمود که روس‌ها در دوران تزار دشمن سنتی ملت کرد به شمار می‌آمدند. در دوران جنگ جهانی اول ارتش شوروی بخش وسیعی از خاک کردستان را به جولانگاه جنگ‌های خود تبدیل کرد و ویرانه‌ها و خرابی‌های بسیاری از خود برجای گذاشت که آثار آن تاکنون نیز در بسیاری از روستاها و دره‌ها باقی مانده است. در شهر مهاباد برای چند روز دستور داشتند که به سوی همه‌ی کسانی که در خیابان‌ها دیده می‌شوند، شلیک کنند. همچنین شهر را غارت کردند و بعداً

به آتش کشیدند. هیچ یک از اعمال روس‌ها از ذهن کردها پاک نشده بود و حتی در زمان تهدید کردن و ساکت نمودن کودکانشان، جمله‌ی "روس آمد" ورد زبان‌ها بود.

شوروی بسیار تلاش کرد این اختلافات را از بین ببرد و با سرسختی "خودمختاری کردها" در اتحاد شوروی را به مدرک تبدیل می‌کرد. همچنین قهرمانی و شجاعت سیامندوف "قهرمان لنینگراد" را به عنوان سندی ارائه می‌کرد که وی کلنل ارتش سرخ و از نژاد کرد بود. نمی‌توان گفت که در این کار توانستند موفقیتی به دست آورند، زیرا شکی در آن نیست که بسیاری از ساکنین و زمینداران و بازرگان و پیشوایان مذهبی خود را از آنها دور نگه می‌داشتند و حتی هیچ کس از دوستی قاضی محمد با آنها سخنی نمی‌گفت. هر چه دیوار ساختمان حکومتی بود، با تبلیغات شوروی پوشیده شده بود و روزنامه‌ها و مجلات این حکومت سرشار از آثار شوروی بود که به زبان کردی ترجمه شده بودند و شعرهای شاعران در مدح استالین و ارتش سرخ سروده می‌شد.

اگر (کردستان) با آذربایجان مقایسه شود، جاسوسان در کردستان آشکارا مشاهده نشده‌اند. غیراز تعدادی راننده‌ی کامیون ساکن شهر "ایرانسو"، مابقی تابع دولت شوروی و دولت‌های وابسته به شوروی بودند. در این منطقه شهروندان شوروی شناخته نمی‌شدند و جاسوس هم که

نبایستی شناخته شود. نقل می‌کنند که در مهاباد یک نماینده‌ی دولت شوروی وجود داشته، ولی دولت کردی این ادعا را به شدت رد کرده است، اگرچه هاشموف کنسول شوروی در شهر ارومیه و علی اکبروف معاون وی گاه گاهی از مهاباد دیدار می‌کردند.

اگرچه در آذربایجان آشوبگران بسیاری وجود داشتند و هیچ کس هم به آنها توجه نمی‌کرد، هیچ زندانی سیاسی‌ای در زندان کردستان وجود نداشت و اگر هم وجود هم داشته باشد، تنها یک یا دو مورد بوده است. زیرا آنها هنوز به کشتن مخالفانشان فکر نکرده بودند و بقیه‌ی کردهای مخالف این سیستم به تهران فرار کرده بودند. آنها آزادانه در جاده‌های مهاباد به ایستگاه‌های رادیویی آنکارا و لندن گوش می‌دادند، اما گوش دادن به این دو ایستگاه رادیویی در تبریز مجازات مرگ را در پی داشت. اگر این آزادی و آرامش و لیبرالیسم که در مهاباد برقرار بوده است، از طرف قاضی محمد و حکومت او بوده یا به خاطر همکاری عشیره‌هایی بوده که خواستار شکنجه و اذیت و آزار دیگران نبوده‌اند، این را می‌رساند که حکومت کردستان سیستمی بوده که از طرف ملت مورد تأیید بوده است. دست کم، مردم مهاباد از اینکه دیگر به زیر ظلم و ستم و شکنجه‌ی رژیم واپس‌گرای ایران باز نمی‌گردند، افتخار می‌کردند.

عشیره‌های مخالف

در تلاشی که شوروی می‌خواست تا اندازه‌ای نقشش هم نامحسوس باشد، نتوانست عشایر و حکومت کردستان را به هم نزدیک کند. علاوه بر علل تاریخی، اجتماعی و دینی که این عشیره‌ها را به مخالف حکومت کردستان تبدیل کرده بود، علت اساسی، عامل اقتصادی بود. درآمد اصلی زندگی ایلات کرد به توتون وابسته بود، اما از آن تاریخ به بعد دسترسی آنها به بازارهای دیگر مناطق ایران قطع شد و زندگی برای آنها سخت گشت و در بسیاری از اوقات نیز مجبور بودند آذوقه‌ی کمی را که در اختیار داشتند، با بارزانی‌ها که درآمد ماهیانه‌ای برای زندگی نداشتند، قسمت کنند برای همین مدتی طولانی بود که آنها دیگر توان پذیرایی از مهمان را نداشتند.

ایلات شمال بسیار ناراضی بودند، زیرا فرزند مرحوم قرنی آغا و مام عزیز، رئیس ایل مامش و بایزید آغای منگور که متحد جمهوری کردستان بودند، خیلی زود و علناً مخالفت خود را با قاضی محمد اعلام کردند. این کار آنها باعث گردید که معاون کنسول شوروی از ارومیه پایین‌تر بیاید و آنها را تهدید کند که بارزانی‌ها را به جان آنها می‌اندازد. مام عزیز بر مخالفت خود پافشاری کرد و بارزانی‌ها بر او تاختند و مام عزیز با شماری

از مردان ایل خود به عراق فرار کردند. در شمال ارومیه هم عمرخان شکاک که وی را که رئیس آینده می‌دانستند، از مقام وزیر جنگ در حکومت قاضی محمد کناره‌گیری کرد و به زیندوخت که پایتخت کوهستانی او در جنوب غربی سلماس (شاپور) بود، عقب‌نشینی کرد. تنها ایلی که قاضی محمد در مهاباد بدان تکیه کرده بود، ایل قادر بگ بود که شمار تفنگداران آن به هزار نفر هم نمی‌رسید و در منطقه‌ی اشنویه نیز بخشی از ایل زرزا که شمار آنها محدود بود، از قاضی محمد پشتیبانی می‌کردند. حتی ملامصطفی و بارزانی‌ها نیز احساس قبلی را نسبت به قاضی محمد که دیگر نمی‌توانست آنها را تأمین کند، نداشتند.

این بار قاضی محمد تنها و بدون پشتیبان در مقابل رژیم ایران مانده بود که روز به روز درنده‌تر می‌شد، هرچند شوروی قول داده بود که آذوقه و سلاح جنگی به آنها بدهد، اما در پاییز سال ۱۹۴۶ نه سلاح سنگین داشت، نه تفنگدار کارآموده و نه حتی جنگاورانش چندان مهارتی داشتند. او که می‌دانست ارتش ایران روز به روز خود را آماده‌تر می‌کند، نامه‌ای به رؤسای عشایر فرستاد که در آن اشاره کرده بود که شوروی قول داده است به کردها کمک کند و از آنها خواست برای دفاع در برابر ارتش ایران خود را آماده کنند، اما عشایر آماده نبودند.

بازگشت قدرت به ایران

همچنان که سرنوشت به سرعت تغییر می‌کرد، رژیم ایران اصرار می‌ورزید که حکومت آذربایجان از زنجان دست بکشد، زیرا زنجان هیچ وقت جزئی از آذربایجان نبوده است. همزمان با این خواسته، ایرانی‌ها ارتش را گسیل نمودند. دمکرات‌ها تمایلی به عقب‌نشینی از این منطقه نداشتند، این بار قبل از اتمام ماه نوامبر ارتش ایران بر سراسر این منطقه تسلط یافت. ایرانی‌ها در نیمه‌شب ۱۰ دسامبر به پایگاه‌های فرقه‌ی دمکرات در منطقه‌ی قافلانکوه واقع در جنوب شهر میانه حمله کردند. دمکرات‌ها یک‌شبه توان دفاعی خود را از دست داده و رهبران آنان فرار کردند، از بازپس‌گیری تبریز یک سال می‌گذشت که هنوز قوام، نخست‌وزیر ایران گاه‌گاهی نامه‌ی تسلیم شدن سران دمکرات را که از سوی آنها به او رسیده بود، به یاد می‌آورد، همچنین می‌گفت این دستور را سیف قاضی، سپهسالار نیروهای کرد اعلام کرده و به او گفته است که به نیروهای خود دستور بدهد تا جنگ را متوقف کنند.

در تاریخ ۱۳ دسامبر صدر قاضی، برادر قاضی‌محمد که عضو مجلس ایران بود، با هدف به توافق رساندن برادرش با ایرانی‌ها از مهاباد به میاندوآب رفت تا ژنرال همایونی را مطلع کند که کردها آماده‌اند از طریق

مسالمت‌جویانه با ارتش مصالحه کنند. تصمیم سرلشکر همایونی این بود که به ارتش دستور دهد با تخلیه‌ی مهاباد از بارزانی‌ها، آنها وارد شهر شوند. این بار به دستور سرهنگ فخار، ایلات وابسته به رژیم ایران مانند عشایر دهبکری، مامش و منگور که از عراق بازگشته بودند، ابتدا وارد مهاباد شدند. در نزدیکی مهاباد یکی از نمایندگان قاضی‌محمد این نیروها را متوقف و به آنها اعلام کرد که طبق توافقات با سرلشکر همایونی باید نیروهای ارتش وارد شهر شوند، نه تفنگداران عشایر، چرا که ممکن است آشوب بر پا شود. در این لحظه نیروها بدون جنگ بازگشتند و در ۱۵ دسامبر ۱۹۴۶ میلادی پس از عقب‌نشینی بارزانی‌ها از نقده، ارتش ایران وارد شهر گردید و عمر سیاسی دولت کردی مهاباد بعد از گذشت کمتر از یک سال از تأسیس آن به پایان رسید.

جشنی برای ورود ارتش ترتیب داده شد و قاضی‌محمد با امرای ارتش دیدار کرد، اما در ۱۷ دسامبر دسته‌ای از کردها بازداشت شدند و یک روز پس از آن، قاضی‌محمد و سیف قاضی و تعدادی دیگر را روانه‌ی زندان کردند. به غیر از حاجی باباشیخ که مقام مذهبی‌اش او را نجات داد و شماری از کردهایی که خود را در روستاها مخفی کرده بودند، هیچ کس از اعضای حکومت قاضی‌محمد نجات نیافتند. علاوه بر بازداشت و مجازات، هر کدام از رهبران کرد باید چند مرد عشیره‌ای را در خانه‌ی خود جای

می‌دادند و همسرانشان اجباراً باید به آنها غذا می‌دادند. این از زمان‌های قدیم در ایران مرسوم بود که بدون دستور دادگاه باید این سرانه باید داده می‌شد. در ۳۰ دسامبر صدر قاضی را که از تهران باز می‌گشت، بازداشت کردند و به مهاباد بردند و در کنار برادرش زندانی کردند. این در حالی بود که او در طول این سال فقط همین یکبار، آن هم به پیشنهاد خود رژیم ایران دستور میانجیگری را اجرا کرده بود و دیگر هیچ وقت تهران را ترک نکرده بود. ارتش اعلام کرد که هرکس از دست این بازداشت‌شدگان شکایتی دارد، اعلام نماید و بعد از رسیدگی به شکایات، دادگاه مجازات مرگ را برای قاضی محمد، سیف قاضی و صدر قاضی صادر کرد. در بامداد ۳۱ مارس ۱۹۴۷ در میدان مهاباد هر سه نفر اعدام شده بودند.

این بار رژیم به زور تحمیل شده بر ایران نقشه‌ای برای از بین بردن تمامی دستاوردهای حکومت قاضی محمد پیاده نمود، چاپخانه‌های کردی را توقیف کرد، تدریس به زبان مادری (کردی) را ممنوع اعلام کرد و تمام کتاب‌هایی را به زبان کردی نوشته شده بودند، آتش زد و برای اینکه قدرت خود را به عشایر نشان دهد، ۱۱ نفر از سران عشیره‌های فیض‌الله بگی و گورک (گهورک Gawrk) را در سقز اعدام کرد.

جنایتی که رژیم بعد از تصرف مهاباد انجام داد، لازم است که در این جا مورد بحث قرار گیرد. با سقوط فرقه‌ی دمکرات بلافاصله کشاورزان،

کارگران و بازرگانان کوچک در تمامی نقاط مختلف آذربایجان کسانی را که ارتباطی با فرقه‌ی دمکرات داشتند، کشتند و سر آنها را بریدند. این واکنشی ساده بود که به خودی خود، انزجار و تنفر ساکنین را نسبت به سیستم حکومت ملی آذربایجان نشان می‌داد. اما در مهاباد همه چیز با آرامش پیش می‌رفت. این پدیده‌ای خاص است و احتیاج به تفکر دارد. طبق آنچه شنیده می‌شد، در حکومت ملی آذربایجان پلیس امنیت خشن بوده و برای هر اتفاقی به ناگاه سر رسیده و به اذیت و آزار اهالی می‌پرداختند. اما قاضی هرگز به این کار دست نزد. حقیقت این ادعا را نیز این امر اثبات می‌کند که نقل می‌کنند: سیستم قاضی محمد لاقل در پایتخت (مهاباد) بسیار محبوب بود.

در واقع در شمال عمرخان شکاک خود و ایلات تحت فرمانش را درگیر این رویدادها نکردند و این فرصتی را به ارتش بخشید که هرگز به این ایلات اعتماد نکند. پروژه‌ی تقسیمات آذربایجان را به آنها اعلام نکردند و زمانی که خان دستور داد نیرو جمع کنند و به دمکرات‌ها حمله کنند، جنگ پایان یافته بود. عمرخان و تعدادی از سران دیگر نامه‌ی اعلام وفاداری به مسئولان ایرانی نوشتند. از همین رو، تمامی آنان از سوی دولت مرکزی مورد تأیید قرار گرفتند، غیر از زیرو بیگ (Ziro bag) که مردان او در بالانیش (بالانج) نزدیک به ارومیه برای چند سرباز ایرانی

کمین گذاشته بودند. این در حالی بود که زیرو بیگ خود یکی از کسانی بود که با سرلشکر همایونی مذاکره و دیدار نموده بود. زیرو ناگزیر به همراه تعدادی از مردانش و چند آشوری به اشنویه فرار کردند و با ملا مصطفی بارزانی که با رژیم در آتش بس موقت بود، تماس گرفت. سرانجام ملامصطفی برخلاف فرمان سران ایران که باید خلع سلاح شوند و به عراق برگردند، با ارتش ایران جنگیدند و بارزانی‌ها در ژوئیه‌ی ۱۹۴۷ میلادی با قاطعیت توانستند مسیری را طی کنند و به سمت جنوب ماکو بروند، به عبارت دیگر، چیزی نمانده بود که از مرز شوروی عبور کنند.

پایان

در زمانی که ایران مهاباد را تصرف کرد، به آخرین تلاش و کوشش برای تأسیس دولت کردی پایان داد. در این تلاش نیز همچون کوشش‌های قبلی، عدم اتحاد و یکپارچگی در میان خود کردها، علت عدم پایداری و ماندگاری دولت کردی بود. یکی از عللی که بر ملت کرد بسیار تأثیر گذاشت، این بود که باید کار را به شهرنشینان روشنفکتر می‌سپردند. باید آنها عضو و طرفدار می‌شدند، نباید همواره برای نیروی دفاعی به ایل‌ها و رهبران غیرمتخصص اعتماد کنند که جدای از چپاول و غارت به چیزی دیگر فکر نمی‌کردند و سرانجام این باعث تضعیف قدرت دولت می‌شود. شکی در این نیست که در سال ۱۹۴۶ میلادی عشایر کردی خود مخالف و علیه دولتی بودند که تحت لوا و قدرت قاضی بود که از همان نژاد و نسب خودشان بود و خود را بی‌قدرت تر از زمانی می‌دانستند که تحت سلطه‌ی رژیم بودند. این احساس و همچنین عدم اعتماد به پیوندهای قاضی‌محمد با شوروی تا اندازه‌ای باعث شد که عشایر به ارتش ایران تمایل پیدا کنند.

علت اصلی و اساسی سقوط جمهوری مهاباد، فقدان همکاری عملی شوروی بود. خارجی‌ها در این حزب ملی نیرومند که می‌توانست بیشتر

روشنفکران کرد را به دور خود گرد آورند، نفوذ کردند. این خارجی‌ها برای منافع شخصی خود حزب را تحریک کردند و بعداً حزب را بدون پشتیبان رها کردند. اگر این ارتش عقب نشینی نمی‌کرد، این دولت کوچک کردی تحت نظر ارتش سرخ می‌توانست پابرجا بماند. عقب‌نشینی آنان چراغ امید کردها را خاموش کرد و هیچ چیزی باعث نشد که ایرانی‌ها هراس داشته باشند و علاوه بر آن، امکان مقاومتی برای جنبش قاضی محمد نمانده بود.

این رویداد پیامد وحشتناکی برای خیزش ملت کرد به دنبال داشت و دیگر نه جمعیتی وجود داشت و نه حزب دمکرات کردستانی. هر چند که چندین رهبر لایق و کارآمد یا جان باختند یا به زندان افتادند یا تبعید شدند، اما این بدان معنا نیست که ملت کرد از بین رفته باشد. طبقات ترقی خواه ملت کرد ستونی در دولت کردی مه‌آباد بودند، از نظر تعداد و اهمیت، این طبقه هر روز پیشرفت می‌کرد و برعکس طبقه‌ی مخالفان هر روز بیشتر رو به نابودی می‌رفت. نباید از یاد برد که گرچه ناسیونالیسم کرد در بسیاری از مناطق قد علم نمود، با این حال تا همین اواخر هم اینان جمعیتی ناشناخته بودند، زیرا انسان کرد به شیوه‌ی سنتی تحت تأثیر قدرت رهبران مذهبی و رؤسای ایل است. هرگز برای ملت کرد چنین موقعیتی فراهم نشده است که بتواند گرد دولت مخصوص به خود و

فرهنگ کهن خود جمع شوند. کوهستان‌ها برای آنها به ستون و دیواری تبدیل شده و آنها را از هم جدا کرده است. آنان همواره برای دستیابی به اقتصاد و فرهنگ به پایتخت‌های مختلف روی آورده‌اند.

اگر کردها حداقل در کشورهایی که در آن‌ها زندگی می‌کنند، خودمختاری داشتند و ملتی دیگر بر آنان حکم نمی‌راند، آن وقت آن دولت‌ها بیشترین نفع را از کردها می‌دیدند، همچون سودی که کشور سوئیس از ملتی چند نژادی می‌بیند و ایران نیز می‌تواند با اتخاذ چنین موضعی باعث استحکام اتحاد میان دو ملت گردد، به شرطی که دخالت کشورهای بیگانه در آن وجود نداشته باشد.

توضیحات:

۱- برای اطلاعات بیشتر درباره ی حزب توده، مراجعه شود به جورج لیزوفسکی " جنبش کومونیستی در ایران Middle East Journal " شماره ۱ صفحات ۲۹ تا ۴۵. (این نکته در چاپ عربی قابل خواندن نیست به همین دلیل از چاپ انگلیسی گرفته شده است- م)

۲- زیرو بگ رئیس گروهی از راهزنان بود که پیشتر همراه انقلاب قبیله‌ی شکاک به رهبری سمکو شکاک حضور داشت. بعد از شکست سمکو شکاک و کشته شدن او به دست رضا شاه، توانست به عراق فرار کند. دوباره در سال ۱۹۴۱ برگشت و در دره ی باراندوز شهری برای خود کسب کرد. به دلیل اینکه در بسیاری اوقات با افسران سیاسی شوروی دیده می شد انتظار می رود که یکی از مهره های بانفوذ روسی ها بوده باشد. با وجود اینکه در قبیله‌ی هرکی جایگاهی آنچنانی نداشت، ولی روابطش با شورویها فرصتی را برای نقش آفرینی او در جنبش های کردی فراهم ساخت.

۳- عضوهای دیگر کابینه وزیران شامل : حاجی باباشیخ، رهبر دینی منطقه بود که به عنوان رئیس وزیران انتخاب شد . صدیق حیدری وزیر کارگزاری و رسانه، مناف کریمی وزیر فرهنگ، محمد امین معینی وزیر بازرگانی، احمد الهی وزیر اقتصاد، سعید محمد تاها وزیر بهداشت و خلیل خسروی وزیر امور داخلی. در میان این وزیران تنها یکی از آنان از موسسان جمعیت

بود، بقیه اعضاء از قشر بورژوا یا طبقات بلند پایه اقشار بازرگانان و مسئولان دولتی وزمین داران بودند .

((استاد علاالدین سجادی در انقلاب مهاباد به اسم این معاونان نیز اشاره کردند: کریم احمدی " پست و تلگراف"، حاج رحمان ایلخانیزاده "مشاور"، اسماعیل ایلخانیزاده " راه و ترابری"، محمود ولیزاده "کشاورزی" و حاج مصطفی داودی "بازرگانی" (در اینجا محمد امین معینی به عنوان " وزیر کشور" نامش آمده است.) استاد کرد- ۳۰ و ۳۱ تابستان و پاییز ۱۹۹۶-

۴- از طرف دمکراتهای آذری آقایان پیشوری، بیریا، دکتر جاوید و صدیق باديجان پیماننامه‌ای ممه‌ور شد و همچنین از طرف کردها هم آقایان قازی محمد، سعید عبدالله گیلانی، عمر خان شکاک، زیرو بگی هرکی و رشید بگ هرکی هم آن را مهر کردند.

۵- سنندج(سنه) پایتخت اقلیمی از کردستان است که در قدیم الایام امیر نشین اردلان خودمختار بود که سردشت و بانه نیز جزو آن محسوب می شدند، اما سردشت برای بهتر چرخاندن کارهای دولتی به آذربایجان اضافه شده بود. کلمه ی " کردستان" در موضوع این بحث تنها دربرگیرنده مناطقی است که تحت حاکمیت قاضی محمد بودند و هیچ بخشی از آن در این اقلیم از کردستان جای ندارد.

۶- ارتش سرخ در ۹ مارس ۱۹۴۶ ایران را ترک کرد. دکتر امیر حسن پور در کتاب " استالین، بحران انقلاب و شکست جمهوری آذربایجان و

کردستان " بیان می دارد که: ۱) تمام نیروهای ارتش سرخ در تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶، برابر با یکشنبه ۴ فروردین ۱۳۲۵ در مدت یک ماه و نیم به کلی از خاک ایران خارج شدند. - رجوع شود به گزینگ، شماره ۱۳ پاییز ۱۹۹۶.

۷- کردها به محمد رشید خان و افرادش شک داشتند، به خاطر اینکه او را دوباره به فرماندهی بانه منصوب کنند، هنوز به صورت مخفیانه مذاکراتی با رژیم ایران داشت، همچون کردها، ایرانی ها هم به روابط و همکاری محمد رشید خان با انگلیسی ها سوءظن داشتند. در ماه آگوست به او خبر دادند که در مهاباد قصد کشتن او را دارند، به همین خاطر او فرار کرد و به عراق گریخت.

۸- کلنل محمد نانوازاده که یکی از موسسان جمعیت تجدید حیات کردستان بود و در حکومت کردی به افسر ارتباطات بین قوا منصوب شده بود در حادثه سرنگونی هواپیمایی در شهر بانه جان سپرد.

۹- در دوران جمعیت تعدادی نشریه سیاسی همچون (گه لایوژ) و به ویژه (نیشتمان) با تصویر استالین بر روی برگشان عنوان ارگان جمعیت چاپ و در ایران و عراق پخش شدند.

۱۰- نقل می کنند که شخصی به نام اسدوف به عنوان مشاور شورویها در مهاباد تا آخرین روزهای حیات جمهوری در آنجا ماند و سپس خود را به کنسولگری شوروی در تبریز رساند.